



C821
M2338ta

ISLML
BP193.28
M35
1844



McGill
University
Libraries

Islamic Studies Library

22609

2229585

Majlisi

C821

M2338ta

22609

تذكرة الأئمة
تذكرة الأئمة
تذكرة الأئمة

Tazkirat al-A'imma

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

100
6-8-80



هذه الرسالة المسمى بشكره الامنة بسم الله الرحمن الرحيم من تاليف ملا محمد باقر مجلسي غفر الله له
 احسن الله الذي جعل المنبر لسان صدق الاخرين وصير الامنة المعصومين تذكرا للمتقين واصلوا
 والسلام على محمد وآله خيرة الوصيين ولعن الله على اعدائهم اجمعين ابا عبد جنين كويد خاك راه
 شيعيان محمد باقر ابن محمد تقى عفى الله عنهما كما مقصد اصلى از تحرير بيان اين كتاب در اثبات
 وفضلت بزرگوارى ائمه معصومين صلواته الله وسلامه عليهم است که از کتب معتبره اهل اسلام
 و از تواریخ و از کتب برائمه هندوان و حکمای یونان که ضبط نموده اند استخراج شده است
 بعد از آنکه تعب بسیار کشیده ام در طلب آن کتاب و قدری تفصیل از اسباب این عیانم که حجت
 باشد بر همه مل و دخل از مسلمانان غیر امام و سایر اهل کفر و اهل ضلالت اما آنچه از طرق
 اهل نصاری بنظر رسیده ام که عیسویان لعنهم الله انجیل را اسما فی زمیند اند بلکه میگویند چهل و
 و بروایتی سه سال از خروج حضرت عیسی با جان چهار نفر از حواریان آن یوحنا و مترو
 و لوقا و متی نوشته شد از ابتداء تولد آنحضرت تا به آسمان رفتن و بعثت و ایشان
 او را چهار منیخ کشیدند یهودان و در قبر گذاشتند بعد از سه روز یا چهل روز یا بیشتر
 زنده شد و به آسمان رفت و باز بدینا آمد و انجیل را گفت و نوشت و باز با آسمان رفت
 و در دست پدر خود نوشت قائم الله انی یؤکلون و مثل قصه و سرگذشتت و هیچ کلام
 و امر دینی ندارد و در انجیل عبری گویند که انجیل لغت عبری بوده است که لغت لاتین
 بوده اند و آنچه حال دارند به لغت سریانیست و دایمان انجیل بر پائیل عربی و فارسی
 و ترکی و کرجی و ارمنی و ماجر و انجلیس و هرومی و پرتگالی کتب معتبره علیه ایشان است
 اسامی کتب ایشان این است کتاب قرفف و کتاب سستره و کتاب کلومین و کتاب زکیال
 پنجم و کتاب حیقوق بنی که فرنگیان ابا کرک میگویند و کتاب شیخا و کتاب شیخانی غیره و کتاب
 اسهای که از آنها پیغمبر میدانند و کتاب دانیال پنجم و کتاب شعون که از آنها پیغمبر میگویند و کتاب

کنز الدل

کند رال و کتاب نوز چیل که آنرا نیز پیغمبر میدانند و نقل کتاب توراة آنچه موافق احادیث
 است هفاد شتر می کشیدند و آنچه بحال در میانست که منحرف کرده اند شاید بسی هزار
 برسد و از لغت عربی لغت تر کوم و جلی بوده و همین ده آیه طور را آسمانی میدانند و با
 توراة را میبودان مدعی آنند که بنادیا یعنی پیغمبر ایشان الهام میشده و وحی میرسیده
 و بدفعات مینوشته و آنچه کفر و زندقه اند کونند که آنچه بحال در توراة هست نادرها را
 کرده اند تا تمام شد و کتب معتد علیه شان دو هزار است که فبالا نیز میکونند و کتاب و توراة
 و کتاب نریس و کتاب تومر و کتاب تراحو و کتاب انظر شمی غروب حضرت سیمان و کتاب
 غریر و کتاب ار میا و کتاب لاینا اسامی کتاب براهمه هند و ان که بر غم ایشان
 بعضی را تا تون دانند و بعضی کتاب را بنی میدانند کتاب و بدست و کتاب شاکوشی
 و کتاب شانی کلبود و کتاب ناسک و کتاب طلم هند و کتاب حکیم و اهر و کتاب سنی
 و کتاب هزار نامه و کتاب قطره و کتاب سنجار و کتاب پامثل اسامی کتب یونان
 مصحف هر مس الهامه است و کتاب هیما کیل و تامل مغربی و کتاب بلند و خشک
 جالینوس و کتاب داپیل و اما سطن بطیموس و کتاب ماربا فین افلاطون و حل عقده
 و کتاب ارماطس پادشاه یونان و کتاب مشکا و کتاب توموس فیشا غرث و کتاب
 نوامیس افلاطون و کتاب خلاصه جاماسب اسامی کتب مجوس کتاب زند و پازند مجوس
 و کتاب زفرم از تصنیفات زردشت که آنرا سیاه نیز میکونند و کتاب جادوان
 از تصنیفات بهوشنگ الملک و تین پادشاه دنیا که فارسیان او را پیغمبر میدانند
 کتاب قطنین لوقا و کتاب مزدک و کتاب زندقه مانی و کتاب فرنگ الملوک و
 کتاب فرنگل و کتاب اقلیدس و کتاب بطرقم و کتاب آزاد بخت و کتاب دساتر
 و کتاب ولینا و کتاب ابناغ که مدعی اند که صحف است در اینهمه کتب لغت مختلفه و الفاظ
 مختلفه اسامی ائمه اشاعره صلوات الله علیهم اجمعین بر بزرگوار می باشد از پان نوزده اند

کتاب یونان

کتاب مجوس

هر چند که الحال منکر دین اسلامند و مدت حیات و عدد فرزندان و سال وفات
 و مواضع مشایخ این و عدد اولاد ایشان و ازواج و وقایع که بر ایشان رود او
 و از کتب اهل اسلام در این رساله بر سبیل اهل کجایزه حصار نمایند و آنرا بشکر الله
 موسوم ساخت بر مقدمه و چهارده باب و خاتمه مرتب گردانید و ما توفیق الاله
 علیه توکلت و الیه اذیب اما مقدمه در ظهور نور حضرت رسالت پناه صل الله علیه در حد
 از لیس ابن سعد روایت کرده اند که گفت من نزد معاویه بودم کعب بن حبیب حاضر بود
 من از او پرسیدم که شما چگونه یافتمه اید صفت ولادت حضرت را بگو ای ابوالفضل
 برای آنحضرت یافتمه اید پس کعب بوقت بسوی معاویه شد که به بپندار و راضی است بکعب بن
 پس حق تعالی بزبان معاویه جاری ساخت که بگو ای ابوالفضل گفت که بوقت ولادت
 کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال را خوانده ام و در همه
 ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت عترت آن هست و بدستی که نام او معاویه
 و در همه کتابها و در سنگام ولادت هیچ پیغمبری نازل نشد پیغمبر عیسی و احمد صلعم و حبیب بنی
 نزد برای زنی پیغمبر از مریم و آمنه و طاهره مومنان نشدند بر زنی در وقت زایش
 پیغمبر از مادر امجد صل الله علیه آله و علامت و محل آنحضرت آن بود که کسی که
 با آنحضرت حاضر شد منادی ندا کرد در آسمانهای هفت کا که بشارت بادشمارا
 که در شام بود از لفظ خاتم انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع
 و در یا این مرده مستتر نرود را ندا کرد و در زمین مسج روزه و پرند و چهره
 که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردد و در شب ولادت شریف سعادت
 آن جناب هفتاد هزار قصر از باقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید ترنا کرد
 و آنهارا قصر ولادت نامیدند و جمیع بهشت را از نیت دادند و ندا کرد دندشاد شو
 و بر خود بیبال که پیغمبر دوستان تو متولد شد پس بهشت بخندید و اما قیامت خندان است

شنیدم که یکی از ناچیان دریا که او را طوسا میگویند که آن سید و بزرگ ما میان است بمقتضی
 هزاردم دارد و بر پشت آن بمقتضی هزار کاو راه میرود که هر کاوی از دنیا بزرگتر است
 و هر یک از آنها هفتاد هزار شاخ دارند از زمره سبز آن ماهی از رفتار آنها خبر ندارد
 و آنماهی برای شادی و ولادت آنحضرت بجزکت آمد و اگر نه حق تعالی آنرا ساکت
 نمیکرد آنید همه زمین را بر میگرددانید و شنیدم در آنروز هیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت
 ندید و همه صداب لاله الله بلند کردند و جمیع کوهها خاضع شدند نزد کوه ابقوس برای
 کرامت جناب محمد و جمیع درختها تقدیس کردند با شاخها و میوهها شادی و ولادت آنحضرت
 وزند در میان زمین هفتاد عمود از انواع رنگها و نورها که هیچکس بدیگری شنیده نودند
 و روح حضرت آدم را بشارت دادند و ولادت آنحضرت پس هفتاد و چهار جن او
 زیاده و مضاعف شد در آنوقت شی مرگ از کام او پروان رفت و حوض کوثر
 در پشت باضطراب درآمد و هفتاد و هزار قصر در آنوقت پروان گنبد از برای بنابر
 ولادت آنحضرت و شیطان لعین را در زنجیر بستند و چهل روز او را در قلعه ججو کس کردند
 و عرش را چهل روز در آب غرق کردند و تحت آب کون شدند و فریاد و آوازیها
 بلند شد و صدائی از کعبه بلند شد که ای آل قریش آمد بسوی شما شارت و هنده
 بنوا بیا و ترساننده از عذابها و با اوست عزت ابد و سودمند و بزرگ و اوست
 خاتم سمنران و مادر کتا بیا فدا ایم که عزت او بهترین مردمانند بعد از آن مردمان در آن
 از عذاب ماد آمیکه در دنیا احدی از ایشان راه میرود معاویه گفت ای ابو اسحق عزت
 او که آمد کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه رو ترش کرد و لبهای خود را گرفت
 و دست بر پیش بخش خود مایید پس کعب گفت مایا فدا ایم صفت آن و فرزندان آن خنجر
 که شنیدم که در آنها دو فرزند فاطمه خواهند گشت ایشان را بدترین خلق خدا معنی

گفت که خواب گشت پیش از آنکه گفت مردی از قریش پس معادیه بنیاد شد گفت خرد
 اگر میخواهید پس به پناهی معادیه ما برخواستیم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 که حق تعالی بود و هیچ خلق نبود پس اذل چیزی که خلق کرد نور حبیب خود مصطفی بود
 او را آفرید پیش از آنکه آفرینش و کرسی و آسمان و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ
 و ملائکه و آدم و حوا را پدید فرمید به چهار صد و پست و چهار هزار سال نزد پروردگار خود
 ایستاد بیایگی او را یاد میکرد و حمد و ثنا میکرد و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت
 و میفرمود توفی مراد و مقصود از خلق عالم و توفی بر گردیده از خلق من بغیرت و حلال خود
 سوگند یاد میکنم که اگر تو غیبتی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست دارد من
 او را دوست دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن دارم پس نور تجلیت
 در رخسار شد و شعاع آن بلند شد پس حق تعالی از آن نور دو دوازده حجاب آفرید
 حجاب اول قدرت حجاب عصمت حجاب عزت حجاب بهت حجاب جبروت
 حجاب رحمت حجاب نبوت حجاب کبریا حجاب منزلت حجاب رفعت حجاب سعادت
 حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد صلوات الله علیه و آله را که داخل شود حجاب
 قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میکند سبحان العلی العلی
 و در حجاب عظمت یازده هزار سال میکند سبحان العالم الترت و اخنی و در حجاب
 عزت میکند ده هزار سال سبحان الملک الملکان و در حجاب بهت نه هزار
 سال میکند سبحان من هو غنی لا یفقر و بهشت هزار سال در حجاب جبروت میکند
 سبحان الکریم الاکرم و بهشت هزار سال در حجاب رحمت میکند سبحان رب
 رب العزت عما یصفون و شش هزار سال در حجاب نبوت میکند سبحان
 الملک المحتان و پنج هزار سال میکند در حجاب کبریا سبحان العظم و چهار
 هزار سال در حجاب منزلت میکند سبحان العظیم و سه هزار سال

حجاب رفعت میگفت سبحان ذی الملک و الملک و دو هزار سال در حجاب
سعادت میگفت سبحان العظیم و بحجه سبحان العظیم و یک هزار سال در حجاب شفاعت
میگفت سبحان رقی الا علی و بحجه پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
حق سبحان و تعالی از نور پاک محمد صلی الله علیه و آله پیست دریا آفرید و در هر دریا
علی چند آفرید که کسی بپذیرد از خدا بماند پس امر فرمود نوز آن حضرت را که فرد و
در دریای عزت و در دریای جبروت و دریای شوع و در دریای تواضع و در
رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای پرهیزکاری و دریای خجسته و دریای امانت
و دریای عمل و دریای مزیند و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیاء آنکه
در جمیع آن پیست دریا غوطه خورد پس چون از آن دریا با پروان آمد حق تعالی
و می نمود بسوی او که ای حجب من و ای آخر رسولان من و ای بهترین پیغمبران من
و ای اول آفریدهای من توفی شفیع روز جزا پس بسجده افتاد و چون سر برداشت
صد و پست و چهار هزار قطره چکید پس خدا از هر قطره آن نور پیغمبری آفرید پس آن نور
بر دو روز آنحضرت طواف میکردند و می گفتند سبحان من هو عالم لا یحکم سبحان
من هو عظیم لا یحکم سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی همه را انداخت فرمود
که آیامی شناسید مرا پس نور محمد پیش از سایر انوار نذا کرد که انت الله اقدس
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک یارب الارباب و ملک الملوک پس
خداوند فرمود که توفی بر گرفته من و دوست من و بهترین خلق من و مهت توفی
بهترین امتهاست پس از نور آنحضرت جوهری تسبیح و آنرا بدو نیم کرد و در کتبی
بنظر بهت نظر کرد پس از آن آب شیرین شد و بردیکری بنظر شفقت نظر کرد عشر
از آن آفرید بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی
لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید پس بسوی قلم و می نمود که بنو این توحید را

پس هزار سال در هوش بود از شنیدن کلام الهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگار
 چه خبر نویسم فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد بر زبان را بجا
 افتاد گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت و شما
 دین را نوشت و گفت پروردگار اکیست محمد که نام او را با نام خود مقرون
 کرد ایندی حق تعالی وحی فرمود که ای قلم اگر او بخورد ترا خلق میکردم و نمازیم
 خلق خود را مگر از برای او پس بشارت دهنده و ترساننده و صریح
 نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست من است پس قلم از حلاوت نام آن
 حضرت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت جواب گفت علیک السلام منی
 و رحمة الله و بركاته پس از آن روز سلام کردن سنت شد و جواب دادن واجب
 پس حق تعالی قلم را امر فرمود که بنویس قصه و قدر مراد آنچه خواهم آفرید و
 قیامت پس حق تعالی از نور محمد هبشت را آفرید و بجا رصفت او زانیت داد
 تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و هبشت را برای دوستان
 و اهل طاعت خود مقرر نمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست
 خلق کرد و از کف آب زمین را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی
 در حرکت بود پس کوه را خلق کرد تا زمین قرار گرفت و کاهوی عظیم خلق کرد تا
 بر پشت او ایستاد و پای کاهوی بر پشت ماهی ایستاد و ماهی بر روی آب بر روی
 هواست و هوا بر روی ظلمت و بعد از آن کسی بجز از خدا بلند اند پس عرش را بدو نمود
 منور کرد این نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و سخاوت و حلم را آفرید
 و از عدل خوف و هم را آفرید و از عدل رضا و خوشنودی را آفرید و از حلم
 مودت و سخاوت و محبت را آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد
 و اهل بیت آنحضرت کجتر کرد پس ازان ارواح مؤمنان امت محمد را آفرید

پس آفتاب و ماه تاب و ستاره ها و شب و روز و تاریکی و روشنایی و سایر ملائکه
 را از نور محمد صلی الله علیه و آله آفرید پس نور آنحضرت را بمقاد و سه هزار سال
 در بهشت مساکن گردانید و بمقاد و سه هزار سال در زر عرش و بمقاد و سه هزار
 سال در سدره المنتهی مساکن گردانید پس مابا سمان اول رسانید حق تعالی از او
 نمود که حضرت آدم را با فرعیس امر فرمود جبرئیل را که نازل شود بسوی زمین
 و قبضه از خاک برای بدن آدم فرا بگرداند پس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و
 بازین گفت که خدا میخواهد خلقی با فرعیس و آنرا با تش سوزاند و عذاب کند پس
 چون ملائکه پدید بوی پناه پریم بجز از آن که از من بگردد که تش را در آن بهره با
 پس جبرئیل نازل شد زمین استغاثه کرد جبرئیل برگشت گفت پروردگار ازین
 پناه گرفت بتو از من پس آنرا رحم کردم و هم چنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند
 و برگشتند پس حق تعالی عزرائیل را فرستاد و گفت من نیز پناه پریم بجز از آنکه
 فرمان بزم پس قبضه از بالا و قبضه از پایین تمام روی زمین از سیاه سفید
 و سرخ و نرم و درشت زمین برگرفت باین سبب اخلاق و رنگهای فرزند آدم
 مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا تو او را رحم نکردی ای عزرائیل چنانچه
 آنرا رحم کردی گفت فرمان برداری بهتر از رحم کردن او و انغم پس وحی نمود
 که ازین خاک میخواهم خلقی با فرعیس که پیغمبران و شایستگان و اشقیاء و بدکاران در میان
 ایشان باشد و ترا قبض کنند همه ارواح گردانم پس خدا امر کرد جبرئیل را که
 سپارد آن قبضه سفید بوزانی که طینت مقدس پیغمبر آخر الزمان بود و اصل همه مخلوقات
 بود پس جبرئیل با همه ملائکه گردید و ملائکه صافان و مسیحیان پدید آمدند و بنزد موضع
 ضریح آنحضرت و آن قبضه را گرفتند و بآب تسنیم و بآب کونین و بآب رحمت و بآب
 خوشنودی و بآب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را از پدایت و سینه آنحضرت را

دیدند آنحضرت را از شفقت و دست آنحضرت را از سخاوت و دل آنحضرت را از صبر
 و یقین و فرج آنحضرت را از عنایت و پای آنحضرت را از شرف و نفسهای آنحضرت را از
 بوی خوش آفرید پس مخلوط گردانید آن طینت را با طینت آدم علیه السلام و چون حبه
 مطهر آن حضرت تمام شد و بمکانی که وحی نمود که من بشری آفرینم از کل چون در دست
 کنم و روح بدو بدم پس همه بسجده در آیند بنزد او پس ملائکه حبه آدم را بر گرفتند و در
 بهشت گذاشتند و ملائکه عظمی فرمان حق تعالی بودند که هر گاه نامور شوند بسجده
 نمایند پس حق تعالی امر نمود روح او را که داخل بدن او شود چون روح مکان
 مکی دید و از داخل شدن اسعفار نمود پس حق تعالی فرمود که بگراست داخل شو
 و بگراست پروانها پس چون بدیدهای آدم رسید آدم حبه مطهر خود را میدید و
 تسبیح ملائکه می شنید پس چون بدعا غش رسید عطسه کرد پس خدا او را بجن در آورد و گفت
 الحمد لله و آن اول کلمه بود که آدم بان متکلم شد پس حق تعالی با وحی فرمود که حجرت
 یا آدم برای رحمت ترا خلق کردم و رحمت خود را برای تو در فرزندان تو مقرر کردم
 که هر گاه بگویند مثل آنچه تو گفتی پس بر این سبب دعا کردن برای عطفه سخت شود هیچ
 چیز بر شیطان گران تر نیست از دعا برای عطسه کننده پس آدم علیه السلام نظر کرد
 بیالادید که در عرش لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته و اسماء آنحضرت نوشته است
 پس چون روح بساقش رسید پیش از آنکه به قدمهایش رسد خواست که برخیزد و نوشت
 باین سبب خدا کشته است و خلق الانسان عجل یعنی آفریده است انسان از تحقیق
 اقوال نصاری در باب تولد آن حضرت در کتب فرنگان پرنگال و فرنگ و نلده نوشته
 شده است که چون پرفار قلیط متولد شود ملائکه فرمان او برند و آسمانها سجده یا بکنند
 و نام او برود تا تمام دین او در همه کوهها و دریاها آرزو بکنند آن زمان ذلت و خوارگی
 میمان شود و قصرهای پادشاهان خراب شود و طاقهای تخت خراب شود و چون

در کتاب
 تاریخ

نام او پدید آید و تجرّال که عبارت از مرد اسپاه باشد همه دنیا برود و خلق این
 خود خواندگان را لکت شود و آیات خلیل و ناصر و صاحب شود قیّم مسیح خدای نصاری
 را و برهم زندگانهای آسمان را در کتاب نوز چهل و سیفینای پیغمبر مستور است که خاتم
 پیغمبران صلعم چون بدینا آید عرش خدا شادی نماید و ما میان دریا با بیدین هم رود
 و او حرام کرد اندکنی و خوز را که مراد از شراب باشد و دین یزد دنیا را چون شمیر
 و پاره کند گناهها را و هدایت کند خلق را و از جهنم نجات دهد و دوازده نفر از آل او
 و الی شوند در دین امت و بکلیت خدای الت کنند و شمیر ایشان باشد کردن خلائق
 و بر که اطاعت ایشان نکرده خواهد بود و باج دهد و بی اعتبار شود و صرف ایشان
 خداست و قول ایشان قول خداست و امر ایشان امر خداست حرام بخورد
 و پویشند و نکویند و همه عالمگه ایشان را فرمان برند و دین خدا در دست ایشان است
 و در مشیت ایشان است و استقام پس نور محمد صلعم از آدم بیته افتد که پشت است ثقل
 شده از مشیت باشنوش و ازو یقنان و ازو بهمانی و ازو با و ازو با و پس
 که بر مس الهامه میگویند که علم حکمت در ریاضی و هیات و طلسمات و اعداد و
 مستحق بان حضرت است که خداوند عالمیان با و فرستاد و صفت خیاطت و شمیران
 و که باس باشن از محرمات اوست و اول کسی که بقلم کتابت و صحیفه گردان بود
 چه در زمان حضرت آدم به کل کتابت میکردند پس آن نوز با نوح ثقل شد و ازو
 بمنو شیخ و ازو به لجک و ازو بنوح ثقل شد که فارسیان او را فرزند میدانند
 و از نوح ثقل شد سام که بجهان او را ایرج میگویند و حام و سام از فرزند آن
 آن حضرت سلم و تورو سه پسر دیگر بود و زی یافت که کافر بود و کفان و مصر و اهند و
 و ادصیای پیغمبران و ملوک و سلاطین و اکثر مومنان از نسل سام اند و ترکان
 از نسل یافت بیا جوج و با جوج و حام سیاهان ازو بهم رسیدند و از کفان عبرت

و از مصر و میان و سفید پستان و این نور از سام منقل شد بار محمد و از دستباج
 و از دبار غو و از دبار عابر که واضح لغت عبری بوده است تا اینکه الهاماً مکمل لغت عبری شده
 و از دبقان که بعضی بود میداند و از خود بشر و غ و از دبا خور و از دبار ابراهیم که مجوس میگویند
 زرد است همین است که صاحب کتاب صحف است و زرد و پازند عمارت از است و از
 اهل سنت پدر آن حضرت را از میداند افر ابر آن حضرت و انبیا و اوصیای ایشان
 و آنکه وی است از نسل کفر و شرک بهم نرسیده اند و از صلب شرکان و کافر برود
 نیافته اند و این قول اجماعی شیعه است که لفظ ایشان در حالت کفر و شرک بسته نشده
 و هر چند که قبل از بستن لفظ کافر باشند مثل ما در بعضی از آنکه که مشرک بوده اند و مشرک
 اسلام در یافته اند پس نور آنحضرت از ابراهیم منقل شد با سمعیل و از دبار و از دبار
 و از دبار بنت و از دبار سلیمان و از دبار سمیع و از دبار صالح و از دبار بعدمان و از دبار محمد و از دبار
 و از دبار بقره و از دبار یاس و از دبار بر که و از دبار کنانه و از دبار بقر که قریش است و از دبار مالک
 و از دبار بقره و از دبار بلوی و از دبار نجب و از دبار بکره و از دبار بکلاب و از دبار بعضی که اسم زید است و از
 بر عبد مناف که اسم او شبیه آنکه است و از دبار عبد الله رسیده و از عبد الله آنحضرت پدید آمد
 و چگونگی تولد آنحضرت را در کتاب بکار الانوار ذکر و بسط کرده ام و تمام داده ام هر که
 خواهد رجوع بان کتاب نماید و الله اعلم الباب الاول در احوال خیر مال حضرت رسالت
 کینت او حضرت ابوالقاسم است و القاب آن جناب عبد الله و ابن و من و مقضی و فانی
 و کافی و خاتم و حاشی و منقل و مدثر و مؤلف و قی و داعی و پیر و نذر و شاهده و شهید نبی
 و نور و نعمت و رؤف و رحیم و مؤثر و منذر و مذکر و شمس و نجم و حم و سیما و تین و سراج
 فیرواقی و تناسی و بطی و رحمة للعالمین و مصطفی و رسول الله و خاتم النبیین و سید
 المرسلین در اسامی آنحضرت محمد و احمد صلعم مشهور است و در احادیث موافق تورات
 احمد است و در تورات بطریق صحیح ما و د و د و بطریق دیگر ما و د و در لغت ترکوم

بسم الله

میدید و در انجیل آسمانی احمد بروایت دیگر جمیال و در انجیل نصاری که منصرف کرده
 همیشه در انجیل متی مارکاره و در انجیل مرقس فارقلیط و در انجیل لوقا مجتارح و در انجیل
 بلنت لایتن که فرکان دارند سنطیاب و در انجیل یوحنا ناکا در و در کتاب زبیر
 که صحف میدانند سین و در کتاب پامکل هندوان حمید و در کتاب انجیلون میحان
 و در کتاب دانیال ایمان و در کتاب قرقف پسندیده و در کتاب تویر حامد و در کتاب
 بر اجمه کشین و در کتاب شاکون ی تسلی دهند و در صحف حاشر و در زبور ششم طب
 طب و در زبور نوذ و چهارم ماح و در کتب یونیا ن عبد الله و در کتاب برقلیط
 و در لغت یونیا ن عزیز و در کتاب حضرت سلیمان که فرکان پرکال آنرا
 ایگره باستی میگویند و در کتاب و ترمانی تو رتیه در فصل سیم اسم آنحضرت است و
 کتاب بزم فرکان خاتم نقش نیکین آنحضرتت لا اله الا الله محمد رسول الله است و آنحضرت
 دو نام مشهور داشت و پنج مغیر دو نام دارد آدم و ابو البشر مؤدو و صاحب دود و عادی و
 و اسم ایل و عیسی و مسیح و آن حضرت عرب بود و هود و صاحب و اسمعیل و ایوب و خطیب
 الانبیا شریف علیه السلام نیز عرب بودند و آن حضرت هم پادشاه بود و دوزده پیغمبر
 نیز پادشاه بودند آدم و شیث و ادریس و نوح و ابرهیم و یوسف و موسی و یوشع
 و داؤد و سلیمان و ایوب و ذوالقرنین علیه السلام و در سلطنت بعضی از ایشان جمع
 علما توفی کرده اند و بدان حضرت از اقباب روشن تر است و مادرش آمنه خوانند
 بنت و هب ابن عبد مناف ابن زهره ابن کلابت و دایه آنحضرت حلیمه سعدی است
 و در تیه آنحضرت ام ایمن و برادر رضاعی او ایمن ابن ام ایمن است و عثمان ابن
 و قرا و در خارج مدینه است و بعضی توهم کرده اند که عثمان ابن عفان امام سنیان است
 اما غلط است و ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه هفتم ماه ربیع الاول
 وقت زوال و بروایت دیگر نزد طلوع فجر بود و مادرش با آنحضرت حاضر شد و در ایام

تشریح نزد حجره وسطی در منزل عبد الله بن عبد المطلب ولادت آنحضرت در که
 معظمه بود در شعب امطلب در خانه محمد بن یوسف در زوایه برابر از جانب چپ
 که کسی داخل خانه نشود خیزان آن حجره را پرودن انداخته و آنرا مسجد کرد که مردان
 و زنان نماز کنند و سنی عامه ولادت آنحضرت را در روز دوشنبه گویند که
 بیست سال از پادشاهی انوشیروان عادل مانده بود و بعضی گویند که در زمان
 پادشاهی هر فرزند انوشیروان بود موافق بیستم شباط ماه رومی و بعضی گویند
 عرّه یا بیستم یا بیست و یکم میان ماه رومی بود و هفدهم ششم دیماه رومی بود و هفدهم
 دیماه فرس بود و غرض از منازل قمر طالع بود ابو معشر گفته که طالع ولادت آنحضرت
 در درجه بیستم جدی بود و در حل و مشتری در عقرب بود و در برج در خانه خود بود در حلال
 در شرف بود و عطار دینزد جوت بود و قمر در اول میزان بود و در قوس در جوزا بود
 و ذنب در قوس بود در خانه خود که متولد شد پس آنجا را به عقیل ابن سطلاب بنحسین
 و عقیل آنرا فروخت به محمد بن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه خود کرد
 و چون وقت وزمان هر دو شد خیزان مادر او آنجا را پرودن کرد و از خانه
 محمد بن یوسف و مسجد کرد و بر همان حالت باقیست و مردم بزبانت میر و فرزندان
 از آنجا لفان در بیستم یا دهم ماه مذکور قایل شده اند و شاذی از ایشان گفته اند که در
 ماه مبارک رمضان واقع شد و ابن بابویه گفته است که حاضر شد مادر آنحضرت بر او
 در شب جمعه هفدهم یا بیستم ماه جمادی الاخر و در کتاب عدد قولویه گفته است که ولادت
 آنحضرت نزد طلوع اقباب متولد شد در روز جمعه ماه ربیع الاول و هفدهم بود
 بعد از پنجاه و پنج روز بعد از آنکه اصحاب فیل هلاک شده بودند یا چهل و پنج روز بعد از آن
 و بعضی تا سی سال بعد از آن گفته اند و بعضی در همان روز گفته اند و اشهر نسبت
 که در همان سال و مشهور است که تولد آنحضرت در عام الفیل واقع شد و نسالی بود

که کجانی

که تجاشی پادشاه جسته بر بر سر در آمد کرد با فیض و لشکر بخوابی کعبه معظمه فرستاد
 و حق تعالی ایشان را بغداد سخیل ملاک کرد و اکثر سنیان بدو انزدهم ماه ریح الاو
 قابل شده اند و در کافی کلینی رضی الله عنه بدو انزدهم قابل شده است و مشهور است
 که بعد از هفت سال از سلطنت کسری انوشیروان عادل این قباد بود از طوک
 ساسان عجم و انوشیروان در هفت اقلیم تسلط داشت و طوک شام و چین و هند
 و عرب او را اطاعت میکردند و دارالملک او مدین سبوعراق و کوفه بود و آنحضرت
 فرموده است انا ولدت فی زمان الملک العادل و او را عادل یاد کرده است
 و انوشیروان مجوس بود و عجمه ناز و چون صحبت عدالت او از مشرق تا مغرب رسید
 بود و عادلی واقع بود حق تعالی او را بسبب کفرش مواخذه نخواهد کرد و عجم طاعت
 را بسبب سخاوت و ایثار در اعراف خواهد کرد بعثت آنحضرت در ثور و شنبه بیست
 هفتم شهر رجب در خانه اتم المؤمنین حضرت خدیجه کبری در کعبه معظمه واقع شد
 بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود و والدین آنحضرت هر دو فوت
 شده بودند و در محمد غرت ابطال علیه السلام پرورش یافت و آنحضرت
 قبل از رسالت نبی بود بر ذات خود و بدین هیچ سغیر خدا را عبادت نکند الا
 بطریق مرضیه خود و اینکه بعضی میگویند شریعت حضرت نوح علی میگردد و بعضی میگویند
 بطریق حضرت ابراهیم بوده و بعضی میگویند مذہب حضرت عیسی بوده از اقوال
 عامه است و اصلی ندارد آن حضرت مبعوث بود بر کافه خلایق از مشرق و غرب
 عرب و عجم و ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و چین و خاور و روم و شام
 و مصر و فرنگ و تمام اقالیم سجد و ما وراء الاقالیم و یا جوج و یا جوج و طوالیف
 بن جان از شیاطین و اهرمن و عفاریت و قیس و لاقیس و پریان و غولان
 و قاطبه خلایق از ذمی العقول و بعضی گویند آنحضرت مبعوث بود بر تمام کائنات

قول نزد یقین قویست و کتاب او ناسخ همه کتب و دین او باطل کننده همه ادیانست
 و در ایام نبوت آنحضرت سیزده سال در کوه معظمه تشریف داشت و در سال در تیره
 طیبه و خلائق را هدایت مینمود جبرئیل علیه السلام بیست و چهار هزار مرتبه بر آنحضرت نازل
 شد و نصف این عدد را هم گفته اند و دو مرتبه جبرئیل را بصورت اصلی خود که
 ما بین آسمانها و زمینها پر شده بود از اعظم حیثه مبارک دید و کاهی روح الامین
 بصورت دجیه ابن خلیفه کلبی نازل میشد و روح علیکست اعظم از تمام ملائکه و انزله را
 مآ که بر او نازل میشد هیچ کس از انبیا عظیم معراج نرفشد مگر آنحضرت که
 دو مرتبه یا بیشتر و یک مرتبه هم نفل کرده اند که معراج رفت و مشهور در مرتبه است
 یک مرتبه جهانی و یک مرتبه روحانی و در مقام قاب قوسین مخاطب بجناب رب العالمین
 شده و معراج مشهور پیش از هجرت بدین طبعه نیز واقع شده باشد و جمعی قائلند
 که معراج مکرر واقع شده و این باب و بصرف و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق
 روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول را صد و بیست مرتبه با سمان برده و
 هر مرتبه آنحضرت در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر الهیه
 ظاهرین علیه السلام زیاده از سایر فریض تا کید و مبالغه نمود آیات توراتیه
 که در شان حضرت رسالت پناه صلعم نازل شده است استخراج نموده اند
 و متفق علیه بیست است که از توراتیه است و لوقام ناد یهودی اشراعیل کوشی بدعا
 از دنا می پانیم آل پانیم ناد می مفرنجی مع حیجا کمانی یا قیم لحا اودنای الو تسامحون
 آل اشما عیل قول شمعتمنا همین برختی او تو بر بطی او تو ایم او ما و او تو ششم اشار
 یولد او تو نامی اقم لاهم میقرب انهم کامو: خا و نا قبستی و باری بقبو و در پر لاهم
 کل اشرا صونوا و در ذینم باب اصوت و نا بو شاور شیفا بنوخ بگویم او تو ابی اشما عیل
 آیات الانجیل در باب نبوت پیغمبر از انجیل مر قوس و منی در شماره بیست و چهارم

آیات توراتیه که در شان
 حضرت رسالت پناه صلعم
 نازل شده است

آیات الانجیل

مصطلح

به اصطلاح ترتیب آنگاه هر چند آنچه را آسمانی نمیدانند اما میگویند آنرا مسح فرمود
 و آسمانی تورات است پس سارا که ارسین مار کاره اش فار قیظ بود ایما ستونش توبه پیش
 یو آیتو سانش یو بانای ضک یو حاج بانای ضک یو بالاصصکت کا عاکه که امی کا عاکه
 و در پس زنی بکده آیره امی نایتن ای بر آس آی صور یک نازنین آرتور و زین
 لی مین چرسار روز آکار یا آرتون بار ایما فرس بانیک ای حج و اجاری و ارتکاب
 زنده پازند که زعم مجوس است که همین کتاب صحف است این آیات اشرا ح
 و جاس حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب فرهنک الملوک تصریح بیان
 کرده است هر چند که از لغت زنده اشاع مفهوم کس نمیشود و از لغت سرایت نماند
 مشکل است اما قدری که ضرر بود از لغت زنده پازند به پهلوی و از پهلوی لغت
 ترجمه نمود و الله و اعلم این است پیام ایزد پیام نیا فریدون رکاکور کوم جا تو اکینا
 ام تیری تاره نشد و با کوا کد من و خور خارجی جادگی سردب زم دقتن ابری
 مانا کش مندشتان سینا شولمن مدینو چمنوا و ذالکنا سردب رکوتانش بهانه شو
 تقووم سینا جان متوتن انچه منرا من را استیج اشطر مچه ذابا شور ما مند ار پاره سین
 شمس شو مک ذابو اتقن زرنگی بیوزه ملکوتا کچو بره کینا سلس جکر و زرتش ده ده
 سارم و قران در عرض مپت و سه سال فرقه فرقه و سوره سوره بر انحضرت نازل
 شد و بعضی گویند در عرض مپت سال بنجا بعد پنجم فرود آمده و ترتیب آنرا یعنی نزول قران
 بیان خواست که مذکور میشود و اگر مفسرین برانند و این قرانی که در میان است باین ترتیب است که اول
 انچه و بعد از آن بقره تا اخر قل اعوذ برب الناس جمع عثمان است که باین ترتیب جمع کرده است
 روایت کند ابو المحر محمدی بر از الحینی القانی که گفت خرد او را ابو القاسم عبد الله بن عبد
 او گفت حدیث کردم ابو نصر مفسر او گفت حدیث کردم عثمان ابو حامد او گفت حدیث
 کردم افزازی ابو یوسف یعقوب سپهر محمد مفری او گفت حدیث کردم ابو موسی او گفت حدیث

عمر بن حرون از عثمان ابن عطاء از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد
 بکله اول اقرء بود قبل از آنکه پس ن والقلم پس فزتل پس مدثر پس بقت پس
 اذ الشمس کوثر پس سج اسم ربک الاعلی پس واللیل اذا غشی پس والفجر پس والضحی
 پس الم نضح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطیناک پس الحکم الثمناثر
 پس ارایت پس کافرون پس الم تر پس قل اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الفلق
 پس قل هو اللہ پس والنجم پس عبس پس انا انزلنا پس والشمس پس بروج پس التین
 پس لایلاف پس القارعه پس والمرسلات پس لما نکس کتبک پس یس پس واقعه
 پس شعرا پس غل پس قصص پس نبی اسرائیل پس یونس پس یوسف پس حج
 پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبأ پس زمر پس حم سجده پس عم
 پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس زاریات پس غاشیه پس کوف
 پس نحل پس نوح پس ابراهیم پس انبیا پس مؤمنون پس الم ثرل پس طور پس
 پس حاقه پس ذوالمعارج پس عم پس نازعات پس انفطرت پس انشقاق پس
 روم پس عبکوت پس مطفین و این هشتاد و پنجوره که بکله نازل شده است و نام
 که معظمه در هر سوره ای قرآن بنا حای مختلف نوشته اند و اسمی که معظمه این است
 که اگر در جائی آنرا بپسید نزول آنرا باید که بده احکام و صلاح و عرش و قادیان
 و عقده و ناسه و الناسه و ایاسه و الیت الیقین و ام القری و حاطه و اسن
 و کوفی اسم بقعه است که منزل عبد الله ابو بوده و آنچه نازل شده بدین مشرف این است
 البقره پس انفال پس العران پس احزاب پس ممتحنه پس نسا پس اذ از نزل پس
 پس محمد پس رعد پس رحمن پس ال اتی پس طلاقه پس لم یکن پس حشر پس اذا جاء
 پس لم یکن پس حشر پس نور پس حج پس منافقون پس مجادل پس حجرات پس
 تحریم پس جمعه پس لقمان پس صفت پس انما محضای پس مائده پس توبه و این است

دشت سوره است و اسماء مدینه را سید المرصی و علم الهدی فرموده است پان سحر که طایفه
 و شرب و طب و دار مسکنه و جابره و مجوره و عذار و مر حمره و قاصمه و میزد و از این قرآن که
 در میانست مشهور است که جزو آنرا که در فضیلت امیر المؤمنین و اهل بیت رسالت مشهور
 صلوات الله علیهم در خدمت قریش و فصیح ایشان و بعضی در خدمت منافقین بود آنرا عثمان
 پرده کرده مثل آیه یا لیتنی لم اکتد ابابکر خلیفا که آنحال فلانا خلیفا هست و مشهور آن است
 که اسم ابوبکر بوده است و بعد از آنکه عثمان از همه ولایات مصاحف را جمع کرد و عالمان آنرا
 فرستادند قریب به چهل هزار بود همه را گفت تا سوحته و هفت قرآن نوشت بر تپ که آنحال است
 و اهل تسنن آنقرآنرا امام میگویند پس مردمان از روی الفرائد نولیا میزند و صاحب جامع اصول از
 زید ابن ثابت نقل میکند که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با فرستیم
 ابن ثابت یا قیم و طی کردیم و منقولست از حضرت صادق که در سوره اضراب فصیح مردمان
 بسیار از قریش بود برزگتر از سوره بود ایشان تحریف دادند و کم کردند و در احادیث
 مسطور است که اگر قرآن امیر المؤمنین که در نزد ائمه بمؤمنان میدادند که بخوانند و مصحف
 جمع عثمان را بخوانند مفاسد عظیم بر این مترتب میشد اول اینکه کتاب خدا دوتا
 میشد جمعی قبول میکردند و بعضی قبول میکردند خلیف کبیر کعبه اصلی خود بر می کشید
 دویم آنکه مخالفان بر قسم ان صحیفها ینوشئت و با مصار و بلاد میفرستادند چون
 شوکت در استیلائی خود دیشد سیم اینکه آنحضرت نیتوانست که قرآن خود را
 رواج دهد از برای آنکه عالم را ظلمت کفر و غلبه معاذان گرفته بود چهارم آنکه مؤمنان
 قبول میکردند از برتس خلفای ثقه و انصار و احوان ایشان اظهار نیتوانستند نمود
 و همیشه قرآن صحفی بود و کمتر کس قبول میکردند این قرآن را برای آنکه قرآن ایشان
 شهرت کرده بود پنجم آنکه حضرت امیر المؤمنین بعد از وفات حضرت رسول صلعم
 قرآنرا جمع کرد و در کعبه گذاشت و سراسر آنرا صحر کرد و آورد بنزد ابوبکر بعین

سورة النور

قول نكرو دنگه ما را اقران تو ايقاج نيت و در صحاح سسته ايشان مسطور است و على
 هذا القياس و از تفسير كازر و مولانا فتح الله رحمه الله بعضى از آيات در ذيله را و در
 از سورة قرآنى از مصحف عبد الله بن مسعود نوشته بودند در اين رساله همان چنانچه
 السورة النورين يا ايها الذين آمنوا بالتورين الذين انزلنا ما يتلون عليكم آياتى
 ويخذواكم عذاب يوم عظيم نوران بعضا من بعض و انا السميع العليم ان الذين يؤمنون
 بعد الله ورسوله لهم جنات النعيم و الذين كفروا من بعد ما آمنوا ببعض آياتنا و ما
 عابدهم الرسول عليه ليقذفون فى البحيم اذ ظلموا انفسهم و عصبوا الوصى اولئك ليقون
 من البحيم ان الله نور السموات و الارض بما شاء و اصطفى من الملائكة و الرسل
 و جعل من المؤمنين ادياء من خلقه ليعمل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن الرحيم قد ذكر
 الدين من قبلم برسلم فاخذتم بغيرهم ان اخذى شديد اليه ابلك عا دا و مؤثو با
 كسبو و جعلكم لكم مذكرة افلا تتقون و فرعون لما طغى على موسى و اخيه هرون
 اغرقت و من تبعه اجمعين ليكون لكم آية و ان اكثرهم فاسقون ان الله يحكمهم
 يوم الحشر فلا يستطيعون القول حين يسلون ان الحكم ما هم اسم و الله عليهم حكيم يا ايها
 الرسول بلغ انذارى فوف تقون قد خسر الذين كانوا عن آياتى و حكمى معرضين
 مثل الذين يوفون بعدك ان جزايم جنات النعيم ان الله لذو مغفرة و اجر عظيم
 و ان علينا لمن المتقين و انا لنوفين حقه يوم الدين و ما نحن عن ظلمة بغافلين و كرمته على
 ابلك اجمعين فان ذرية هم الصابرون و ان عدوهم امام المجرمين قل الذين
 كفروا بعد ما آمنوا طلبتم زينة الحيواة الدنيا و استخفتم بها و نسيت ما وعدكم الله ورسوله
 و نفضتم العهود من بعد فوكيد ما و قد ضربنا لكم الامثال من قبل لعلمكم بتهدون يا ايها
 الرسول قد انزلنا اليك آيات بينات هيىفا من يتوفى مؤمنا و من يتوفى
 بعدك يظرون الظلم فاعرض عنهم فانهم معرضون و انا لهم محضون فى يوم لا

عنهم شيئاً ولا بهم يرجون ان لهم مقاماً لا يعدون فنجح بجزركم وكن من الساجدين
 ولقد موسى وهران فبقوا على موسى لما اختلف فصبوا جميع فجلنا منهم الفردة وانما
 ولعلنا هم الي يوم يعثون فاصبر فوف بصرون ولقد آتينا الحكم والذين من
 قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصياً لعلمهم يرجون ومن يتول عن امرى
 فأتى مرجعاً فليمتع بكفره قليلاً فلا يبئل عن التاكسين يا ايها الرسول قد جئت لكى عنان
 الذين آمنوا عهد فخذوه وكن من الشاكرين ان عينا قانا بالليل ساجداً
 يحجز الآخرة ويرجو رحمة ربته قل بل يسئوى الذين ظلموا والذين ظلموهم ليعلمون سنجعل
 الذليل فى اعناقهم وهم على اعمالهم نادون انا بشرناك بذرية الصالحون وانهم
 لا مرنا لا يخلفون فليعلم منى صلوة ورحمة اتياء واموات فى يوم يعثون وعلى الذين
 يعثون عليهم من بعد ذلك غضب الله عليهم انهم كانوا قوم سوء خاسرين
 وعلى الذين سلكوا مسلكهم منى رحمة وهم فى الغرافات آمنون وان الله ليدور
 فضل على العالمين وانما الله رب العالمين سورة الولات بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها
 آمنوا آمنوا بالبنى والوتى الذين بعثنا بما يريد ياكم الى صراط مستقيم نبى وولى بعضهما
 من بعض وانا اعلم الخيرة ان الذين يؤفون بعهد الله لهم حيات النعيم فالذين
 اذا قلت عليهم آياتنا كانوا بآياتنا كاذبين ان لهم فى جهنم مقام عظيم اذا نودى لهم
 يوم القيمة اين الصالحون المكذبين المرسلين ما خلقهم المرسلون الا بالحق وما كان
 الله لينظروهم الى اجل قريب وسبح بحمد ربك وعلى من الشاكرين سورة المائدة
 يا ايها الرسول بلغ ما انزل ايك من ربك فى شان على وان لم تفعل فما نقبت
 رسالته والله يصمك من الناس فى الزعد انما انت منذر لعباد وعلى لكل قوم ناد
 فى الشر وسبعم الذين ظلموا آل محمد اى منقلب يفتبون فى النساء ام يحذرون الناس
 على ما آتاهم الله من فضل فقد آتيا آل ابراهيم وآل محمد الكتاب والحكمة وآتيا بهم

سورة الولا

سورة البقرة

سورة شعرا

فی زمره

از کتب

و ایتنا هم ما عظیمنا فی الصافات و فھو ہم اھم مسؤلون فی ولایت علی ابن اھلب لب ما کم
لا شاصرون فی الزمر فاما از بس کتب فانما منعمون بعلی ابن اھلب لب فی طہ و لقہر عن
الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمہ و الحسن و الحسین و الستة المعصومین من ذریۃ امین
فلن تجد لعزما فی التیم فاجی الی عبدہ فی علی لیلۃ المعراج ما وحی فی آیت الکرسی اللہ لا الہ
الا هو الحق القیوم لانا خدہ سنہ و لا تو م لانا فی السموات و ما فی الارض و ما بینھما و ما تحت
عالم القیوم و الشادۃ ہو الرحمن الرحیم من ذالذی یشفع عنہ الا باذنہ فی الاضراب و کھن
التذلمؤمین نقال بعلی ابن اھلب لب و کان اللہ قریبا عزیزا و از این قبل آیات بسیار
و چون آن کاتب طبع انحراف آیات قران نمود و مفسران عامہ و علمای ایشان و اکثر فرق
اسلام این قرانی کرد میان بہت باز آیات از برای خود تفسیر نموده اند و معینہا قرار دادند
و هر یک بطریق خوانندہ اند و الفاظ و اعراب آنرا تغییر داده اند و بر عالم متذہب ظاهر است کہ چه
با قران کردند و معلوم نبود کہ نزول قران بقرائت کدام فارسی نازل شد و کج طریق این
خوانندہ اند در ابتداء اسلام و سورہ حمد را با فائزہ الکتاب از پنج شنبودی کہ مطبوعی و حسن نصری امام
اہل تصوف کہ از علمای عامہ است چنین خوانندہ اند علی بن القیاس بپسندید کہ چه کرده اند محمد بن
رب العالمین الرحمن الرحیم ما کم یوم الدین مباح بگوید و یا کہ سبحان ز شد سبیل المستقیم
انتم علیہم سوی المغضوب علیہم و الا الضالین فی غزوات و جہاد و یا کفار بیت شش غزوہ
بود اول غزوہ ابوا و آن دہ بیت در حالی مدینہ مشرفہ دویم غزوہ بود
سیم غزوہ عشبیرہ چہارم غزوہ بدر اول و بدر نام چاہ بیت در
پنجمین اشکر میں پنج غزوہ بدر بکری و این جنگ در ہفتم شہر
رمضان واقع شدہ و عسکر ظفر اثر آن حضرت رسید و نیزہ نبرد
بودند و دشتہ و یک ہب داشتند و اکثر بیادہ و بعضی پای بر زمین بود
و طعام ایشان سبوس آرد جو و خرمای پوشیدہ بود و در جنگ ہفتاد ہزار ہند

قریش و شیاطین ایشان کشته شد و مثل ابو جهل و عقبه و شیبه و معشاه و نفر از عظام
 انقوم آتیر شدند مثل عباس ابن عبدالمطلب و عقیل ابن ابیطالب و درین جنگ
 خداوند عالمیان جبرئیل را علیه السلام با جمعی از ملائکه عظام بردار لشکر فرستاد
 که همه را سبانی ابلق سوار بودند که اگر کفار ایشانرا میدیدند ششم غزه بنی سلیم میگویند
 غزه سویق بود ششم غزه ذبی امرنم غزه احد و عساکر انحضرت بمقتصد نفر بودند
 و سردار لشکر شقاوت ارتکفتار ابوسفیان بود و هند زوجه خود را همراه
 خود آورده بود در این حرب رباعیات حضرت رسول بضرمت مسنگ عقبه
 ابن ابی وقاص سگته شد و جناب اسد اللہ خمره ابن عبدالمطلب رضی اللہ عنهما
 با هفتاد نفر از صحابه گرام شهبید شدند و لشکر اسلام گریختند و بجزیه رفتند بخوکی
 بعد از سه روز ابو بکر و عمر از خانه بیرون آمدند و حضرت امیر بر سر حضرت محمد
 ایستاده بود و جنگ میکرد و کفار را می شکست و در آخر ابوسفیان منزوم شد
 و هم غزه بخران واقع شد یا نزدیم غزه بنی لغیر دو اردیم غزه و انت
 الترقاع سیزدهم غزه بدر اخیر چپ اردیم غزه دو وقتة الجندل پانزدهم
 غزه خندق که احزاب نیز میگویند واقع شد و تخفیف اکل و شرب در روز
 در این جنگ نازل شد و از آنجا زبردستان عرب عمر و ابن عبدود کشته
 و لشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر باز صحرا ابن حرب بود
 یعنی ابوسفیان و حسب المشهوره سلمان فارسی رضی اللہ عنہ خندق برد و درین
 حضر نمودند و ماه مبارک رمضان بود که خداوند عالمیان او را بالاسکرش
 منزوم کرد ایند شازدهم غزه بنی قریظیه واقع شد در این جنگ لشکر انحضرت
 سه هزار کس بودند و بسیاری از یهود کشته شدند و بقیة السیف از منازل خود
 بجلاء وطن کردند و هفدهم غزه بنی لیحان بود و هجدهم غزه بنی قریظیه بودند و نوزدهم

غزوه بنی مصطلق پشم غزوه حدیقه واقع شد و حضرت با سهل ابن عمرو و سایر مشرکان
 عرب صلح کرد هفت و یکم غزوه خبیر واقع شد و در این غزای شکر فیض آثار آنحضرت
 هفت هزار کس بودند و جعفر ابن ابیطالب در روز فتح خبیر از جبهه آمد با بزرگان
 آنجا از جانب اصحابی لقب بجایشی پادشاه جبهه و نماز جعفر طیار که مشهور است
 از جمله انعامیت که حضرت رسالت پناه به او داد و گذاردن آن در میان
 امت سنت شد هفت و دوم غزوه فتح مکة معظمه واقع شد و در این جهاد عدد لشکر
 آنحضرت بدوازده هزار کس رسیدند و در این سال شمار از کعبه برتر انداختند
 و شکست و هیل را آنحضرت فرمود شکست و در باب السلام را فرمود خاک کردند
 دبت پرستی در مکة معظمه بلکه در میان عرب بر طرف شد و کفار فوج فوج بدین سلام
 درآمدند ابو سفیان و همد زوجه آن ملعون از ترس و غم مسلمان شدند پس بعد از
 آن غزوه حنین واقع شد هفت و چهارم غزوه طایف هفت و پنجم غزوه تبوک و در
 این حرب شکر آنحضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت به نفس مبارک خود
 در بعضی از این غزوات زره پوشیده بودند و حرب میگرداند اول بدر کربلا
 و آن در روز جمعه هفتم ماه مبارک رمضان بود دوم هجرت غزوه دیگر جنگ
 احد بود و در آن شهر شوال سال سیم هجرت بود و حرب خندق و قریضه در شوال
 سال چهارم هجرت واقع شد و جنگ بنی مطلق و بنی لحيان در شهر شعبان پنجم هجرت
 واقع شد و جنگ خبیر و فتح که معظمه در شهر رمضان سال هشتم هجرت واقع شد
 و غزوه دیگر آنحضرت تبوک است و اکثر این غزوات را حضرت امیر علیه السلام سردار بوده
 و علم را با داده و تمام این فتوحات را حق تعالی بر او دست او ظاهر کرد و انبیا عدد
 از و اوج پغرا از ام المومنین خدیجه بنت خویلد رحمته الله علیها نوزده گانه بی تعب و دوا
 داشت ماریه و قطیه ام ولد مادر ابراهیم فرزند آنحضرت زمان کنایه دختر ابو بکر بود

در تاریخ

و حضرت اورا حیرت خطاب میکردند برای آنکه بنده سیر زمان و چهره تر بود و کجس
 کتر و بعضی ازها مگویی که حیرت معشوقه آنحضرت بود بنحویکه آنحضرت اورا بدو
 خود بر میداشت و بر بندگی میرفت و اورا سیر میفرمود و او پاره دوش مبارک
 میکند داشت و بند میشد و بفرج پرده میکرد و دیگر حصه دختر عم این الخطاب است
 و ام حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه و سوده بنت زینب و ام سلمه بنت ابی
 و این سخن از قریشند و غیر قریش صیفه بنت حنی بن حطب خنصری بوده و میخواست
 حث بلالیه و زینب بنت جحش اسدی و جبریه بنت الحارث المصطفیة عدد اولاد آنحضرت
 قاسم از خدیجه کبری و ابراهیم از ناریه قبطیه کنیز آنحضرت بود و گویند دوسر دیگر بودند
 طیب و طاهر لقب ابراهیم است و صبا یا ای آن حضرت فاطمه زهرا و رقیه و زینب فرزندان
 ایشان خدیجه کبری بود و بعضی میگویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه اند از شوهران
 و بعضی میگویند دختران خواهر خدیجه بودند و مادر ایشان مالک بنت خویلد بود و پدر ایشان
 چند است که از قبیل تمیم است و در کتاب کشف الاستار و کمال السیفه چنین مسطور است
 و این اقوال متر و کسبت و فرزند خوانده آنحضرت زینب این حارثه بود که خطاب
 فرزندی مشرف شد عدد سببان آنحضرت اول سبکت است که از اعرابی خرید بود
 و اسم این اسب نزد اعرابی خیرس بود دیگر در بجز برای این نام ابراد گذاشته اند که
 شبیه را خوب می کشید دیگر لرزه است سهل از علای لغت گفته است که معنی لرزان است
 که هیچ اسب بر او سبقت نمیگردد مگر اینکه او می ماند از فرستار دیگر طرار و لطیف بودند
 که زمین را مثل لجاج در دوندگی بر هم میچیدند دیگر در دست که تمیم داری برای حضرت
 بیدیه آورده بود و این شش اسب متفق علیه خاصه و عامه است دیگر اسب ابلق بود
 و ذوالفعل و ذواللمه و مرکل و مرهان و بیضوب و بکر و ادیم و ذوالبجاج
 و استر آنحضرت و دل بود که نجاشی بیدیه فرستاده بود و نعل سها و حمار حضرت

عدد اولاد آنحضرت

عدد اسب آنحضرت

یغور نام د آت و از ساج حماری بود که حضرت نوح گیتی برده بود و ناذ آنحضرت
 غضبا بود امرای آنحضرت و وزیر و وصی و صاحب سر و امام آنحضرت و معین بار
 و صاحب علم و سر مهاجر و انصار و امیر الامراء عالمقدار حیدر که از غیر فرار بود حضرت
 سید الشهدا حمزه و جعفر بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و فضل و عبد الله پسران
 عباس و عقیل بن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و یاسر و عبد الله مسعود
 و جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباد و ذریمه ابن ثابت ذوی
 الشهدا دین و چهر ابن مطعم و عثمان بن مظعون و حنظل غنیل المدینه که در خلیفه ایمان و خالد ابن سعید
 انصاری و ابو سعید خدری و ابویاقوب انصاری و ابو دجانة و ابوالشیم ابن الیمان و سلمان
 صیقل و زید ابن حارثه و اسامة ابن زید سلام المدینة جمعین دیگر ابو بکر عثمان و طلحه
 و عمر و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و ابی عبیده ابی جراح و سالم مولای خلیفه و مغیره ابن یحیی
 و عمرو ابن عاص و خالد ابن ولید و ابو هریره و معاویه مؤلف قلوب بود و ابوشمان
 و عبد الرحمن ابن عوف بودند و ولایت آنحضرت در ایام نبوت که معظم و مدینه
 فتح شد مخد بخند و نامه و صحاری عمان و نطیف و الحما و حجاز و نام مادیه و خراج
 و غیره و قلاع آن با مضافات و سی و کل قبایل عرب و ولایت بحرین و توابع
 آن و بعضی از شام و طایف و کوفه و جبل عامل و جزایر موصل داخل است و
 یعلم در سال پنجم هجرت یا ششم بقولی آنحضرت مامور شد که نامه بلوک اطرا
 و سلاطین جهان نویسد و ایشان را با سلام دعوت نماید اول بهر قل قصر روم
 نوشت و او مسلمان شد و اسلام خود را مکتبی میداشت پسرش زهر دود
 دویم نامه به پادشاه شام نوشت و او عذر آورد و اسبی و چند خیری فرستاد
 توفیق اسلام نیافت سیم با صحری پادشاه حبشه فرستاد که لقب بجاشی بود
 و او مسلمان شد و استدلال را با خیری چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر

توابع

توابع

توابع

توابع

۲۷

نسخه

خوارست و در اسلام وفات یافت در حبشه و جبرئیل علیه السلام خبر فوت او را بحضرت
 در مدینه آورد و آن حضرت در مدینه با غار گذارد و با حجاز آن حضرت زمین حبشه
 مرثع شد بخو که جنازه آن پادشاه را دید از این سبب سنیان نماز جماعت را
 در کوهها و بازارهای گنزد در پشت دیوارها و امام در میان مسجد یا هر جا باشد بود
 حایل میان خود و امام میزند هر چند مسافت بعید باشد و نامه دیگر به خسرو پسر
 پادشاه عجم فرستاد و باین مضمون که بچشم الله خداوند دادند و روانه کردند
 این بود نامه خسرو بنم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله الی پرویز بن هریر
 قانی احمد الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الذی با الحق بشیر اندیز الی قوم غلبه
 السفه و سلطت عقولهم من میدی الله فلا مضل له و من یضلل فلانا دی روان الله
 بصره ابا العباد اما بعد فان تسلم اسلام و اندر بحرب من الله و رسوله و لم یغیرهما
 و آن بدینت مسلمان نشد و نامه آنحضرت را دید و در آب انداخت و گویند آن
 رودی بود که در حوالی بلده کرمانشاهان است که معروفست بقرا سوا این آب بود
 که نامه را انداخت و در کنار آنجانی که پتوین واقع شده یا کوهی که معروفست بطباق
 بستان در دامنه انکوه شهر ارمن حصار بوده و بعضی گویند شهر سمنگان بود
 که مقر سلطنت آن پیغامات بود و بعضی گویند در مداین بود و صرفش این بود که چرا
 نام خود را مقدم بر نام من نوشته است و جواب نامه مشت خاکی در کیه کرد و فرستاد
 چون قاصد برگشت و مشت خاک را نزد حضرت نهاد حضرت فرمود که تمنا جوینست
 که خاک و ولایت او بدست ما می آید و آخر چنین شد که بعد از آن حضرت ولایت
 در روم و هند و توران و ایران بدست لشکر اسلام مشغول شد و در کتاب فرخ نخل
 بچوس که مصنف آن مرد منصفی بوده ذکر کرده است که پرویز پادشاه عظیم بود
 و مثل او در ملوک عجم نبود و لیکن او دین کبر از ادین ساسانیان را بر باد داد

و شوکت فارسیم از بر هم شکست و خود و دیگران را برای دو کار بد که متابعت این
 کرد و دل او هوش نداشت و راه دیور را بجزد و پدر خود هرگز از دست کرد و دیگر
 نامه رسول خدا را درید و عربان را در بلاد عجم دست داد و عالم خسران کرده است
 و دولت از عجم بدست عرب افتاد از شوخی این دو کار اف باد بر دز کار بر تو
 تا سه مرتبه و بخت بار مجوس در کتاب لشکر گوید که دولت از پدر بزرگش رفتی که
 شمشیر دولت را بدست بگرام چو پند داد و او را بر خود مسلط کرد و از او که بزرگان
 و بخت بر او شورید و تاج و تخت از او برگشت و قتی که دیو در خیم بر دتا شن آورد و صحیفه
 محمد رسول خدا درید و شمشیر شتر خواران و عربان شتر سواران در ایران راه نهاد
 و دلیر کرد بر ساسانیان کسانیکو طعام لذیذ ایشان سوختار بود و قتی در زمان
 و دست از گنبد پدران خود برداشت و اطاعت مؤید و بر کنزیده خدا محمد
 نکرد و خوار و ذلیل کرد برای خود قرار داد و چهار شهر از سال دولت عجم
 بر باد رفت و کبر ان صاحب شوکت نخواهند شد و نام ایشان کم خواهد شد
 نامه دیگر پادشاه یمن فرستاد و او نیز مسلمان شد و ولایت یمن را بکار
 آنحضرت و اکتفا داشت و نامه دیگر بحرین و قطیف و الحسا و جبل عامل فرستاد
 و ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت بجزرت و اکتفا شدند که هر سال
 با یمن خسران بدهند اما کاتبان آنحضرت امیرالمومنین بود و هم کاتب وحی
 و خازن و ضابط قرآن بود و علت این بود که شان آنحضرت ارفع از آن بود
 که خود چیزی بنویسد و بعضی عامه گویند که چون او سواد نداشت و ما موخران
 و نوشتن نبود از این جهت نینوشت و قتی از اوقات عثمان ابن عفان کاتب
 وحی بود و معاویه کاتب رسالت بود و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میدانند
 غلط است و بعضی میگویند ابی بن کعب و زید ابن ثابت نیز کاتب بودند با عبد

۲۹
این پنج روز در میان زمین است و در آن روزها

ابن ابی سرح و در آن حضرت را معزول ساخت و او را لعنت کرد و طرد نمود چرا که
او انحراف آیات قرآن می نمود و کم و زیاد میکرد مثل غفور رحیم را غفور رحیم می نوشت و
آیات را بتدلیل میکرد چون او را در خاک کردند قبول نکرد چون انداختند و حضرت
انحضرت سیده زنان عالمیان فاطمه زهرا در جباله زوجت امیرالمؤمنین بود
در قیامه در خانه عثمان بود و زینب در خانه ابی العاص فوت شد باز زینب را
خواستگاری نمود و اهل تسنن از این جهت است که عثمان نزد او نورین میگویند و سلب
شهادت رقیه آن بود که رسول خدا میفرمود ابن ابی العاص عم عثمان را طرد نمود
و خون او را بر کرد و او را لعنت کرد و فرمود که هر کس میفره را نگاه دارد یا آب
و توشه و شتر بدهد خدا او را لعنت کند و از ندینه پردن کرد قدری راه که رفت
شتر او مرد بر اه افشا و دو نعلین او پاره شد و از رفتار او ماند و عاقر شد بکام خدا درین
درخت خاری امشاد جبرئیل رسول خدا خبر داد پس انحضرت امیرالمؤمنین
و عمار ابن یاسر را فرستاد و میفره را کشت عثمان چون عفت بود و حجی نداشت
بماند کرد و رقیه را بسیار زد و کلفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود میفره را کشت
و با کینه رقیه زنا کرد و رقیه به پدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت بخترت
امیرالمؤمنین را فرستاد که برود و شریعت را بیا در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
شمیره خود را برهنه کرد و آمد رقیه را بچانه حضرت رسالت آورد و رسول خدا صلی الله
علیه و آله هفت مرتبه و برد ای نه مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود که عثمان ترا کشت
خدا او را بکشد و لعنت کند و بعد از سه روز رقیه از آن درد بجا عالم بقا رحلت فرمود
انا لله و انا الیه راجعون و زینب در قیامه هر دو در مدینه وفات یافتند و در ایام حضرت
رسالت پناه حضرت فاطمه زهرا بعد از وفات انحضرت از ظلم عمر وفات یافت
و قاسم در که معظمه پیش از بعثت وفات یافت و از این جهت انحضرت کفری بود با ابوالقاسم

و ابراهیم در این سفر فریاد یافت سلام الله علیه اعظام آنحضرت که در آن زمان نبوت
 او را کردند جناب ابوطالب رضی الله عنه بود که شبی سلام مشرف شدند و سلام
 خود را پنهان میداشتند از کفار قریش و برادران برای مصطفی چند و چون مومن آل
 فرعون در این امت که او نیز ایمان خود را از قطبان فرعون پنهان میداشتند و در
 احادیث وارد شده است که صدیقان سه نفر بودند یکی خریس مومن آل فرعون و یکی
 حبیب بنجار مومن آل لیس و یکی ابوطالب مومن آل محمد صلعم و مثل ابوطالب مثل صحاب
 کف بود که ایمان خود را پنهان داشت و کفر را اظهار کرد و هرگز دست بر سینه نگذاشت
 بنود و وصی عبدالمطلب بود و وصایا و دایع و کتب ابراهیم و اسماعیل و سایر ابناء نزد
 او بود که در وقت مردن تسلیم حضرت رسالت پناه صلعم کردند و نام او در توره بر تیره است
 و چون ابوطالب بسفر حبشه رفته بود و عمارت تمام داشت و لغت جیش کمر کلمه طینه
 میگفت با پن سو که کس لغت اسدن لمصافانا لانا یعنی شهید مخلصا لاله الا الله و اکثر
 لغات این کلام را نمی فهمند و رفاعه از آبای خود نقل میکنند که نقش نیکین حضرت ابوطالب
 این بود و صفت با الله ربنا و با بر اخی فیتا و با بنی و صیبا و دیگر از بن اعظام آنحضرت حمزه
 سید الشهداست و او نیز بشرف اسلام در مکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد حضرت
 وحشی علیه الرحمه شهید شد و قاتل او بعد از دو مسلمان شد و از اهل بیعت شد و اول
 سب که در اسلام بهم رسید از خاک قبر او بود که حضرت فاطمه علیه السلام سی و دو روز شناخت
 و نه پنجه بود و بنوا از زلیخا که بود بود و قبر او در احد است و احد کوه بیست در حوالی مدینه
 مشرفه و قبر ابوطالب در مکه معظمه است و در آن سال که ابوطالب علیه السلام فوت شد
 ام المومنین خدیجه کبری رضی الله عنها فوت شد و سال را عام الحزن نام نهادند و حضرت
 رسول صلعم بعد از فوت ابوطالب از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمود و تاریخ هجرت
 در اسلام از امروز بهم رسید و دیگر از اعظام آنحضرت عباس رضی الله عنه بود و او

و از طحای بر راست و قبر او در بقیع است و جد خلفای عباسیه است و دیگر از اعمام
 آن حضرت عبد الغزی است کتبی بانی لقب او ایمان بناورد و باز و جانش ام چنین است
 حرب که خداوند عالمیان او را حاکم المطلب خطاب کرده است و سوره قبت برادر کفر
 این دو کس نازل شده و عمر آنحضرت صغیر نبوت عبد المطلب بود ما در زیر ابن القوام
 و عاتکه اما طارمان آنحضرت سلمان فارسی رحمة الله علیه و اسم شریفش روزیست
 از مردم شیراز است و بعضی گویند از ولایت جی اصفهان است و چون اسلام
 حضرت او را ابو عبد الله گفت داد و نام او سلمان کدشت و اینکه قلندران مسکینند
 مجبوب بود و الت مذاشت و شاسل نکر و دروغ میگویند بلکه زن و فرزند داشت
 و پسری داشت عبد الله نام و حضرت رسالت صلعم سلمان را از او ساخت و کمال
 شیعیان بزرگان است و بعد از امیر المومنین و ائمه معصومین در میان صحابه اسلام
 کسی فاضلتر نیست و اهل سنتن هم بر فضیلت او اقرار دارند و حضرت رسالت در شان
 او فرموده است که سلمان مثا الابل الیه و در حدیث سلمان منی هم فرموده
 و از سخنان سلمان است که در روز لقیقه مجازین امیر المومنین گفت قال الرافعی
 القرد یعنی فی کتاب التدرن ولما اجتمعت الصحابه علی سلمان الفارسی یوم الثقیفه فقالوا یا
 ابا عبد الله ان لک و سنتک و دینک و حکمک و صحبتک من رسول الله فصل
 فی هذا امر قولا یخبر عنک فقال یا الفارسیه کوبد اگر شنویدم ثم عذایکم فقلوا ما
 یا ابا عبد الله فقال یا الفارسیه کفتم اگر کار بر آید شاء یقول الشعر ما کنت احدث الا
 منصرف عن ما شتم ثم منتم عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبته و اعلم
 القول بالاحکام و الحسن ما کان فینهم من صنوف الفضل کجمعها و الیس فی القوم
 ما یر من الحسن و دیگر از علما آنحضرت ثمران و ثوبان و رباح و سالم و سایر
 و مدغم و کیش و همه اهل که مملوک آنحضرت بودند و عتبار فتح آن بلده شریفه و سایر

مواضع که مشوح الغوث بودند همه از بندگان آنحضرت خصائص و خوارق عادت
 آنحضرت آن بود که هرگز محترم نشد و آب دهن و بلغم و کثافت دماغ نداشت و جمیانه
 و کاکش نمیکرد و سیر و پیاز میل نمیکرد و آنچه از آنحضرت دفع میشد از تنگ
 خوش بو تر بود و تقاضای آنحضرت را هرگز از دوست و دشمن بزرگ زمین آنرا
 می بلعد و پوسته نوز از چین انورش ساطع بود و انگشت مبارکش را که نمیکرد
 مانند شمع بر در و دیوار شعاع می انداخت و عرق آن حضرت را بچشم میگرداند و آنحضرت
 با هر کس که راه میرفت هر چند بلند بودی باز آنحضرت یکسر در کون بلند تر بود و در
 از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و کس و پشه و غیر آن بر آنحضرت نمی
 نشست و هر چه در خواطر میگذشت میدانست و هرگز بوی بد نمیشد و بوی نیرسید
 و آب دکان بر هر جای که می افکند بر میشد و بهر صاحب دردی که می مالید بر میشد
 و بهر طحالی که دست مبارک دراز میکرد با برکت میشد چنانچه از بزغاله و گویا
 بهر قسم نفیر سیر خوردند و همه سخنها را می نمید و بهر زبان سخن میگفت و در محاسن
 مبارکش بفرده موی سپید بهم رسیده بود که چون اشک می تا پدید و ناف بریده
 و ختنه کرده و هر بنوت در پیشش نقش گرفته بود متولد شد و در وقت ولادت از پا
 بیز آیدند از سر و بر هر اسب و چهار پای جوشش که سوار میشد هموار میشد و هرگز
 پر نمیخند و بهر جانب که حرکت میکرد همه مخلوقات از تنگ و کوه و درخت بان
 حضرت تعظیم میکردند و در طفولیت ماه کهواره آنحضرت را می جنبانید و بان حسن
 خلق و بزرگی از هابت کس بر روی حضرت نظر نمیتوانست کرد و حرام بود
 بر مردم که در سخن گفتن صد ابر آنحضرت بلند تر کنند و زمان آن حضرت خواه
 مدخوله و خواه غیر مدخوله اشرف زمان بودند و حرام بود که از پشت درها آن
 حضرت را ندانند و بعضی گفته اند واجب بود که با صحابه مشورت کند و بعضی

در ذکر آن حرام بود که کسی از آنجا بگذرد که در آنجا در آنجا بود

بوجوب قابل نیستند و گفته اند برای شرف و عزت و اعتبار صحابه با ایشان مشورت ^{مستحب}
 و واجب بود بر آنحضرت که کسی بپرد و فقیر باشد دین او را داد کند و چنانچه از پیش ^{مستحب}
 از عقب هم میدید خواه در روز خواه در شب و بجز طرف که راه میرفت بگماه رعب و جبراس
 در و لمامی افشاد و سایه نداشت و همیشه ابری بر بالای سر آنحضرت ایستاده بود
 هر وقت که حرکت میکرد آن ابر نیز حرکت میکرد و چون بر زمین صلب و سستک راه
 میرفت نقش قدم او می نشست و در زمین نرم دست که راه میرفت اثر باقی ^{میکند}
 نداشت و هیچ کس از بنی آدم در حرب با آنحضرت مقاومت ^{نکرد} و در وقت کشتی
 بر ابری نشوالتنت کرد و چون بخواب میرفت دل آنحضرت پیدار بود و هر که سخن
 میکفت آنحضرت در خواب بود می شنید و هر که خنده قهقهه نکند بلکه قهقهه میخورد در بازار با چتر
 میخورد و سر و پای برهنه راه میرفت و شد خونی و غلظت و درشتی ^{میکند} و کج خلق
 و عیوس بود و تواضع و فروشی ^{نکرد} و اغنیاء و فقرا در نزد آنحضرت یکسان بود
 در رعایت مالدار را کجیب دنیا داری او ^{میکرد} و هر چه که بدست او می آمد بفقیران
 میدادند و اندکی را برای سدر مرق و مؤنت عیال بر میداشت و حرام بود بر او
 که در صین حیات آن حضرت را بنام مبارک یا کینت یا اسم شما یاد کند بلکه خطاب ^{میکرد}
 و یا بنی الله ^{میکرد} و آنحضرت هر که نغره نرزد و صد اجنبه نکند و از برای دنیا و مال دنیا
 و جاه او مغنوم نبود و طلب دنیا ^{نکرد} بلکه همیشه در غم و اندوه ^{مستان} بود و اگر روزی
 روزه بود و سپهار اوقات بود که دو روز سه روز ^{نکرد} و همیشه قائم اقلیل بود
 و سپهار بود در بلاها و سختها و محنت و آزار دشمنان و دشمنی منافقان و دشمنی منافقان
 و عصات امت صبر نمود و عذاب قوم خود را از خدا نخواست و قیام لیل و نماز شب
 و در ترویج ^{میکرد} بر آن حضرت واجب بود بر خلاف امت و حرام بود بر آنحضرت و
 تا ششم صدقه یعنی زکوة واجب و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال و حلال بود

بر آن حضرت نه زن بعقد دوام و جمعا بخلاف است وی و حجاب زنان از مردان در
 زمان او بهم رسید و ظاهر ادراک سابقه بوده و جایز بود بر آنحضرت که زنان ثوبه
 خود را بیه میکردند و بدون مهر مثل زینب بنت جحش و حلال بود بر آنحضرت که زنان
 خود را بجز سازد اگر ساز کاری کنند میان آنکه در خدمت آنحضرت باشند و آزار
 ندهند و هرگاه ناسازگار باشند از آن حضرت جدا شوند و بی کار خود روند و حرام
 بود بر آنحضرت عقد کینزان و استبدال نساء بر آنحضرت رد بود و غنایم دار آنحضرت
 و ضریه از اهل ذمه و نفس اموال نبی آدم بر آنحضرت حلال بود و در انچه ای سابق
 و آنحضرت خاتم پیغمبران بود و افضل از همه ملائکه و انچه ای فرستین و مقربین است و بعد
 از آنحضرت ابراهیم افضل پیغمبران است و حرام بود بر آنحضرت خط نوشتن و شعر گفتن
 و هرگز شعر گفته و خط نوشته و برای مصلحت نینوشت و نینوشت بنویسد و همه را
 دیگران نینوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بجا آمدن آنجمعی فرمود و از آنحضرت
 صادق منقولست که آن حضرت نامد را میخواند و نینوشت و شخصی از امام محمد تقی سوال کرد
 که چرا آنحضرت را امی نامیدند حضرت فرمود که سینا چه میگویند گفت میگویند زیرا که
 نینوشت چیزی نوشت گفت دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد و الله که آن حضرت
 نینوشت و میخواند و بهمشا دو سه زبان بلکه خدا او را می نامید برای آنکه از این که است کلام
 که ام القری است و بعضی گویند پیغمبر صلعم امی بود یعنی امت او میان و هوادان و کم
 عقلمان بودند در میان ایشان کتابی نبود و دیگر آنکه آنحضرت بصیفاقت میرفت
 هر چند راه دور بود و بعیادت چهاران میرفت بلکه هرگاه مؤمنان میردند داخل قبر
 ایشان میشد و صیفاقت میکرد هر چند چیزی کم داشت و بر دراز کوش پی پالان سوار میشد
 و در روی خاک با فقر و غلامان چیز میخوردند و در پدن فقر او در ایشان میرفت خصوصا
 فقراتی که در صفا بودند و با صاحب صفا مشهورند و بوی خوش و عطر میمالیدند در جنبان

شال بطریق عیویان میگرد و دشنام بزرگترین کرد و در سلام کردن سبقت
 میگرفت بخو که بر اطفال و زنان سلام میکرد و در ایام جاهلیت میان عرب صباح انجیر
 و مساج انجیر و الخال در میان بدوان و خزان عرب متعارف است و بر هر رابی که
 تشریف ببرد بعد از همه که کسی از آن راه میزفت میدانست که حضرت از آنراه رفته است
 و هر کجند و نوباده که برای آن حضرت می آوردند بجا بضمیمه میداد و هر که مربع نیست
 و بر دوش بندگان چرمی میوزد و مومس از آن برای خدا دوست میداشت و کافران
 از برای خدا دشمن میداشت و خدا را بسیار مناجات میکرد و اکثر شبها به قبرستان
 و سایر مقابر میرفت و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات میخواست و موضع
 مخصوص مناجات آنحضرت در جبل فاران بود و غار قره که قریب بکوه اشرف جبال
 دیناست و هر پیغمبری موضع مخصوص از برای مناجات داشت در که بهما چنانچه حضرت
 موسی در جبل جودیت و حضرت عیسی در جبل سایر مناجات با خداوند عالمیان میکرد و در
 کتبت عیویان فرنگال برنگال در جمعه جا اشاره با و کرده اند که از طرف فاران
 طلوع میکرد و خاتم شرفی در فاران ظاهر شود و صاحب در فاران نزول نمود
 و در فاران علم پیدا شود و خاتم الهی اظهار نبوت کند و از کتاب اول پس پیوسته که از
 توراتیه است در باب امامت میگوید یا نرزه نفر از فرزندان هر و ن امام شدند و یا نرزه
 نفر از ذر زاده خاتم پیغمبران که در حوالی فاران بدر آید امامت کنند و از فضل نرزه دم
 و بیت ششم کتاب توراتیه نوشته اند که بوضی حضرت موسی سه کس از سرگردان
 و یونانی اسیر ایل یاغی شده اند و نام ایشان کراه در انان و غیران باشد در امت
 پیغمبری که اقوام او شتر سواران باشند و کرد اگر در جبل فاران نشسته باشد
 و سه کس یاغی شوند بوضی او که ایلس یکی از آن سه کس ترسد و که یزان باشد
 و لعنت بر او کند معجزات آنحضرت بسیار است و آنچه مشهور است از هزار

بجا آورده از آنجمله قرآن است که الحال در میان است و شوق اقر است بدو کثرت مبارک
 و کثرت در سخنان فرماست برای سلمان و سلام کردن درخت و میوه اوست بر
 حجت بر ابوجهل و فرود بردن زمین است پامای هب سراقه و ناله کردن چوب در
 فرماست که حضرت پشت بر او میداد و بعد از آنکه فرسها حشد و حضرت از بنر نزل آمد
 و آن ستون را در بغل گرفت و نوازش کرد و سخن گفتن آه و سو سو مار و شتر و کرک
 و بزغال بریان و حمار آنحضرت و ناله آنحضرت در شب عبقه و دلالت نمودن شیر است
 سفینه مولای آنحضرت را و سخن گفتن سنگ ریزه است و آب در میان دو است
 جاری شدن شدن و سیراب شدن خلق بسیار و از آنکه طعام جمع کثیر خوردن
 و نزول میوه و مانند های آسمانی از این قبیل بسیار است بدین قدر کتف نمود و آنحضرت
 در ایام نبوت با امیرالمؤمنین و قبلی از مؤمنان با چندین هزار هزار کس از ایشان
 عرب و عجمی قریش مجادله و مقاتله کرد و حضرت حضرت رب العزت بر ایشان
 غالب آمد و سیصد شخصت بتان قریش که خدایان ایشان بودند همه را شکست
 و دین همه را بر طرف کرد و همای بتان قریش لات و منات و بهل و غری و سواع
 و دودبل و یغوث و یعوق و نسر و طایر دیگر و اساف و نسب و ناله و جبت و طاشو
 و صنم و دوسن و اینان بزرگتر میشدند که نام بردن دلالت خدای نبی سقیف بود بعضی
 گفته اند از قریش بود و غری از بنی قطعان و منات از بنی هزیم و خراجه از بنی بود
 و دود از بنی کلاب و سواع از بنی همدان و یغوث از بنی مدج و یعوق از بنی مراد و نسر
 از بنی حمیر و طایر از رت طادس بود و اعراب بمن داشتند و اساف و ناله صوت
 زن و مردی بودند در صف او و صنم را میگویند از غسل دروغن ساخته بودند و چنی
 داشتند در آنوقت قحط در میان ایشان پدید آمد آنرا شکستند و خوردند و افلازم مردم
 موصل و خبره داشتند قدری از کله و زندقه ایشان را بیان بنمایند مذمت قریش

آن بود که سبب و شخصیت بت را عبادت میکردند و هم عبادت کواکب مثل ستاره شمسی
و سمبل نمودند و این بتها را عوام الناس ایشان خدا میداشتند و عقلا و دانایان ایشان واسطه و شفیع
میداشتند و میان خالق و خلائق و بعضی از ایشان شریک میداشتند در عبادت و بعضی با الوهیت و
ظاهر شود و همه بتان خود را خدا میداشتند و در طواف حرم زن و مرد برهنه طواف میکردند و زنان
برهنه در روی افتاده بر دوش چهارپایان با چهار دست و پا شوط میکردند و خوردن حیوانات
حلال میداشتند و عقلا ایشان این بود که طاکو دختران خدا میدادند و قرآن ساطع الاولین یعنی از
کتابهای پیش که سیرانی و عجزانی بوده رسول خدا تعالی کرده و در استخاره عمل با زلام میکردند و برادر گوی
میشد زن او را بدون نکاح مال برادر میکرد و این طریق میان یهود نیز متعارفست و اگر چند برادر بود
و هر کدام که بزرگتر بودند او را تصرف میکردند و چند نفر را در قصاص یک کسی کشند و اگر بزرگ
میکرد پس در ابرام در عوض مقتول می کشند و اگر این پس صغیر بود صغیر میکردند تا بزرگ میشد و می کشند
و بعضی از ایشان عبادت کواکب سبب میکردند و دختر و خواهر و جمع من الاختین و شتر
در با و تار را حلال میداشتند و عقلا ایشان این که میعاد و دختر و شتر و بعضی از اینها
نداشتند و نکاح و سفاح را جایز میداشتند و جمع من الاختین با اقامت در میان ایشان
جایز بود و زن را بظهار حرام نمیداشتند و مادر زن و دختر خواهر را بکناح حلال میداشتند
غرض کفر و زندقه ایشان بسیارست بدین کیفیت نمود آنحضرت این چنین و عینی
بر طرف کرد و دشمنان آنحضرت که در ایام نبوت اصرار بر بنیاد و تکذیب و قتل
داشتند عقبه و شیبه و صحرا بن حرب و ابوالحکم که ابو جهل است و ولید بن مغیره و مغیره
ابن ابی العاص و عاص ابن دابل سمس و ولید بن عتبّه ابی العاص و عاص ابن
دابل سمس و ولید بن رمحه خال معاویه و هند بنت عتبّه زوجه ابوسقیان و ابولهب عم
آن حضرت و حکم ابن العاص و حاتم است امخطب زوجه او و عاص ابن
سعیب ابن العاص و طیعمه ابن عدی ابن نوفل این جماعت را در کسر

ابن سفلاب بود و از شیاطین و قریش نول ابن خود بود و از معتمد بن الاسود و حضرت
 ابن زینب و حضرت ابن حارث ابن کلده ابن عبد الدار و آن ملعون آن بود که مکر میفرمود
 بولایت عجم و حکایت طوک کیمان و پهلو مانان کبر از اینو شنیدند و میفرستادند و او مسکینت
 که حق صلح قصه و حکایات یاران گذشته را بیان میکند و اما احداث
 بحديث رسلم و اسفند یار و این را مردم میخوانند و مردم را متفرق میکرد و دیگر عجب
 ابن ابی معیط و حنظله ابن ابی سفیان و عبده ابن ابی وقاص و شتاب ابن عتب و قیس بن
 فاکه و از این قسم جماعت بسیار است که چنان کردند او طول در کلام بهم میرسد و از جمله
 معاندین آنحضرت اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن و بر طرف کردن دین آنحضرت
 بودند و در کشتن از حجه الوداع در قتل بر شمشیر و با را انداختند که بر از یک کرده بودند
 کشته حضرت رم کنند و آن جناب را به نیندازد و آنها چهارده نفر از منافقین این است
 بودند و از اثر اعراب بودند که هم قسم شدند که آنحضرت را بکشند و بعد فوته کردند و خلافت علی بن
 ابیطالب برسد نه نفر از قریش بودند و پنج نفر از غیر قریش و تعداد آنها از برای آن قسم
 و بصرت در کار نیست هر که خواهد رجوع به کتب احادیث نماید دیگر از جمله معاندین که در خرابی
 دین آنحضرت میکوشیدند و در ایام آنحضرت و بعده دعوی نبوت کردند از آن جمله مسلم بن
 که رحمن التمام میکشید و میان ناجیه است میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عرب است از بسیاری
 و مسیله در زمان رسول مدعی نبوت بود خلق بسیار بر او گردیدند و از او مجری طلبیدند فار دره نمایی آورد و در طومر مدعی
 در سر که غیبی آیند بود در آن شب که جمعی از بنی حنیفه بوی ایمان آوردند و آن ملعون که تباقی رسول نوشت بنحیون
 از مسیله رسول خدا به محمد سلام علیک اما بعد در امر دنیا با تو مشیر کم و در سفری نیز ما را از دنیاست و قریش را نیز
 اما حجاب بسیار می کنند و خانها را غارت می کنند و خلق اندر امری کشند که بوشان بحال خود
 باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خدمت بهر کس از عباد که میخواهد میرسد
 مسیله کجوتری دید که بر شمشیر را بریده اند گفت هر مخلوق خدا را عذاب کرده اند اگر

خدای تعالی از پند و غیر بریدن خواستی در دنیا فریدی من بریدن بر شما حرام کردیم
 بعضی گفته اند خدای در خواه تا بر او اردد بدگفت اگر خواهم میطلبم اگر بر او بر آید ایمان من میاید
 گفته بی گفت همراه من بخانه در آید تا بگو تر از پردهن آورم و بر پرده از آید چون با بگو تر بگوت
 رفت پر چند همراه داشت بجای پرهای وی نشاند و پردهن آورد بگو تر را سرداد بگو تر
 پرده از کرد و جمعی بوی ایمان آوردند گویند شبی باد می آمد و هوا تیره بود گفت آن
 فرشته نزد من می آید و بر سر آن فرشته جلاجل هست ز نهار کسی پردهن نیاید که برق عقیقه
 او را میگرد پس صورتی از کاغذ که با او دو بال بود جلاجل با و بست و سرداد با و آنها
 هوا بر دو صدای جلاجل عالم را گرفت مردم انصورت را میدیدند و صدای جلاجل را
 می شنیدند از ترس صاعقه بمنزله می خود کر کشید گویند چون سوره و الذاریات را شنید
 گفت من نیز مثل این نازل شده و الذاریات ذرعا فاما حصوات حصدا فاما الطاحنات
 طحنا فاما الخبزات خبزفا الاکلات الاکلات الاکلا و سوره فصل را شنید گفت من نیز مثل این نازل شده
 الفیل و الفیل له ذنب و تیل و خرطوبیل و چون سوره کوثر را شنید گفت من نیز مثل این نازل شده
 انا اعطیناک المجر فضل ربک و باجران شانگ هوا کا فر دوزی با و گفته که بنجر صلح
 برای کوری دعا کرد چشم او روشن شد او هم کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم
 صحیحش کور شد با و گفته محمد آب دنان مبارک در چاهی کم آب که خشک شده بود انداخت
 چاه پر آب شد آن طون در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه
 کذب خوانند اما خالد ابن ولید در زمان خلافت ابو بکر مسیله گذاید را به او سپرد
 و دیگر از مدعی نبوت سجاج نام زنی بود و او کذاب و از سخنان اسود است
 که مدعی آن بود که از آسمان بمن نازل شده یا ضفیع یا ضفیع بقی بقی کم تعقین لاشاز
 تمنین و لالما کدرین اعلاک فی الماء و اسفلک فی الطیقین و چون بنی اسد بمادر
 عزت کردند گفت خدای تعالی این سوره را فرستاد و از عذاب بنی اسد در گذشت

والذنب لا طم و ابرع الاكرم فابقت اسد در عرض و الذاریات گفت و الذاریات
 وزعا و الذاریات فی و الشارقات ثروا و انما تود سما و لقد فضلم اهل المحضر علی کل قوم
 ما فضلكم اهل الدین ما اصفکم فاصفة و المعصر فارووه و الباغی فادوه و سوره قد اطلع من
 ترکی را گفت تماش این است که بر من نازل شده من بهمی فی صلوة و اخرج الی
 من ترکیه و اطم المسکین من محله و واجب الرجس فی فخلالة تفورک فی نفوز و سکنه
 و در عرض و السماء ذات البروج گفت و السماء ذات البروج و الارض ذات
 المروج و النساء ذات الفروج و الخیل ذات الفروج و کن علیها نموج من
 اللوی و الفلوج و صاحب کتاب کندر آل در کتاب خود در باب معجزات سپها
 میگوید فار قلیط پیغمبر عرب باشد که در که تجتفیف کاف پیدا شود و معجزات او کتاب
 باشد که تبدیل شود ان کرد و بختهای متفرق شود ان بردوان پیغمبر او باشد و در نزد
 کسی چیزی نمانده باشد اما خطوط و کتب نهسپای سابق را بر می داند و لغات متفرقه
 بنی آدم را بداند و نزول کتابهای آسمانی را بداند و انحراف در خواطر داشته باشد
 و جمعی بعد از وی دعوی کنند که ما پیغمبریم و کتاب بر ما نازل شده است قسم بروج القدر
 و ما در او قسم بصلیب مبارک که هر کس که دعوی کند بعد از تو دروغ گو یا نیست و کتاب
 مثل و شبیه ندارد و قوم او دشمنان و سبع طینا و جنگلیان و پهلوانان و شتر سواران
 باشند و در کتاب ارماتیس و سکار بونیان نوشته است که پیغمبر اخر الزمان بعد از تمام
 شدن مذهب روح الله در عرب پیدا شود یعنی وقتی دین او نزدیک باشد که منوح
 شود و مطلق دین او باشد و مدتهش تمام شود یعنی روح الله این پیغمبر فیلیف باشد
 و طلب نباشد و استدا نداشته باشد و آنچه گوید از لوح محفوظ گوید و روح القدس
 برابر او آید و حدیث کند و آفتاب را بر کرد و اندو ماه را شق کند و حیوانات با سخن
 گویند و علامتهای طوفان فوج و ابرهسم را نماید از زون آتش روشن در دره زند

کردن مرغان و علامتهای موسی علیه السلام از یزد و میضاد و عصا و از دمار انجاید و معجزات
 مسیح روح الله در نزد او بازی باشد و آنچه پیغمبران در مدت آن کرده اند در یک لحظه کند و از
 سخن گوید و از جانب خود گوید و پیشتر پیغمبران باشد در روز قیامت و وصی او چون شمعون
 کارها کند و دشمنان او را ذلیل کند و غارتش کند و دشمنان او در قیامت بی ^{ایمان} ^{بهر}
 باشد و هر که پغز او دعوی نبوت کند شیطان در شکم و دمان او باشد و دروغ
 گوید و فریفته خواهد بود صاحب کتاب بخاورد گوید که ناموس آخر الزمان شال پوشد
 و باندگان خیر خورده و کوهما درختها او را تعظیم کنند و سنگ با او سخن گویند و بهر خط
 رود او را سایه بناشد و از او احوالات آینده خبر دهد و در نزد او چند بنده را از او ^{بهر}
 بناشد و حق با او باشد و دین رام درشت او باشد و آنچه بر اهل بیت او نازل شود در ^{سنان}
 و فرزندان تا به قیامت باز گوید و اصحاب او بسیار کافران باشند و بعد از آن در روز
 از دین خدا و جمعی دعوی نبوت کنند و جمعی دعوی امامت و بدعتها کنند و فقیر از حکیم
 رفائیل با پدری فرکان که کلمه حی بود شنیدم که گفت در دایمان مقامیت که حضرت
 شمعون در آنجا آسوده است و در آنجا پاپ که اهل علمای نصاریت چنان باشد و این پاپ
 جانشین نفس ناطقه روح الله میداند و کلیسای عظیم است در آنجا کتابی دیدم بخط فرشته
 که قبل از بعثت پیغمبر شما در زمان خالد پیغمبر نوشته بودند و احوالات محمد صلعم و دو انزاد
 امام نوشته بود و خروج کردن بنی امیه و خلافت بنی عباس و عدد بر ایشان و اسمی
 و صفت و صورت ایشان و خروج کردن خوارج نروان و جنگ کردن معاویه
 ابن ابی سفیان و ناکبتین در بصره لشکر کشیدن عایشه و ادعای نبوت نمودن کجور
 که نام او مسیله کذاب باشد و آنچه از بیت و آزار مسلمانان گفته و میرسد تا روز قیامت در آنجا ^{بود}
 و بعد از آن قتی که از فرنگ با صفهان آمدم و بر دین شما مطلع شدم و مربوط بهر بی وفاسی
 شدم حقیقت دین شما از آن کتاب بر من ظاهر شد که بعد از پیغمبر شما این ^{عینا} ^و ^{میتان}

در این است که دزد من نیز ماملی دارم در سلام خود که به پنجم کجا میرسد احوال من و اسم آن
 کتاب که پوله است منم لعنت میکنم منافقان و مردان صحابه پیغمبر شمارا اما رفیق توفیق
 اسلام نیافت بدان کمال که داشت علمای مفسرین قرآن عبد اللہ بن عباس بود و ابو سعید
 الخدری و خذیفہ الیافی و سہل ساعدی و عبد اللہ بن مسعود و ابی ابن کعب و ابن زبیر و جابر
 انصاری و ابو ذر غفاری و زید ابن ارقم و بر ابن غبار و جابر ابن عمره و عمره ابن حنبل
 و شعبی و مجاہد و مقاتل و عطاء و سعید ابن مصیب و ابو ایوب انصاری و زید ابن ثابت و
 عمران ابن الحصین و انس ابن مالک و سعد ابن ابی وقاص و عمار ابن یاسر و خذیمہ ابن ثمال
 و ام المؤمنین اتر سہ و عالیہ و ابن عباس رئیس ایشانست و جماعت دیگر بودند باین اشیاء
 اسامی بقای آنحضرت در سعت اول از انالی در شرف مدینه مشرفه و از زده نفر با کج
 سعت نمودند سعد ابن عبادہ بود که آن حضرت او را هدایت اہل مدینه فرستاد و دیگر سعد ابن
 زرارہ و سعد ابن ربیع و سعد ابن خنیس و منظر ابن عمر و عبد اللہ ابن رواحہ و برام ابن معرور
 آنچه این بابویہ گفته است که در حلقہ قبا بود و آتش کدو خورده بود و شکم او روان شده بود
 و خود را کجس کرد بآب از آله نمود و ایرات اللہ یکت التواہن و کجی المنتظرین در شان آن
 نازل شد و در مدینه وفات یافت و چون آنحضرت در کوفہ شریف داشت وصیت کرد
 که روی او را بکے مغلک کنند به جانب آنحضرت و این معنی در امت جاری شد و اول کسی بود
 که مثل مال وصیت کرد و خداوند عالمیان این را در امت جاری و سنت کرد و از آن در سنت
 شد لحد کردن در قبر و جب شد روی میت را بکجه کردن دیگر از فقہا ابو الیثم ابن العقیان
 و اسید ابن حصین و رافع ابن مالک و اسعد کو چکر از ایشان بود اول کسی که از انصار
 با رسول خدا سعت کرد او بود در شب عقبه و پیش از واقعه بدر در شمر شوال سنہ احدی
 الهجرت و وفات یافت و سعد ابن عبادہ بانی کبر سعت نکرد و با انصار و احوال خود در حلقہ
 عمران الخطاب فرار نمود بشام رفت و مغیره ابن شعبہ بفرموده عمر آن چاره گشت و

خون او را بچمن بسپند و از زبان جن شعر بسپند و سعد ابن معاذ قهقهه خرنج را برایش بود
 در مدینه وفات یافت و او بود که حضرت رسالت پناه پای برهنه از خارها او برفت و
 ابو العیثم آن بود که در روز ثقیفه با پازده نفر دیگر از صحابه از بزرگان ریفی شدند که با یکدیگر
 از غیر بزرگوارند و بکشند و نیز در مدینه فوت شد باقی دیگر ضرر نبود میان نمود و اول
 کسی که از زنان ایمان آوردند کج گبری بود و از مردان همان اول کسی که ایمان آورد
 شاه و ولایت پناه علی بود و از عمر مبارک آنحضرت در آنوقت ده سال گذشته بود
 و دو انزده نیز گفته اند و بعد از آن حضرت ابو طالب پدرش ایمان آورد و بعد از آن
 جعفر طیار برادرش و او را جمع خفیه بوی ایمان آوردند و اظهار اسلام نمودند و در
 مدت هفت و سه سال نبوت آنچه جبرئیل از جانب حق تعالی آورد او بر مردم میسرسانند
 و از تلقای نفس خود چهری نگفت و در کتاب سنده میجان واقع شده که خاتم
 پیغمبران آنچه میگوید از دهن جبرئیل میگردد و در نقل خود میگوید از دهن کس چهری میدهد جبرئیل
 از دهن میکائیل گرفته و او از دهن او گرفته و میکائیل از عرش برداشت و بر روی
 از لوح محفوظ برداشت و بر او ای از خدا شنیده آنکه ای که تغییر و لغض در ذوال نصبت
 فائده جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که مغرب کرده اند و جبر در لغت میرسانند
 بعضی عبد است و ایئل یعنی الله و میکت بعضی عبد است پس جبرئیل بعضی عبد الله و میکائیل
 بعضی عبد الله و هم چنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت روایت کرده اند جبر این جبر
 جبرئیل جبرئیل جبرال جبرائیل و میکائیل و میکائیل خوانده اند و در لغت نصاری جبرئیل را
 کبرئیل گویند و در لغت مجوس سروش بعضی جبرئیل است و بشر میکائیل و آسمان
 عزرائیل را میگویند وفات آن حضرت در روز دوشنبه هجرت و هشتم شد صفر در سال
 پانزدهم بود عمر شریف آنحضرت هفت و سه سال بود و آن حضرت قبل از نبوت تجارت
 شام رفته بودند و یک بسته و پسته و مرغی مشغول نمود و موضع مرقد مطهرش در مدینه

و نصرا را علی بن ابی طالب آوردند

مشرف و علی سکنه الف الف التنا و الحجه واقع شد و مدینه بلاد است معروف
 و از اقلیم دویم است و نام او سابق بر این یرب بود از بنای یرب ابن عامر بن
 ابن حیره از احفاد ذی لهناد حیره است بنام بانی او معروف بود جای محقر بوده با
 آبادی اسعد بن مسعود حیره است که از شجاع یمن است و از اولاد ذوالمنار است
 که از اعظم ملوک یمن است و کوفتند تبع الابر اسعد است و جامه کعب از بر شیم سیاه
 از محرمات اوست که بر آن از لیف فرما بوده است جامه آن و اسعد سجده
 همیشه خود را بعد از آن عدنان جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و مفصل آن قبل
 از نبوت و ظهور آن حضرت اسعد بوی ایمان آورد و پادشاه شجاع عادل ثمنی بود
 و بر طایفه حضرت موسی علیه السلام می بود و حضرت رسالت پناه آور استوده
 و بروایت دیگر که اسعد در خواب دید آن حضرت را بوی ایمان آورد بطریق و ایمان
 و بزرگان با دلگشده که این زمین بجزت گاه حضرت رسالت پناه صلح خواهد بود بوی ایمان
 و تعمیر که نمود و بنای آنرا بزرگ نمود بروایت دیگر اسعد بجزای که آمد و چشمهایش بر روی
 و بعد از آن توبه کرد خدا او را شفا داد و کعبه را جامه پوشانید و بجهت آمد و کاغذی نوشت
 و در آنجا اقرار بنوت حضرت کرد و ایمان بوی آورد و پیره زنی طلبید و این کاغذ
 بوی داد و وصیت نمود دست بدست این کاغذ را بان حضرت برسانند تا آخر کاغذ
 به آنحضرت داده و آن حضرت او را دعای خیر کرد و برادر گفت و در صحبت این اقوال آمد
 تا غی دارد بر ضعف سند و ادوی آن وقایع بعد از وفات آنحضرت چون حضرت رسالت
 سبک روایت از زهر زن بودیه که در بزغال بریان کرده بود در خیر تناول فرموده بود
 بر وضو رضوان و در ارجحان ارتحال نمود و قوم وی مرتد شدند و چهار هزار صحابه
 بر گردیدند الا قلیلی و چون بر امتی بعد از هر سفری اکثر ایشان از دین برگردیدند
 الا قلیلی و کافر شدند این است نیز متابعت اعم سابقه نموده رجوع الفتنی اصل

برگشته و کوساله پرستی اجبار نمودند چنانکه ششصد هزار کس از بنی اسرائیل در تیره
 که پیا بان سین باشد در بریه فاران کوساله میجا که سامری باشد پرسیدند و بطریق بود
 و گویند شصت هجرت با صلاح ایشان صد هزار کس باشند که دو هزار کس از سبط لادی
 که کوساله پرسیدند و غز ازیل ملعون قوم موسی را همفاد و یک فرقه کردی که ایشان
 ناجی و باقی پاک شدند گوهر یک ازین مذاهب چند شعبه شدند و فرقه ناچه از این است
 طایفه جلیل اما عشر نژاد اما شلم اند و ایشان را شیعه و امامی میگویند و این تسنن است
 را فضی میگویند و شیعیان یا نژده فرقه شدند و ایشان همه مالک شدند و کس فی
 وزیدی و جاردی و نادوسی و اسماعیل و بطردوسی و واقع و سائبه و غلاط و در عرف
 شیعه کسی را میگویند که علی ابن ابیطالب را با فاضله خلیفه داند دیگر فرقه اهل سنت اند و ایشان
 در اصول دو مذهب شدند معشر و اشاعره و معشره نیز دو نژده فرقه شده اند صنیه
 و هندیه و جاطیه و بشریه و معتریه و مرداریه و تمامیه و هشامیه و جاطیه و جاثیه و پهنه نیز
 گویند و از مشاهیر فضلی ایشان دو مرقح این مذاهب شدند جاطیه و ابوالفضل
 علاف و ابراهیم بن نظام و وصل بن عطاء و احمد بن حایط و بشر بن المعتم و عمر بن محمد
 السلی و ابوموسی عیسی الملقب بر دار که او را از ارباب معشره میگویند و تمام این اشرف
 و هشام ابن عمر و القزظی و ابوالحسن عمر بن الحیاط و سنا و کعبه و ابو علی جالیست او
 ابوالحسن اشعری و پسر خود ابوالحسن عبد السلام و ابوالحسن بصری و قاضی عبد الجبار و زبانی نخوی
 و ابو علی فارسی و صفی القضاة و اردی شافعی و مذهب معشره در بعضی از مسائل
 اصول و فروع با امامیه موافقت دارند و اشاعره را ملعون میدانند و بر عاقبت ایشان را
 ملعون میدانند و غالب معشره حنفی مذاهبند و اشاعره شافعی اند و بشریه مالکیه قدریه اند و غیره خنابل
 حویه اند و از بزرگ معشره صاحب ابن عباد است در محشری و صاحب کشف و فرای نخوی
 و بیرانی و اشاعره نیز در اصول دو نژده فرقه شدند مشبه و مجبر و قدریه و جبریه و حویه و عیدیه و شافعی

و این حضرت را پیش در باره کرد

و ناصیه و معتله و عوفیه و کرامیه و مرقلیه و ائمه ایشان فخر راضی و بیضاوی و ابو اسحاق علی
 و علی قوشچی و ابن حجر ناصبی و واحدی و رافعی و ابن ماجه فردینی است و در فروع شافعی و دیگر
 و جازودیه و ناصیه و معتله چهار مذاهب شدند اول حنفی که بنو بند با و حنفیه لغمان این
 کوفی که غلام زاده و اصل وی از کابل است و اهل سنت و اهل امام عظیم میگویند و او در بغداد
 مدفونست و دیگر شافعی که بنو بند بخوارین ادریس شافعی که از فریشت و سنیان میگویند که شافعی
 چهار سال در شکم مادر بود تا از حضرت صادق از دنیا رفت او متولد شد و فرزند حضرت
 و مالک بن نویند مالک ابن انس ابن مالک و دیگر خاندان بنو بند بنو عبد الله ابن احمد ابن خلیل شیبانی
 و طایفه اهل سنت تابع داد ابن علی اصفهانی شدند و این مذاهب رواجی بهم برسانید و هم
 چنین از مذاهب باطلین ناگشتن اند اصحاب طایفه و زهره و قاسطین اصحاب معاویه و یارین
 که خارج اند ایشان همفرد فرقه شده اند احروریه و از ارقه و یا حنه و نجدات و غیره عثمانیه
 و یونسیه و نامیه و مرثیه و غلابیه و مجارده و زعفرانیه و برغویه و صفویه و ضحاکیه و بنی سمله و اتریه
 و باقی مذاهب طایفه زهره اند و مفوضه و جهیمیه و خاریه و تیا که و کالیه و بیانیه و مغیره و منصوریه و خطایه
 و حشامیه و ابوسیله و صبا حیه و ناصیه و باطلیه و قرامطه و کبک و مقبضه و حنفیه و ثمرانیه و مجریه
 و میمونیه و غالیان پنجم فرقه شدند و طایفه دیگر از فرق ضلالت که امیه اند و بخاریه اند و شافعی
 و معتله و عوفیه و حشامیه و حاکمه و حلاجیه و صفویه سی و سه فرقه شده اند و اصلیه و حوالیه و اتحادیه و عثمانیه
 و نظیره و نویره و زرقیه و ثمرانیه و سلیمانیه و زبیدیه و ابن ابوالا و جابیه غرض مذاهب پارس است که ذکر
 آنها باعث طول کلام میشود و هر کس که خواهد با قول صاحبان این مذاهب پارس است برسد
 رجوع نماید کتاب تبصره العوام سید رضی راضی یا کتاب تل الخلیج محمد بن عبد الکریم الانصاری
 الشافعی است که تمام کند مقالات در اینجا ثبت است تمام چون بیان مذاهب متفرقه این است
 که قدری که از امام سابقه مانده است در میان است چون امام سابقه پارس است دعوت حضرت سابقه
 بیان نماید صاحبین جماعتی اند که عبادت بخوم می کنند و اقرار بصانع و بعضی از پیغمبر دارند و بعضی گویند

دین ایشان میان مجوس و یهود است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زبور میخوانند و بعضی گفته اند که
 دین ایشان شبیه دین نصاری است و قبله ایشان حسب جنسیت که کوه بیت و شصت و شصت و شصت
 می باشد و بعضی گفته اند که بر دین نوح اند و بعضی گفته اند که اهل دینی اند و در جزیره انجیر ابراهیم صلوات
 که لا اله الا الله میگویند و ایمان بر رسول دارند و بعضی گفته اند طایفه از اهل کتابند و همما اجازه
 داده اند که جزیره از ایشان بقوان میکرفت و نزد فقیر مطلق کو کبیتستان از اقباب و ماه
 و شری و سهیل صاحبین اند زنادقه مشهور است که این طایفه مسمکت بشری یعنی نشده اند و
 عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته اند که زنادقه قومی از مجوس اند و ذوالهین و بعضی گفته اند زندق
 ماخذ از زندق است و زندق کتاب پهلوی است از زندق است و بعضی گفته اند که زنادقه قومی اند که در
 اسلام بمرسیدند و از اصحاب عبداللہ صبا اند و این عبداللہ مردم را طلب خون عثمان بخت
 و جمال ایشان را یعنی شیعیان را کراه کرد و بخدائی علی قایل شدند و در مفاخ العلوم گویند زنادقه
 طایفه از ان تویه مجوس اند و اصمعه در قاموس گفته است که زندق معرب از زندق است یهود
 از امت حضرت موسی اند و این طایفه مشبه و مجرب اند و فرق ایشان بسیارست قبلی و سامری
 و یهودی و بنی اسرائیل و بلعی و غزیری و داودی و جالوتی و یهود و ذلیم اللہ در باب حکمتاری
 استشهاد از توره میآوردند و آیات چند از توره وضع نموده اند و قایل نیستند که نزول توره از آسمان
 شده بلکه همین ده آیه طور را آسمانی میدانند و آن این است آتوخی آذونا او یخا اشرحو سی تخامی اکی
 مضرای می بت ادا ایم لوی تخا الوهیم اهرم ایانامی و میگویند باقی توره را نادیها که عبارت
 از سغیران باشد آنچه خواسته از او امر و نواهی و فضایح و محرمات داخل کرده اند و در همان
 که بنا دیها الهام شده و فیو شسته تا تمام شد مثل حلال بودن شراب که نادیها بر بنی اسرائیل
 مساج کرد و ذوقتی که بخت البصیرت المقدس را خراب کرد و توره بار آخرت بخو که صد سال توره را
 کسی ندید و نامش در میان نبود و با جودی که فائز که حق نقالی شراب را حرام کرده و
 اسرائیل خطاب کرده که شراب محزونند که من حرام کرده ام و شراب در شکم داخل میکند و آیه مخصوصه

ایشان نهبت که در باب جلالت شراب کرده اند یا این دستخوار الله انا و روح یا این تسبیح لودا
 اوشش و لحم لودا اوش میخا و کونینا سفیر الله حضرت لوط با دشرش زنا کرد و این را نیز
 داخل توره کرده اند و در باب بحیم باری تعالی استشهاد از توره می آورند و میگویند موسی
 گفته است که خالق بنی اسرائیل را دیدم بر صورت مرد زره پوشش که خدا نام اوست خالق بنی
 اسرائیل در وقتی که بنی اسرائیل از مصر پرودن رفت و این است از وی اش طامان اذونای شوم
 تا بر آفرایه یعنی دیدم مرد زره پوشش که خدا نام اوست خالق بنی اسرائیل را بصورت مسافر
 و جای دیگر در جای دیگر در توره میگوید دیدم خدا را خواسته بود و کف پای او از صفا مثل فریزه بود
 و الماس که می نمود جای دیگر میگوید که خدا را دیدم چیزی بر پیشانی بسته و عصا بر سر انداخته و بر آری
 وی چیزی بسته بود و در باب ایوب میگویند بنوده نهایت آنکه نادیده این نام را پیدا کرده اند
 و گفته اند این غذا بسیار متنا شد که است در ظاهر کنند و بجز بعضی از آنها قائلند و حضرت شیب را
 کافر میدانند و غیر این شکر حیار را پس خدا میداند و گویند بهو دا این یعقوب را بعد از خود حجاج کرد
 و حضرت یوسف بت را سجده کرد و زنجار در خانه خود بست می پرسید و او میداد و هیچ
 و هر دو با اتفاق سامری بنی اسرائیل را که ساله پرست کردند و گویند چون عزرا این قضی
 روح موسی آمد آنحضرت توره فینوشت و قلم فولاد در دست داشت و یک چشم عزرا را
 کور کرد و هنوز کور است و یک چشم دارد و حضرت مسیح و مادرش را بزنا متهم دارند
 و گویند خدای تعالی دنیا را در شش روز آفرید در روز هفتم هشتاد بود یعنی شنبه بود یعنی در آن
 بیست خوابده بود و با بر روی پاک داشته که از کوفت پرودن آید این است که شنبه کار حرام است
 و چون دجال پدید متولد شد او را پنجم میدانند و چون خروج میکند او را خدا میداند و عدد او
 صد و شصت و چهار هزار است و بعضی از ایشان را پنجم میدانند و بیست و پنجم حضرت
 عیسی قایل نیستند و نسبت به پنجم موعود را در توره به حضرت صاحب میدانند و از کفر در توره
 ایشان در چند کلمه اختصار نمود و نصاری خذ لحم الله اشکف انهم منوینا بصرت

۱۸۵۶

دومی در حوالی بیت المقدس و مراد عیویا میزند جملی نصاری گویند معبود جو هر سبت از اقنوم ثلثه
یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبادت از ظهور باری تعالی است که وجود کل از دست وی است
و این روح القدس اشاره با دست و اقنوم و آب مراد و جو دست و اقنوم این مراد
علم است و اقنوم روح حیوة است و اقنوم آب قدیم میدانند و این را گویند کل سبت و ثلثه
سیم روح القدس است و گویند معلومات یا جوهر بودیا مرکب و نشاید که حق تعالی عرض بود لا بدیاً
که جوهر باشد و گویند شاید که حق تعالی عرض بود لازم نبود که جوهر باشد بود چگونه ممکن است
آل و حی ناطق پس واجب باشد که خدای تعالی وحی ناطق بود و عمده طوایف ایشان
سه فرقه اند مگاشیه از ایشان ثالث ثلثه اند یعنی بسبب خدا قافلند بیک دانت که باری تعالی
و دلفنس مستقل در خارج که عیسی و مریم باشند و با اتحاد و حلول چنین میدانند و اگر فرکان در این
و اراد و ماجار و کار ایشان و مصر دان و لوتران و طبره و ایوان مل و هر وحی و کلید ایشان
و در کمال و بنا سه باین طریق رفتند و طایفه دیگر فطوریه اند و غیره بسبب خدا میدانند و بعضی خدا
و بعضی ایشان طیمان بنده مگاشیه نیز دارند و بعضی گویند معنی بسبب خدا بودن است که خلق وجود
نیانند و روح القدس است که دینی به اوزده شود اگر پرسند چرا عبادت عیسی واجب است
گویند از جهت آنکه عیسی واسطه است میان ما و لاهوت و گویند معنی لاهوت آنکه روح خداست
و حق او شبر است و یکذالت و شخص مثل عکس شخص در آینه و این بنده بسبب ارامنه
و تمامت نصاری ایران و کرستان و طایفه دیگر نگیان از حبش و سودان و سیب دارو
و بلغار و بیشتر خان و سکا ب و اهل ولایت لر و سکان سواحل رود عادل و قاضی معبود
جنوب و شهر نو که عبارت از نیک دنیا است و آن در مغرب ظلمات است و اما نیک در حوالی
ظلمات میباشد و سکنه کوه بلور و دغستان و طایفه چرکس و اذنا و غنمای یعقوبه ایشان
گویند اتحاد بذات بود از ناموت و ناموت شده و این قول فاسد و باطل است زیرا که نزد
ایشان لاهوت جوهر لیط است و ناموت جسم مرکب است پس اتحاد و صورت بندر کم

در حوالی بیت المقدس
مراد عیویا میزند
جملی نصاری گویند
معبود جوهر سبت
از اقنوم ثلثه

یک دات و دو شخص داشته باشد و اگر صورت داشته باشی لازم بودی که لا هوت کرد
 شدی یا ناسوت لسطه و این هر دو پی اصل است و بعضی ایشان نظریه گویند میان ایشان
 مارتجیت نبود الا آنکه کلمه ناسوت مسج را بیکل کرد ایند پس عیسی دو جوهر است و دو افهوم
 بعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند اتحاد آن بود که کل در مسیح
 کند پی آنکه نقل کند و این طریق محار عیویان روم و بیت المقدس و ارزنده اترود و
 دریای عمان و پرتغال و انا بیکه در بحر جنبل و اقصا بوش ساکتند و بعضی از انجلیس و فرنگ
 و ننده و فرنگیس و ابل کوه و دو دزدیک و دیو و دو سواحل و سیلان و بعضی از ابل
 و حبش و سودان و زنگیان و انا بیکه در زیر خط استوا در معمور و سیام و بک و مابینه
 از نند ساکتند و مقالات بر نصاری آن است که گویند کلمه بردست مسیح چنانکه در دو
 کلمه ایجاد است مثل ار کل خفاش صاحبش و زنده کردن و گویند میان داریم و احدی
 که پدر است و مالک همه چیز است و بر ب و احد که مسیح پسر خداست و از خدا پدید آمد چون
 ابتدای کاری گفتند بسم الله الاب و الابن و الروح القدس الرحمن الرحیم اله واحد و کتابی
 آسمانی را پیست و چهار دانند که برینست و چهار پیس بر نازل شده و پس و سپس عدد از محمد
 قائلند حضرت موسی و داود و باقی انبیا را با یوسف ربمانان میدادند و گویند کتاب انجیل
 از آسمان فرود نیامده بعد از عروج عیسی بر آسمان چهار نفر را جوهرین الوفا و متی و یوحنا و مرقس
 نوشته بفرموده آنحضرت و اینک در میان چهار انجیل است و جزوی در آنجا از حلال و حرام و
 سنت و امر و نهی نیست بلکه بمن احوالات آنحضرت و مادر او از ابتدای تولد و ششم شصت
 و یکا نشستن و چه خورد تا وقتی که با عتقا و ایشان او را کشند و چهار مسیح کشیدند و بر درازند
 و در قبر کشیدند و در نسب آنحضرت گویند که مریم زن یوسف نجار شد چون او را اتحاد
 بستن بود پرسیدند که این حمل از کیست گفت میند انم یوسف گفت از حمل خداست پس
 سه روز یا جهل روز در زبان پادشاه فیلاطوس و بعد از آن زنده شد و بر آسمان رفت

دله

و اصلا در اینجا شریعتی نیست بلکه شریعت حضرت موسی و احکام تورات و مسائل عمل میگردند
 گویند مسیح نیامد که دین موسی و طریقه بیود را برجم زند بلکه آمد تا تمام کند نو و کند دین موسی را
 و هم چنین نصاری ثرا قائم خلاف کند بعضی گویند که خواصند با صفات و گویند از جوهر خیری
 شریک او باشد و بعضی میبوی از احوالات آن است که آنکه پدر داشت اولی برست
 از وی تعالی الله عن ذالک علوا کبریا اینک کلمه مذمب نصاری شرکستان و فرنگان قریب
 و آج و چنگال و نصاری دو ادیان و باشی آجوق و مکاب و قیاق و نصاری و قوق و مکان
 رودخانه آق و کیز و قرا و کیز و پرتال و اهل مغرب و اسکندریه و بیت المقدس و اجداد ^{حکیم}
 گویند این مذمب داشته اند و بعضی از سلاطین مغول و بعضی گویند بت شکر می نامی وضع
 این مذمب داشته اند و بوده اند در ایام سلطنت چنگیز خان بوده بعد از اسلام او را
 و اعتقاد جمیع نصاری آن است که همه نسا از برای کفار پدر خود ابوالبشر آدم که گویند
 بود در جنم بودند عیسی آمد و کد زد و جنم را ضرب کرد و ایشان را نجات داد و هنوز جنم
 و اعمال و اوجی و مطهرات و نجاسات و استیحا کردن و عبادات مفروضه از صوم ^{طلبوا}
 و اعمال مستثنی در مذمب ایشان نیست و نماز را واجب کفائی میدانند هرگاه که در ^{کلیت}
 شود و آنیکه در پروان انداز ایشان سابقه میشود و بجز از طلاق همه اعمال توراتیه عمل میکنند و در باب ^{مستثنی}
 و اکثر شریعات نیز متابعت مذمب یا نمایند و در باب حضرت رسالت و دین چندین ^{چندین}
 و زندقه گفته اند و کتابها بر روی دین نوشته اند که همان بعنوان کرده و کشتبان ایشان بهست را
 بگرد و پیمان میفرستند بجز کس که زرد بود و هر کس از آن دم و گنای میکنند و نزد علماء و پادریان
 خود میرود و اظهار گناه خود میکنند و ارامی بخشند و گوید در عرض گناه بر نیز کن و چند روز ^{چند روز}
 محو ذکر شرمات را اعمال میدانند مثل قمار و شراب و ساز و عجزه و هم چنین گویند عیسی ^{ساز}
 دام خوردن شراب کرد و این نعمت خداست و من پسندیم و پدرم در اسانت و گفت ^{است}
 هر کس شراب خورد و خوز خزار خورد و با او متحد میشود و کندی در کلب میوزند میگویند خزار میوزند

تعالی الله عن ذالک و کفر و زندقه ایشان بسیارست بدین قدر گفتا شد هر چه از جمله
هر چند بجای این اظهار دین خود نمی کنند اما گویند صانع عالم است و گویند و ما بیلگنا الله در آسمان
ستونی دارد که ما فی بینم آدمی بر او میخورد و میبرد و جگر گویند و شعیب صالح و موسی عیسی
و محمد صلعم سبها بودند لیکن هر مس و هر ابوس و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطاطلس
پس برانند و این قوم نیز گویند که راجعاً به عبادت کنند و گویند و بناقدیم است دلیل بر آنکه ما شکر را می بینیم
که جویشود و آدمی را می بینیم که از منی بجم میرسد و سبب را منی بینیم زیرا که بعل در دست منی آید و چون
عقل ما در بنیاد حکم بوجودش نمیکنیم پس دنیا چنین بوده و چنین خواهد شد و اسما و اوجی بر ایشان
واجب است و اما خمر را حلال میدانند و گویند و طلی در نزد چه مردمان بر اجنبی حلال است زیرا
که شهر صیغه بر فرج خوانده است وزن محاربت و نزد ایشان حشر و میعاد نیست و حج و زیارت ایشان
بطبیعت و عناصر اربعه قابل شده و در کتابی از ان ملعون دیدم نوشته لا اله الا الله المکتب
المبین بر صفحه این قول نوشته بود و چهار لفظ کذا شسته بود و انش و باد و خاک و آب
و از قرآن است شما آورده بود با ثبات طبیعت و عناصر اربعه و تمام آن کتاب کفر و زندقه بود
برایم فرق ایشان بسیارست و بعضی از ایشان بنبوت حضرت ابراهیم و خضر قائل اند
و عقیده از ایشان از انجای عجم قائل اند و بر همین مندی و اتباع او گویند صانع عالم کور است
نه چون نورهای دیگر و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه بر تخیم باری تعالی قائل اند
و همه مشایخ معتقاد دارند و گویند اول انبیا آدم بود آخر شیت و بعضی گویند عیسی نیز بود و اکثر
بوجود بنیاساقا قائل نیستند و گویند بعثت انبیا قبیح بود از بهر آنکه اگر انبیا چیزی فرمایند که موافق عقل
باشد خود کفایت است و اگر خلاف عقل بود انهم قطع پس حسن و قبح نزد ایشان عقایدت بر ابراهیم
و خضران بر ایشان مابعدن عبادت ایمان است و چون ابراهیم را در آتش انداختند و خضران در کسوف
خداوند عالمیان آفرید کا و شیرده فرستاد تا آنحضرت بشیر او را میخورد و نیست که کشن کا و در نزد عظیم
و عبادت عناصر اربعه و عبادت می کنند و موتی خود را میوزانند که اگر نگاه پاک شود چون اشق انوز خدا

بسیارست

بسیارست

بسیارست

میدانند بنور خدا و او را داخل می کنند و قائل می گردند روحانی روحانی و جسمانی همچو امشده الاقنیا
 که میعاد روحانی قائل اند و گویند ارواح معذب میشوند بجهت انبیا که بیدن حیوانات دیگر داخل میشود و هر
 که بدو سرکش است اگر در زیر قطب شمالی میدانند با لم سر با کر فشار است و اگر در قطب شمالی باشد
 مثلا لم بحر باشد و همه بشایخ قائلند و کشتن همه حیوانی از حیوانات ناموزیات و پیش را حوض
 میدانند و در نزد ایشان چشمه و میعاد نیست ماسخی جوفه سفید و بیشتر نصاری و کل فرق بر ابرام
 و کور و سواد و راجوب و صابین و طبعیون از حکما و بعضی از شیخان و بعضی از فرق مسلمانان
 و ملاحظه و اسماعیلی و جهال اهل تصوف و حکمای بشایخ قائلند گویند نسخ چهار نوع است نسخ و نسخ
 و نسخ و نسخ پس نسخ در حساب آدمیان بود و در نسخ در بهایم و طیور و سباع و انواع حیوانات
 و نسخ در انواع دو آب و حشرات الارض و نسخ در انواع اشجار و نباتات و گویند که ایشانرا
 در اصناف چهارگانه نسخ گفته اند مراتب ایشان و همیشه میگردند از جنس یکدیگر و یکدیگر گویند عالم دوزخ است
 و بر این عالم سزائی نیست و حشر و نشر و قیامت و حساب همه محال است و قیامت را گویند عبارت است
 از پروان روح از بدن و رفتن بیدن دیگر و ایشانرا در جهنم دیگر هم رحمت بود و هم مشقت سبب محل حشر
 و نشر هر روح که در جهنم انسان بود در رحمت و لذت بود هر که در دوزخ اول مرد حال نیست و هر که
 در دوزخ کس نداشت در این دوزخ است می شود و هر که در آن دور زنا کرد در این دور با او زنا می کنند
 و مقالات ایشان بسیار است با قدر گفته نمود مجوس که مراد کبران باشند اگر چه خود نیست
 با مت حضرت ابراهیم میدهند و گویند این کتابی که داریم صحیفه ایشانرا غفاد آن است
 که عالم را دو صانع هست یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند اهرمن شیطان را گویند و گویند
 باری تعالی دو عالم را آفرید و اندیشه کرد و گفت مباد امر اضدی باشد که عدو من باشد چنان
 از آن اندیشه پدید آمد بعضی گویند یزدان تخمنا بود او را حشی پدید آمد اهرمن پدید آمد و اهرمن
 در پرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدانرا ابدید در جاه و منزلت او حشر بود و شر و فساد او را
 پدید آمد یزدان طاووس را پدید کرد و کس کردی باشد و خود با لشکر اهرمن که شیاطین باشد جنگ کرد

و جنگ میان ایشان دراز کشید چون یزدان توست دفع اهرمن کرد با یکدیگر صلح کردند
و شمشیر را در پیش قمر گذاشتند و بعضی گویند پیش ملا که گذاشتند بشرط آنکه مدت معین اهرمن
در عالم باشد و چون مدت باخر رسید اهرمن از عالم بیرون رود و غیر محض باشد و گویند یزدان
و اهرمن هر دو جسمند و بعضی گویند یزدان جسم است و اهرمن نه و یزدان مطبوع است بر خیر
و شر تواند کرد و اهرمن مطبوع است بر شر و غیر تواند کرد و افریدن موزیات و خسرات
و سحر را از اهرمن^{ببیند} دلیل گویند چون در عالم خیر و شر هست لازم بود که عالم را دو خالق بود
و ما نویزیم عیفتا و دارند و گویند خیر و نور را یزدان آفریده و ظلمت و تاریکی و شر از
اهرمن است و بعضی مبداء نور و ظلمت است بعضی گویند یزدان و اهرمن هر دو قادرند الا یزدان
ابتداء خیر نمود و قومی از ایشان گویند جسم را دو خالق است و بعضی گویند نیست جسم را هیچ
خالق الا آنکه در خارج دو خالق باشد خالق خیر و خالق شر و جسم خیر و جسم شر از او پیدا آید و گویند
پدر خلیق کیومرث است و گویند روبا جهشید است و کشتن کرک راجع میدانند و کشتن
خسرات الارض و موزیات را ثواب میدانند و وجود هیچ را عجب میدانند و گویند
نا فرید است یعنی اهرمن شش پرده دیزدان نا فریده در زوشت را بنی میدانند و چون عقد
می کنند زن و مرد را برهنه می کنند و نزد قاضیان خود که عبارت از طبایان خود باشد هر چند
قاضی دهن را می بندد و هفت سنگ میکند اول عروس میاید و بر روی سنگ می
و شناس کل و بر او می پاشند تا هفت سنگ را با میکند و در پیش می آید بعد از آن پشت
میکند بر روی هفت سنگ میرود و قاضی باز شناسش می پاشد و اما همسردین دستور
این عقد ایشان است و زنان حایض را از خود دور می کنند و در ایام حیض نمیکند از نزد
پرکاسه و کوزه بگردانند و در الان خانه آخور با ساخته اند زنان دهن می بندند و در ایام حیض
در آنجا نشینند تا پاک شود و با آب سرد غسل می کنند و مرد های خود را در درخمه میکند از نزد
و گویمها پزند و مرغ پشت میخا باند با جامهای پوشیده و مسک سیاه را همراه پزند و در آن

بالای سر و پائین پامی اندازند سگ از روی مرده میخورد و آن را میخورد و این غسل است
 ایشان است بدین چند کلمه از ایشان زبان نمود اهل خدا بدین نشان بدین محسوس شکر است
 و عقدا و بطوفان نوح نذرند و بعضی از هندوان و زبر باد و محسوس نیز باین رفته اند و دنیا را
 قدیم میدارند و اکثر ایشان بطریق برآمده اند و لکن رستم برستند و در تجانس صورت رستم را
 کشیده اند و بطبعیت قایلند و بنان هم دارند که عبادت می کنند و متمسک بشرفی نشده اند و حکما
 در میان ایشان بسیار است و احکام نجوم و ضابطه آنرا خوب دارند و بحشر و معیاد قایل نیستند و نوبه
 این طایفه نیز از محسوس اند و اصحاب مافی نفاشند که در زمان شاه پور این اردشیر هم رسید
 و دینی احداث کرد و میان مذہب کبران و رستایان که نه آن بودند این دو به پیغمبران
 حضرت مسیح قابل بودند و بکفت موسی پیغمبر نیست و عقدا و این است که عالم مرکب است
 از دو اصل قدیم یکی نور و یکی ظلمت و هر قدر خوبی را از نور میدهند و هر قدر بدی را نسبت
 به ظلمت میدادند و میگفت موزیات وحشرات ظلمت افزیده است برای آنکه حکمت خلق بجهت
 بند نیست و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینجا منفعت نیست و حکیم بی باید آنها را
 خلق کند و عیب کرده موئی را که در پشت زنا رو زینر غل میبرد و میکوشند که اختلاف الوان آنکال
 در پروبال مرغان از جهت احتیاط بدن است بدون تقدیر مقدر و تقدیر و انواع حوادث و چهار بیاد با
 و آفت غل را وسیله با نگار خلق کرده اند و گویند اگر شک آدمی بهنات قبا بود بهتر بود
 که هر وقت که میخواستند بکشند در مدت در اندرون او کنند و در طی محارم را حلال میدارند و گویند
 هر دشمنی که بار آوردی بجز در آن مبنی آن تو اولی تری از دیگران و گویند هر فرزندی که از پدر
 بزرگتر آید بچند تر است از عمر و خال و کالج را عاید نیست الا آنکه میدارند که از کدام خانه برمیآید و که
 او را تربیت کند که در دنیا ایشان بسیار است طبعیون طبعیت بشور قایلند و گویند شبانجوی
 خود مشکون میشوند الا در مادران میگویند چون نطفه در رحم مادر افتاد در می شود از جهت آنکه در وسط
 حرارتی که در رحم است تصبیح می باید و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود هر طبقه محبط و محدود و بعضی

غلیظ است و محیط میا در دو در سطح اولی نقطه مقرر میازد و آنچه در زیر سطح اعلاست متصل سطح
 و آنچه لطیف و کمرتت بالا کرنت بدین چهار طبقه میثود و مرکز که در میان نقطه است سو میگویند
 و سو خشک است و طبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افشا و طبقه دریم را طبع گویند و طبع سرد و
 و طبع آب دارد لاجرم بجای آب افشا و طبقه سیم را که محیط است خون میگویند و طبعیت
 هوا دارد و هوا گرم و تر است لاجرم بجای باد افشا و چهارم را که محیط است صفر میگویند و آن گرم و
 و طبعیت آتش دارد لاجرم بجای آتش افشا و دو جو نقطه چهار عناصر و چهار طبعیت بهم سازد
 در یک ماه بود بعد از آن مواید سرگاز که معادن و نباتات و حیوانات باشد پدید آید و نباتات
 اندوزی پیدا شود و اول نقطه مدتی علقه است و بعد از آن مضاف میثود و در میان مضاف عظام و محاسب
 و عروق پیدا می آید و در اول چهار ماه که نوبت آفتاب است آغاز صورت میثود و بعد در هر دو
 در وی پدید می آید و روح گویند همان حرکت خاص است به عناصر در ماه نهم که نوبت مشتری رسد
 بدین عالم آید و اینها را گویند طبعیت میثود بدون تاثیر خالق کبر و هم چنین گویند در آسمان
 و شهاب بخار دهنی گویند که گوهر نار می رسد و میوز و باران حرارت آفتاب است که منخسف و در آبر
 میثود و باران میثود چون گوهر نهم بر سر سد در صین نزول برف میثود و زلزله بخار زمین است
 که آنرا مضطرب و متحرک میگویند که پرده آید و آب عرق زمین است که چون جمع شد زمین را منخسف
 میگرداند و پرده آید و سس و قزح عکس آفتاب است فلاسف عالم را قدیم میدانند و نفسی
 محنت را می کنند و صانع را بعضی علت اولی خوانند و گویند عالم معلول است علت اولی است و هر دو با هم
 بودند چنانچه قرص آفتاب و نورش گویند اول چیزی که از علت اولی پدید آمد عقل بود و آن منزه
 دریم است در علت اولی در عدد و در قدم و آنرا عقل کلی و فعال خوانند و گویند این عقل است
 که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند و تاثیر این نفس همچون تاثیر قلم است در لوح و گویند نفس از لوح است
 که در قرآن یاد کرده شد و نفس را ستم خوانند در عدد و گویند عقل خرد است و بدان نیک از بد و نفع از ضرر
 بداند و قوتیست از قوتسای نفسانی کل و گویند عقل ساکن و حرکت میگویند نفس در عقل بالاست

و همیشه متحرکست و عقل چون خواهد که علم علت اولی را بداند متحرک شود و گویند در عالم عاقل چون
مشاق علت اولی بشود بواسطه علت عقل علت اولی رسد و گویند علت اولی و اندک عقل
معلول اول است و جز این هیچ نداند و گویند عاقل است آنچه بر بالای ویست زیرا که کمال ویست
و هم چنین عاقل است آنچه در زیر ویست از بجهت آنکه نفس خود را به ارکان مشتناسد و گویند هر چه
در زیر فلک قمر است معلول طبایع و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت
اولی و بعضی از ایشان گویند زمان محیط چیزهای زمان باشد و نفس محیط عقل و علت اولی
عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند که در جمله موجودات برآمده و بعضی گویند که مبدأ عقل
اسفل عقل عاقل است یعنی فلک قمر و عقل فعال و و او اهب التصور نام او است اما بیشتر برینند
که عقل عالم علوی هر ده فعالند و هر ده مبادی عقول و نفوس عالم سفلی اند ازین جهت
که عقل از عالم علوی و تمامی کواکب و ثوابت و سیارات و کارکنان عالم سفلی اند و تفاوت
بین آن ادومی را از جهت خاصیت از منزه میدانند از سعادت و شقاوت و بلاهت و زیرکی
و همت و خناست و درویشی و ثوابت و غری و خاری و درازی عمر و کوتاهی و مانند این
از عقول و نفوس عالم علوی و اثر کواکب و ثوابت و سیارات میثناسد و گویند دانش
باری تعالی بذات بنود نفس و سیت و گویند عالم معلوم و علم بر سر یک است و علت او نه
جز از صانع بودن هیچ صفت نیست و گویند از عقل محو دو عقل دویم و فلک نهم پدید آمد و عقل
دویم عقل ششم و فلک ثوابت پدید آمد و از ششم عقل چهارم و از چهارم عقل نهم پدید آمد و از عقل
نهم عقل ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل
دویم عقل ششم پدید آمد و فلک عطارد و از عقل نهم عقل دهم پدید آمد و فلک قمر بس عقول ده باشد و فلک
و گویند اینها بخودی خود بهم رسیدند و علت اولی افزید این تحقیق و حکما گویند خدا می تعالی
بر دو قسم است ملک و ملکوت ملک عالم محوساست و ملکوت عالم معقول است را عالم غیب
و عالم ارواح علوی و امر گویند چون موجودات ملکوتی بر دو قسمند قسمی آنست که با عالم

جسم سهو بخلق و تصرف و تدبیرند از خود ایشان کرد و بیان و کردنی بر دو قسم است که اول علم
 و عالمیان اصحاب خبرند از خود ایشان را ملائکه همینند که میدویم و دیگر آنست که ایشان حجاب بارگاه
 انو بیت اند بخت فیض ربوبیت و این صایفه را با اصطلاح حکما اهل جبروت گویند روح القدس
 در وصف اول این طایفه است و در طایفه اعلی روحی از ان عظیم تر نیست و بیک اعتبار قسم
 و بیک اعتبار عقل گویند و همین عقل است که اقبال کرد و این عقل در وصف این صایفه است
 و روح القدس که از اجزای مخلوق است در وصف این صایفه است و قسم دیگر که از موجودات
 ملکوت است که تصرف و تدبیر می کنند و ایشان را ارواح میان گویند و ایشان بر دو قسمند قسمی است
 که در سموات تصرف می کنند و ایشان اهل ملکوت اعلی اند و قسم دیگر هم تصرف میکنند
 و ایشان اهل ملکوت اول اند و چندین هزار از ایشان بر معادن حیوانات و نباتات
 متوکلند لاجرم بر هر موجودی علی متوکل باشد و گویند تا هفت فلک بنا شود خدای تبارک و تعالی
 بر کی نیافرید در درخت و زنده ملوک اسفل مرکب است از دو عالم جسمانی و روحانی و اولی موجود است
 و مقصود همه فریض اوست و ارواح ناری که ایشان را جن نام نهاده اند و شیطان خوانند
 متقسم اند به ملکوت اسفل بعضی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب و حی الهی اند و در مغفوات
 و ما هیات ایشان را خلافت بسیار است و عالم چهارم بر دو قسمند سماویات و ارضیات
 اما سماویات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیار و کواکب سبعه و اما ارضیات چون اسیاط
 عنصری و آثار طلوی چون رعد و برق و ابر و باران و در کلمات چون معادن و نباتات چو انا
 بحر و بر که نبات نیست و گویند اول چیزی که باری تعالی آفرید جوهری بود که از اجزای جوهر گویند
 و هماده و بواسطه بخودی خود آفرید جوهر اول را روح انسانی و عقل اول را عظیم در روح محمد صلعم
 گفته اند و بزکوری جوهر اول را کسی نداند بخیر الله تعالی از جهت آنکه بغایت شریف است لطیف و دانا
 و مقرب است و بغایت حاضر و مشتاق و همیشه در اشتیاق خدا یقینا می باشد و هر که مکلف است
 از آنحضرت غایب نیستند و بواسطه جوهر اول فیض را از سبب قبول میکنند و هیچ چیز این قدر نایب

جو هر اول دارد و خدای تعالی را خطاب و کلام با او است و او را خطاب با تمامت موجود
 و خطاب باین جوهر آمد که بنویس که مفردات عالم را و مفردات عالم عقول و نفوس و افعال
 و انجم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول مفردات را بنویشت خطاب آمد که مرکبات
 بنویس و مرکبات عالم حیوانات و نباتات و معادن و در مبداء انکار معاد و از این قول
 ظاهر شد و تمام شد و این مقالات فاضله و متشرعین ایشان چون طول بسیار دارد و کلام
 ایشان مختصر نمود اهل نجوم بقدم عالم قائلند الا قبلی از مسلمانان و گویند قسمت تقویم
 دارد تا چهار طبایع بروج برود و سنگد حیوانات پدید نیاید بلکه ابتدا ایجاد کنند و گویند و از نزد
 هزار سال شمس قسم حمل بود و بروی حایل نبود زیرا که حمل برج اقیانوس است و سنگد حضرت
 حاصل نشود و ده هزار سال نیز قسم ثور بود و ثور را رخسار است و بدان عنصر هیچ حاصل نشود
 و زیرا که یکی گرم و یکی خشک و سرد است و بهتر از سال قسمت جزا بود و جزا گرم و تر است
 و چون سه قسم طبیعت پدید آمد سرد و خشک گرم و تر نبات پدید آمد پس در میان
 هفت هزار سال بود و هفت ستاره در این دور با وی شش یکند هزار اول زحل است
 و چون در سرطان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام شد چون پدید آمد و هم چنین تقویم
 رسد و هزار آخر شریک قرار بود گویند چون این دور تمام شود آسمان منطبق شود عالم آخر
 شود و زمین به آب فرود رود و در سبزه و میزان و اسد هیچ حیوان نباشد و چون دور
 به عقرب رسید حیوان پدید آید در قسمت بروج آبی حیوان پدید آید پس بقول ایشان هر سی هزار
 سال عالم خراب شود و هفت هزار سال آباد و همیشه ما بین ترتیب باشد تا آنگاه که باز
 خراب شود و در پنج مسکون را آب بگرد و طوفان شود و چون خواهد که آباد شود در آن پنج
 مسکون که آب نفل کرده عمارت پدید آید و مقالات ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود
 و الیه سلم باب دوم در احوال خیر مال حضرت فاطمه زهرا سیدة النساء انحضرت صید زکیة
 حضرت خاتم الانبیاء است و مادر آن معصوم حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد

در این کتاب
 در بیان
 در بیان

ابن قولی ابن عبد القری است و اناب آنحضرت بسیار است مثل محمد صلی الله علیه و آله
 و مبارک و ظاهره و زکیه و راضیه و محمده و غیره او بتول عذرا دستیده نساه العالمین و نام آنحضرت
 در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه یعنی بریده باشد از بدیها و برزده شیطان خویش
 از آتش دوزخ و در کتاب جاما سب حکیم و کتاب زبذشاه زنان و در حدیث برین
 حق تعالی نام او را نور فرموده و در توره عابد بود و در انجیل محذوم و در کتاب ز و هرود
 تاج لسان و در کتاب بر ابره شمه کبری و در کتاب یونانیان حبیه الله و در کتاب کلین
 مسطور است که حدیث میکند ملک با دختر افراتمان یحیی ناما بریم ما در مسیح سخن میگوید نام او
 مظلوم است و ستم رسیده و دشمنان او در کهنم است و خداوند عالمان دشمنان و دشمنان
 او را بدماغ چهار کرده بکننام و مراد از کننام جنم است که معرب کرده اند و دشمنان
 آن حضرت من المتوکلون بود بدانکه احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه متواتر است
 بر جلالت و فضیلت و عصمت و طهارت او و اینکه سیده زنان عالمان بود و او شرف زنان
 جهان و اهل بیست است و از آدمیان و حور بان و جنیان شرف و بزرگواری او
 زیاده است بر زنان حضرت رسالت پناه زنان اسپا و زنان امه معصومین و دختران
 ایشان و اسراف از ام البشر خوا و اقیما و عناق بنان آدم و با هر دساره زمان حضرت
 ابرهسیم در اجیل و یما زمان حضرت یعقوب و یو خا ویدا در موسی دام کلثوم خواهر آن
 و زلیخا زن یوسف در ینا و هنر آنحضرت و اسیرت مزاج زن فرعون و جنه بنت
 قاف و بن سید زوجه عمران ابن سامان و اشباع زوجه زکریا خواهر حسنه و دختران لوط
 و استاره و دختر ابن یعقوب و بلیس بنت شرجیل ابن الندا و زوجه حضرت سلیمان و مریم
 و در عیسی و ناهید ما در ذوالقرنین بود و او را زهرا بخته این میگویند که چون در محراب است
 میایستاد در نماز صبح از نور روی او تمام خانههای مدینه سفید میشد و در طرچون نمازی
 ایستاد تمام مدینه و خانههای آن روز میشد و در طرف عصر سرخ میشد و بتول عذرا

اجزای
ولادت حضرت

بجهت این میگویند که آنچه زمان حیض کفایت میدهد و او نمیدید و همیشه برصفت و حرمان کرد
 انبیه حراطیت بود و ولادت با سعادت او در سال پنجم بعثت حضرت رسالت
 واقع شد و مرویست که در شب معراج رسول خدا صلعم از سبکت ربی تا اول فرمود
 و بد حضرت خدیجه کبری مقاربت نمود و حق تعالی فاطمه را از ان پافزید و بعد از حضرت
 رسالت پناه ملاکه با او سخن میگفتند و حدیث میکردند با سائید معتبره مرویست که بعد
 از وفات حضرت سید المرسلین چون آنحضرت جهنم و زمین بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد
 و قصص اخبار گذشته را باز در قیامت با آنچه این است میکنند و خواهند کرد آنچه در قیامت
 ما از شدن دنیا و آنچه منافقین این است می کنند خواهند کرد خلفای جور از بنی امیه
 و عباسیان و غیره از سلاطین که در اسلام که در بنام جهان خواهند همه را فرمودند
 و حضرت امیرالمومنین عقیل و ابن طوایب که مصحف فاطمه میگویند و نزد حضرت صاحب
 و مشهور آن است که در وفات آن مصحفی بود از بیت و مفتح انصوری فریبت و صاحب کشف العظمی
 و فخر رازی و غیره کتبشان تمام در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع این چهارده حرف است
 صراط علی حق منکب یعنی راه علی حق است و بان منکب بسته ایم دین کتاب نیز مثل حضرت خاتم
 و در وفات مفتح صور قرآنی است حق و القرآن الکریم طمطم لم یکن یسین حق و القرآن
 ن والقلم سبحان الذی اسری کتبت مرویست از سلمان فارسی ره که بعد از وفات حضرت
 بد روز از خانه پرون آمدم و در راه حضرت امیرالمومنین را ملاقات کردم فرمود که نزد فاطمه
 سخته از پشت برای تو آمده میخواهد تو فرماید تعجیل بجزمت او ششادم فرمود که دیر روز زمین
 موضع نشسته بودم و غمگین بودم و فکر میکردم در منقطع شدن وحی الهی و بنام ملاکه بسوی
 ناگاه دیدم که در گذشته شده و در با نردون آمدند که کسی بحسن و جمال و طراوت و نزاکت
 و خوشبونی ایشان هرگز ندیده است چون ایشان را دیدم برخاستم و ستوان کردم که شما
 از اهل کتاید یا از اهل مدینه جواب دادند ایتر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار

حضرت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده بسیار مشاقق تو بوده ایم از یکی که بزرگتر بود پرسیدم
 که چه نام داری گفت مقدوده که هم بچه سبب ترا مقدوده نام نهادند گفت بچه آنکه از برای
 ابن اسود خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم که تو چه نام داری گفت ذره نام دارم از سبب
 پرسیدم گفت زیرا که از برای ابو ذر خلق شده ام حضرت فاطمه پرسید از سبب که تو چه نام داری
 گفت سلی از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای سلمان فارسی آزاد کرده پدر تو خلق
 شده ام حضرت فرمود که از برای من رطبی چند آوردند مانند نمانی کرد های بزرگ از برف
 سفید تر و از مشک خوشبو تر پس سلمان گفت که حضرت فاطمه از آن رطبها بمن داد فرمود
 که مذهب باین فطار کن در فداحه اش را از برای من بیاور پس آن رطب را گرفتم و بصر
 که از اصحاب حضرت رسالت پناه میکند شتم می پرسیدند ای سلمان که مشک همراه داری
 میگویم بی پس چون وقت فطار شد تناول کردم هیچ حسه ندشتم روز دیگر حضرت
 رشم و عرض کردم که حسه داشت فرمود که چون حسه داشته باشد و حال اینک این طرب
 است که حق تعالی در بهشت فرس نموده تعیش و سلوک آنحضرت در دنیا آن بود که اگر روزی
 روزه بود بلکه در روز و سه روز که سینه بود یا روزه بود و شجاعت بر میخواست و اگر ایام
 نیمه از نبود میکرد و میراثیت و اجرت آن مش بود و قناعت میکرد و دست مبارک
 آن صدیقه از بسیاری دستاس مجروح شده بود و پزد آلوده و تسبیح فاطمه زهرا که در میان
 امت مشهور است متعلق بآن جناب است حضرت رسول شفقت فرمودند که بخانه چون بسیار
 محنت می کشید از خدمات خانه و بطریق شیعی و چهار تنه که روسی مرده است الحمد لله
 سه مرتبه سبحان الله دعا بر عکس میخواند که اول سبحان الله و اخر الله اکبر است و در بعض
 کواکب وارد شده است که از حضرت رسالت پرسیدم که وصی تو کیست فرمود که هر سه
 در خانه او فرود آید وصی نیست و مشهور است که سواره رنبر بود که چون شب سواره
 از آسمان نزول نمود حضرت فاطمه سی و چهار مرتبه گم فرمود چون بخانه امیرالمومنین فرود آمد

کر در برف

سی و سه مرتبه آنکه بعد فرمود از شکر این نعمت عظمی چون بگشت سی و سه مرتبه سبحان الله
 فرمود صحابه گفتند آن حضرت از غایت محبت که با علی دارد گمراه بود در حق او حق تعالی سوره را
 فرستاد تا داخل صاحبیم و مانوی رد گفتند اصحاب و لباس آنحضرت از بسیم خشن بود
 و چادر از بسیم بر سر میکرد و پهنه بر چادر میزد و آنچه بدست او میآمد از دنیا بقرا و مسایکن
 میداد و هم با بنام و پوه زنان و ذخیره خیری نگاه میداشت و در روی پوست کوسفندی
 و میخامپد و نماز میکرد و درش او از پوست بود و بالیف ضرابالش او نیز از لیف خراب بود
 و با امیرالمؤمنین در زیر یک لحاف میخامپد و مانند کوفتی سرد میگردید و در طرف سفال بر
 و کرد و در خواب میخامپد و در شاداید و مصایب دنیا و فقر و کجاست ان صبر میفرمود
 و اصلا بدینا ولدات دنیا و زینت او مایل نبود روزی قلاده از لقره در بر او ای از طلا در گردن
 کرد و در در خانه برده او بخت و قاعده حضرت رسالت آن بود که هر وقت که بفر میخواست او را
 دیدن میکرد چون از سفر میآمد اول به خانه فاطمه شریف میرود و او را میبوسد و بعد از آن بر فاطمه
 خود تشریف میبرد در وقتی از سفری برگشت شنید و یا اینکه دید پرده او خسته بدین او فرست
 و حضرت فاطمه سبب را دانست فی الفور قلاده پرده را در راه خدا تصدق کرد و حضرت رسالت
 از خوشنود شد و درت عمر به رضای الهی کاری نکرد و حضرت امیرالمؤمنین از خود دلگیر کرد
 و آن حضرت هرگز از وی در ختم نشد و غضب نکرد و مرتبه آن حضرت ام امین بود و اسماء
 بنت عیسی و یک گیز داشت فضا نام و خدای سوره بل اتی را در شان او و شوهرش فرستاد و چنانچه
 و موافق در شرف و جلال و عصمت او خلا فی مدارند و جمیع اهل تسنن نیز سوره بل اتی را
 در شان او و فرزندان و شوهرش میدانند عدد اولاد از ذکور حسین بودند و محسن نام
 که شش ماهه سقط شد و فرزندان اناث زینب کبری و ام کلثوم کبری بود و عمر شریف آن
 حضرت هجده سال و هفتاد و پنج روز بود و بقولی بعد از فوت حضرت هفتاد و پنج روز و بقولی
 صد و هشت روز بطریق مخالف شاهنامه در حیوة بود قائل آن حضرت خلیفه ثانی بود که در فضا

بر شکم او زد و از سوراخ در کار در شکم مبارک آن حضرت زد و فقه غلام او تا زیاده زد و دست
 مبارک او شکست و در ایام غضب خلافت و بیعت کرد خلیف با پی بکر آن معصوم و بجا آمد
 ایزدی از حال نمود مرقد مطهرش چون آنحضرت از منافقین این است از بسیار خونت
 پشمار کشید که از آنجا فک را گرفتند و نامه بخش فک را دریدند و دشمنان نسبت مر فمائی
 با او اندوختند اهل سنت این حکایات را در صحاح ستته خود بطریق متعدده به چندین طریق متخذ
 ایراد نموده اند و آن حضرت پیش از اعلان نکر دو وصیت کرد که بر خیزانده آنحضرت حاضر نشوند
 و نماز نکنند و بجهت این ماجرا عامه مفضلا در کتب خود ثبت و ضبط نموده اند و بطریق متعدده
 چنین روایت کرده اند از رسول خدا که فرمود فاطمه پاره از من است هر که او را بچکند آزار
 کند خدا را آزار کرده است و خلفای ثلثه و تابع ایشان قایل بوده اند که هر که فاطمه را آزار کند خدا را آزار
 کرده است و فضیلت و بزرگواری او را میداند و عاقبت او را زود و دشنام دادند و خواستند
 که او را با اهل بیت بکشد و از حق او را غضب کرده او را بخاری دزاری کشیدند و در مرض آن
 مرد و خلیفه خود است که بسیار اجل و عفو کند قبول نفرمود و از ایشان آرزو از دنیا رفت
 و در کتاب فغانم مسطور است که محمد بن ابی بکر گفت که پدرم ابن ابی قحاده در وقت نزول آنحضرت
 در حضور خواهرم عایشه و برادر ام عبد الرحمن و خلیفه ثانی که محمد و علی آنجا حاضر شدند و مرا
 بدو زح نوید میدادند و صحیفه در دست محمد است و عهد های ما در آنجای ثبت است بر من آنجا
 و میکوبید مرجع و مقر تو دهم و عثمان و معاذ ابن جبل سالم مولای خلیفه و ابو عبیده و جراح دور
 عمر گفت آنه یهجرا من را از ابکس کوبید تا بنویسم تا من است نکنند پدرم چشم باز کرد گفت عمر
 من بدان میکوبم نه من در غار با من صلح بودم و او گفت در جبهه کشتی جعفر را می بینم که در دریا
 جاریست من کفتم یا رسول الله من نیز میخواهم بر منم او دست به چشم من ماید من نیز پدرم
 بعد از آن در مدینه آنحال با تو کفتم تو کفشی ساحر است چنانچه بخاطر من گذشت بود اما اکنون
 بر من روشن شد که بسبب این عیفا و فاسد بود ظلمی که بر اهل بیت او کردم و معذرت

و معاقب خواهم بود و بدی عاقبت بر من محقق شد عمر به خنیزد گفت بر بیان میگوید بر حواس
 بارادرم عبد الرحمن بیرون رفت پس از رضای ایشان من کفتم ای پدر لا اله الا الله گفت بخدا
 که نکویم و بنیو ام گفت که در وزخ و تابوت نیکه از مذکفتم چه تابوت گفت تو نمی بینی تابوت
 همه طبقات و وزخ و دو اندزه کس درومی نیم و جای ان عشق است و از شدت حرارت و وزخ
 تا پده میشود من کفتم یا ابه تنذی یعنی ای پدر بر بیان میگوئی گفت و الله ما ابدی یعنی بخدا
 میگویم خدا الصاف و پدر عمر را که باز داشت مرا از ذکر بعد از آنکه ما آمده بودی از قرآن در راه
 او مرا محروم ساخت در روز بر زمین نهاد و زاری میکرد و دو ایله او را میخواست تا برون کند
 پس عمر و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از آنچه میخواست من آنچه شنیده بودم کفتم عمر گفت
 گفته است ز نهار تو با علی و بهیچکس کو که موجب شهادت نشود و بو عثمان ملک ابن اسمعیل
 بندی روایت کرده است که محمد ابن ابی بکر گفت در وقت زرخ پدر را به تدر ترین حالی دیدم کفتم
 ای پدر ترا به بدترین حالی می بینم گفت ای پسر کسی را بنزد من مظلمه است که اگر حلال کنی است
 نجات هست کفتم گیت گفت علی ابن ابیطالب کفتم اگر کوئی نزد او ردم التماس بجای نیاید
 پس نزد امیر المومنین عرض کردم که پدرم به بدترین حالی است و بدی عاقبت را بجهت
 ظلمی میداند که بر تو کرده است و حق که از شما اشراع کرده من ضامن شده ام که از حضرت
 التماس کنم که آنرا بچلی کنی فرمود که اگر امته لکت یا محمد به پدرت بگو که نزد تو اعتراف کند
 که امانت حق او بوده و بناحق اشراع نمود تا من او را بچلی کنم پس من نزد پدر رفتم و ماجرا را
 کفتم گفت اگر کویم مردم تا قیامت بر من لعنت کنند و این ای را خواند و حاجت سقوف الموت
 با انجی ذالک ما کنتم منه یخید پس آبی کشید و گفت کاشک با فاطمه خانه او را کار بوی
 و کاش خجاه سلمه را با تش نوحی و کاشش خواهر خود را با شعث ابن قیس مزاده بود می
 پس ویل و شور میکرد تا بچشم و اصل شد این قبه که از کشیشان بزرگ ایشان است
 نقل کرده که ابو بکر در مرض موت میگفت لبی کننت ازک بیت فاطمه یعنی کاشش آن روز

سید

خان فاطمه زهرا و نیک علی قوسی معروض جواب شده که چون محمد ابن ابی بکر شاکر مدعی این بیعت
از برای خوش آمدن حضرت ابی بکر را در باره پدر خود گفته غرض امیرالمؤمنین آنحضرت را
بشبه و فن کرده و تا بوقت در این است بنود تعلیم اسماء بنت عمیس بود که در حقیقت دیده بود
تا بوقت از برای آن معصوم مساخته در سه موضع علامت قبر برای او گذاشته اول
ما بین قبر و بنزدیک علامت رو بروی حضرت رسالت پناه صلعم دیک در بقیع و نزد عیسی
شیعه نزد قبر و غیره است بار بیشتر دارد از برای آنکه احادیث بسیار دلالت بر این میکند
که در اینجا فوئنت و اگر هر سه موضع را زیارت کنند از برای زیادتی ثواب بنیست باجم
در احادیث آنست پناه امیرالمؤمنین کینت آنحضرت ابو الحسن و ابو الحسین و ابو تراب و ابو العباس
و ابو محمد و اقیاب آنحضرت قریب با نصد میرسد چون فاروق اعظم و صدیق اکبر و امیرالمؤمنین
و یعقوب الدین و قائم الزمان و امیرالمؤمنین و علی بن ابی طالب و عقیقه و خلیفه و خلیفه و خلیفه و خلیفه
و حیدره و قسره و اسد الله و ضیغ و هزبر و سیف و خلیفه الله و مرقی و حق و عدل و بدلت
و قدرت و نام مبارک او علی است در توبه اسم او ایماست و در قرآن ولی و صالح المؤمنین
و در انجیل ارمنه الی و در انجیل فرکان ارما و شیطا و در انجیل روس برنا و در کتاب انجیل
ابو العلی و در کتاب هندوان بن و در کتاب زردجو سان بیلا و در کتاب سب نام عبد الاحد
و در صحف ابراهیم و برویت دیکر خریل و برویت دیکر قیث حم العین و در کتاب باجره
پولده یعنی شیر شکار و در کتاب زردشت بت شکن و در کتاب شیعی بنی صاحب
و در کتاب ارژنگ حق و در کتاب شکوش لوقا جاندار و در کتاب برامبر خدا دست
و توانا و در کتاب پامشل نزلت و در کتاب زکریا الی و فرکان الی را بمعنی ریتون گرفته اند
که ریتون نام آن حضرت است و اشاره بایه پاک و بیخاست یعنی پادریان فرنگت تفسیر زرقوترا
به آنحضرت کرده اند و در کتاب فرقی شاح است و در زبور مبرکت و برویت دیکر در با و در بعضی
از کتب فارسیان فیروزت و چند جا زردشت آن حضرت را بر من یاد کرده است و از آن حکمت الله

و سخن شناس پر دن میآید و دشمنان او را بتراب میکوبند در صحیفه آسمانی عادی و در کتاب
 یونان بر مس اعظم و کربان ارسطامیخو اند و در آسمان اشما طیل و در زمین حجی مثل و در
 قدیم و قبر مبعوم و بر عرش معین و بر عترانی بقا طیس و بر بانی سرجیل میکوبند و نزد
 هندوان کنگرست درومی بطرا الیسا و نزد ارمنی فریق و در صفاب یفروق و در در کارستان
 فیروز و در نزد مرکان راح و در حدیث نزدیک و در نزد جنیان چنین و فلا سفیوشع و در نزد شیاطین
 صدم و در نزد مشرکین موت احمد و در زمان تقیة عدد اسم آن حضرت را موافق لفظ نمک باشد
 که نمک میکفشد و الحال در میان عوام الناس قدیم نمک مجوز مذ و منظور آن حضرت است و ارواح
 مؤمنان سحاب البضامیکو بند و کبر آن با وجود دوری از دین میکوبند ما کار دان علی ام در
 کتابهای آسمانی آن حضرت سیصد نام دارد و این مشهورست نه صد و نود و نه است در آن حضرت
 عبد مناف است کنی با خطاب که طالب پسر بزرگ ترا بود باین جد ابطال است و دانش
 فاطمه بنت اسد ابن عبد مناف است که جد حضرت رسالت پناه و آن جناب باشد و آنحضرت
 مؤمنه بود و کنن آنحضرت الملک بعد از واحد القهار بود و جد مبارک آن حضرت میانه با لا و او چو نزد
 و درشت چشم و از فرق تار سبزه گاه موی پشانی اصلح و شکم مبارک آن حضرت همین دستهای
 دراز و محاسن مبارک سرخ مو و پشانش بود و خندان بود و ولادت آنحضرت در در جمعه
 سیزدهم ماه حرم بعد از سی سال و بقولی هشت و هشت سال از زمان ولادت حضرت پسر
 در اندرون هر کعبه در روی رخساره حرام واقع شده و بر وایت دیگر در روز هفتم شعبان که شنبه
 بود متولد شد و چنگل از آن بسیار او میادش از آن حضرت و بعد از آن حضرت باین رتبه بلند مرتبه
 از همه سرفراز شده که در صوم کعبه متولد شد و مخالف و مؤلف در این اتفاق دارند از جمله
 ابن معاذ فی در سنه و خود نقل نموده از ام عماره بنت مالک ابن عجمان ساعدی روزی
 در صبح احرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابو طالب غمناک بود پرسیدم که چرا غمگین استی گفت فاطمه
 بنت اسد بدر و وضع حمل گرفتار است و بعد از آن مجامع رسید و از همین سؤال کرد و همان جواب میداد

و حضرت است

و بعد از لحظه فاطمه رسید و ابو طالب دست او را گرفته بدرون خانه برد و بعد از آن ما همه حاضر بودیم
 که از درون خانه برآمد و فاطمه سپهر لطیف در دست داشت و ابو طالب گفت او را علی نام کرد
 محمد را بر داشتند بخانه برو طالب رفتند و صاحب کشف الغمّه نقل کرده که در کتاب بسیار
 المصطفی مسطور است که بزید ابن قحطیب گفت با عجم بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برایت
 کینه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمده طواف خانه نمود و بر اثر وضع حمل بر او ظاهر شد
 پروین رفتن از مسجد نیافت روی نیاز در گاه ملک بی انباز آورده گفت ای صاحب خانه
 و معبود یگانه من ایمان آوردم تو و بنوت رسولان تو و در عقاید و پند تابع جد خود امیر مسلمین
 به حق این خانه و بجزمت باقی خانه و بجزمت فرزندی که در شکم من است امانت از تو گزین
 و ولادت را بر من سهان کن بزید گفت چون دعای فاطمه تمام شد دیدم فی الفور پشت خاکبسته
 منقش شد فاطمه بدرون خانه رفت از نظر غایت شد و دیوانه گویا اول برکتش بر تبه که منقش
 نمود و بعد از لحظه این امر غریب حضار را عجب نمودند که در خانه بکشا بیند هر چند سعی کردند
 فتح البیاب نشد و گفتند که رمرسیت و از حکمی خالی نه در روز چهارم دیدم که فاطمه پردن آمد
 علی را بر سر دست داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمله و جمیع زمان سابق افضل
 هر که خدا مرا در خانه خود در آورد و مرا از طعام و میوه های جنت روزی کرد چون فرزندم
 شد از ناله پایی ندای لاری شنیدم که گفت این را علی نام کن که رفیع القدر است و نشان
 او را از نام خود عشق کردم و غامض علم خود را با او گرامت کردم او درین جاها کسر است
 خواهد کرد و از آن خواهد گفت البته بزید گفت که رسول خدا بغایت مسرور گشته محمد را از نزد
 فراسش خود گذاشتی و در خواب پهنابندی و سخنانی که اطفال را بخواه کند کهنه کهنی
 و فرمودی این برادر دلی و ناصر و صفی و پشت و پناه و وصی و خلیفه و رفیع کردی من است
 و او را بر دوش مبارک نشاندی در کوچه ها و کوچه های مکه کرد ایندی صلوات الله علی کل
 و المحول و گوید تو لد آن حضرت در شب یکشنبه است و بیستم ششم حبس بود آن حضرت در آن شب

اول ناسمی بود که پدر و مادر ایشان ناسمی بودند و تولد آن حضرت بعد از آنی بود که هشت
 سال از سلطنت پروردگار گذشته بود و در ده سالگی دو و اندوه سالگی نیز گفته اند که ایمان
 بر حضرت رسالت مآب آورد و سی سال در حجر رقت سید ابرار بود و بعضی می گویند
 گفته اند در نهم شهر دیکه سنه خمس ثلثین هجری که در چهارشنبه و نوروز عجم بود
 بخلاف نشت برادران آنحضرت که طالب بود بزرگتر از همه و در حدیث معراج
 از جا بر رویست که حضرت رسالت در شب معراج چهار نوز دید در بر سر حضرت گفت
 الهی این نور با چه است نذر سید که یکی عبدالمطلب است و یکی ابوطالب و یکی عبدالمطلب
 طالب و دیگران برادرانش جعفر طیار و عقیل رضی الله عنهما بودند و حضرت بعد از آن
 حضرت ایمان آورد و عقیل از طلقای بدرست و در اینجا مسلمان شد و هر یک از این
 برادر چهار کانه سال از یکدیگر بزرگتر بودند و خواهر آنحضرت امّ بنیبت و حضرت
 رسالت از طفولیت اینجا راز تربیت کرد و بمشرف مصابرت خود حصاص داد
 در خدمت آنحضرت کسب آداب حسنه و اعمال نیک می نمود و آنچه نازل میشد از آسمان
 از علوم و احکام الهی و او امر و نوحی جمع العظیم اد نمود و از اینجا صدوقی است از نوست
 که نزد آن حضرت بوده که علم پیغمبران و اوصیاء علماء گذشته همه در اینجا مضبوط است
 و آن را جبرائیل میکوبید و آنچه از حضرت رسالت پناه صلعم یاد گرفته یا وصیاء از آن
 خودش تقویض نمود و بعد از حضرت رسول صلعم علم او در سایر ائمه معصومین چند نسخ
 بود که ای صدای ملک می شنیدند و گاهی روح خلقت عظیم از همه ملائکه و از خیرین مکانیست
 و سایر ائمه با او القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در آنحضرت و سایر ائمه نقش میشد
 و گاهی صدای ملک بکوشش ایشان مانند صدای زنجیری که بر پشت فرود آید میرسید
 و دیگر از علوم که حضرت رسالت صلعم با و عطا فرمود جبر جامع است که علمای خاصه و عامه
 فائزند که بآن حضرت است و آنچه بحال در میان است هست و هست بزمست و هر حرف

پت و بهشت صحیفه است و بهر صحیفه است و بهشت خانه در طول و موافق او در عرض
 و در هر خانه چهار طرف است و آنرا پغیر از اولیاء اللہ کسی دیگر نمیداند مگر آنرا
 از ائمه معصومین تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علی است که از ائمه پیغمبر بود و در
 نوشته بود و زاره ابن مسلم و جمعی دیگر از معتمدین آنرا در نزد صادقین دیده بودند
 طول هفتاد و پنج است در عرض پوسه است که سفید و چون چیده میشود بعضی بر آن
 شریعت و این کتاب مسمی است بجامعه و در آنجا مسطور است هر حلالی و هر نامحرمی
 ارش فراییدن بدن و دیاب و بر و ایت و دیگر چیز بعضی چهارده مرتبه است و هر
 چهارده خانه طول و عرض او هر خانه چهار مرتبه است بر موز و عامه این علم است بسیار نیز و آنرا
 ادریس و حسن بصری و معروف کرخی میدانند و در کتاب ناموس است که بسیار است و در
 صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیر المؤمنین در روزی که کوف شریف شد
 بعد از نماز فرمودند که ایوم بر من تکشف شد همه چیزی حتی اهل بیت و اهل ذریع و در همه
 عالم شد علم حضور و جمیع کثیر آن کتاب اسم خود را بافتند و در آنجا اسمای شریفان
 خود مفضلاً لیوم القیمه نوشته شده است و دیگر مصحف حضرت فاطمه در احد و کربلا
 واقع شده که حق تعالی اسم عظیم خود را بهت و پنج عدد تعلیم آدم نمود و نوح بهت اسم
 میداد و حضرت ابراهیم شش اسم میداد و جناب موسی چهار و حضرت عیسی
 و صف جبرائیل در رسول خدا هفتاد و دو اسم میداد و اسمی را تعلیم آنحضرت نمود
 و مرتبه و جلالت او بمرتبه و جانی رسید و در نزد حضرت رسالت پناه که پغیر از نبوت در همه
 حال به آنحضرت مساوی شد تا آنکه خطاب لشک لشکر دمی و اما علی من نور در
 بکوشش بوشش او رسانید و نامدینه العلم باها و علی در شان او فرموده و در کتاب
 اثری پیغمبر مسطور است که پرده چون بنشینند در دیوان علم که مراد علم نام
 مبارک حضرت رسالت پناه پر شود و آسمانها و زمینها از او در نور شوند و او

بگوید

مسکوید که شکر دم چون جانشین شود دل او از داناتی و حق مبی از دریای دنیا بزرگتر
 باشد و از نشا کن که مراد ملائکه باشد در بان او باشند و داناتی را بهین کند و خدا را محرم
 بشود و آنچه خواهد بود و عاقبت آنچه در باره مسیح گفته اند در باره او گویند و دشمنان او را خوا
 و دوستان او را نیز گفته و او پروا نکند از طعن دشمنان و در دریای علم و حلم شاد و شهنش که آن دریا
 کنارهای آنها آسمانها باشد و پایان بدشته باشد و پستانیان و مقد و منیان بر خاک مالده
 که مراد نصاری روم باشد و اهل ناصریه را و مت المقدس را در بر اندازد که مراد پیروان
 و لشکر لشکر خوار کند و خمس مال آدمیان بر او لاد او که دانا و بیهارانند حلال باشد و باز بزرگ
 از اولاد او مثل اولاد بیرون باشند اما آن راه یا فرقی گویند و عدالت گفته و غیر از
 است و در کتاب زکیال بنفیر مسطور است که چهار هزار علم الهی که در جهانست که بعضی
 دانسته اند و بعضی با دریان و بعضی را حکیمان همه در دست دانا و بنفیر از زمان باشد و چون نیم
 مردم بمالده و خضر بنی علم از او فرار گیرد و دشمنان او را چون مسیح دشنام دهند و تحت ایشان
 در صعوبت باشد فرزندان او حجت خدا باشد بر بندگان خدا تمام شده است خیار آسمانی
 بر ایشان و چیزی نماده است که نیامده باشد و در کتاب ذومر مسطور است که علوم الهی و در ابع
 خدا که از آسمان بموشی ربت علی و شالون آمد یعنی موسی و از دهر دن رسید و از هر دن
 بفرزندان او تا رسید با یلیا و صی مؤذ مؤذ و نادی خدا یعنی محمد بن محمد با و دیگر بنی اسرائیل
 صاحب علم کجا خواهند بود تا اینکه قیامت برپا شود از شومت ابر سخا و بر دشنام خراب شود و
 پس قناعت و سخاوت و مردت و وفوت و عفت و تقوی و بر زمین کاری
 و علم و کمال و هنر و سخاوت در خدا شناسی لازم رکاب هدایت استاب حضرت کرد
 و مخالف و مؤلف و مومن و کافر و دوست و دشمن و موافق و منافق و اقران و خصم و بزرگوار
 او نمودند و دشمنان با وجود عداوت ریاده بردوستان کتابها در مدح او نوشته اند و در کجا
 منافقین و دشمنان خدا و رسول خدا و علمای فرق هر مسلمانان ایشان بایان و پلکان

و جمهور لوک اسلامیان د بنی امیه و عباسیان و شیعیان آنها و فضلمای سنیان چون
 خیف و شاکردان و ابراهیم النظام و شافعیان و حنبلیان و مالکیان و شاعره و مغیره
 و مجیره و خوشیایان و سلاطین روم و عربستان و عظمای آل عثمان و لوندان ایشان
 و حکام و ولایت عربستان و رومی عظمی بودند ان و اطالیقون و خوانین گریستان
 و طرای و قابل خانی تورانیان و درغیان و دایقین و اربابان ایشان و اقبالیان
 و احشامات و قحقیان و فرمان فرمایان مصر و شام و مغربیان و پادشاهان ایران
 و عربستان و کرمان و کرمان و طکان نیم روز از البستان و خدیوان کبیل و سبستان و
 یمن و جبران و نجاشی حبش و زبکیان و حکام اطراف جهان از چکیریان و مغولان و تاتار
 و خوانین خکا و چین و ماچون و شاهان عزت و بدخشان و سالاران بدان و کردان
 و عثمانیان و صاحب ملک خوارزم و مرو و شاه جهان و امیر غزنویان و سامریان
 و تا آن تورانیان و ایمان و اشرف آل بویه و سرداران و بزرگان کیلان و گمان
 از نذران و کردکشان صفاریه و سبجوقیان و قاطبه لوک ترکمان و تیموریان و کون
 البرز و دشت مامان و امانی سد ذی القریین و سع طیشان از کچکان و اعز خوارزم
 و خردان ریزباد سر اندیز و هندوستان و وجه صناید و شهر او و ایلان
 و عقا و بزرگان جهان و کدخدایان و مات و کلان تران بزرگ و جنگی مادکو و مایه و نوادی
 جهان و مالکان و ولایات عرب و عجم و ترک و دیلم و صحرانیان و نخ و بخارا و سمرقند و
 قاطین و ولایات بخریره عرب و موصل و بغدادیان و سکان و ولایت قسطنطنیه و روس
 و تاتار خان و کوقوالان قلاع شام و اسکندریه و سند آریان و مالک مغرب زمین
 و بیت المقدس و بنی امیه ایتلیان و بلکه فرکان ارما و دما جارد و آلمان و انصار و کابل
 و مصر و ان و عیوبیان حبش و نوبه و سودان و جمهورانام و عوام ایمن از صالحان
 و فاسدان عالیان و جابلان هر بصف از بنی نوع انسان من المشرق و المغرب و برهان

از قدیم الایام الی الآن خاصه امامان اهل تسنن مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج
فیثری و محمد بن عیسیٰ ترمذی و ابی داؤد سیمین ابن اثیر البیستانی و احمد بن حنبل
النسائی و محمد بن ادریس الشافعی و احمد بن حنبل و مالک ابن انس و ضیفه کوفی
و متابعان آن و سفینان ایشان و قاضیان مسلمانان و اهل غلات و خارجیان
و پروان ایشان چون شیخ خوارزمی و بهقی و خرکوشی و نیشابوری و صفحانی حکنانی
و نظری و اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردودیه و ابن زعفرانی و ابن ماجه و خطیب صدر الامم بلادی
و ابو اسحق ثعلبی و واحدی و واقفی و رافعی و سبیری و ابوالمظرب بطحوزی و یاقعی
و ذمینی و محی الدین جنلی و ابن شاپین و سیوطی و اقضی الصفات ماوردی و خشری و ناصر الدین
بضادی و احمد کبیر و شهستانی و ابن ابی الحدید معمری و قاضی عیاض و غزالی و ابن حجر عسقلانی
و ابن عمر زاهد عثمانی و مردانی و علی قوشچی که اصرار دارد در امامت شیخین با فقین سعد الدین
نقارانی و ابن حجر و ابن عقده و خطیب دمشقی و حافظ ابوالنعیم دیلمی و ابن معادنی و ابن ابر
طبری و طبرانی و حموی و مسلم و ابن صباغ مالکی ابو بکر خطیب و اسکندرانی و باغدادی و خزازانی
و قاطبه اهل تسنن و الله یندی و استماعی غلات و خوارج و مجتهد واحد و مشهور بصفت
و برزگوری و عدالت او نمودند و بر مفسران و قراء سبعه و محدثین عامه در ایت ایشان
و اهل سیر و تاریخ و معاین صحابه و تابعین چون عمر و عاص و براء ابن عازب و ابن
ابن مالک و معاذ ابن جبل و عایشه و ابی بن کعب و سعد ابن ابی وقاص و ابو هریر و سمره
جنید و زید ابن ارقم و معادیه هم قابل به کلمات و استعداده ان جناب بوده و دیگر
مشایخ فضلاء اهل تصوف و بزرگان ایشان چون سفیان ثوری و حسن بصری و مدائنی
جمال الدین محمد رومی و شاه شمس الدین تبریزی و فرید الدین شیخ عطار نیشابوری و یار
بسطامی و معروف کرمی و جنید بغدادی و غیره و عظامی ایشان علوم صرف و نحو و اهل نجوم
و حکمت و استلالات عقده و همه و ساکنان و درویشان از هر طریقی از نعمت و حیدر

و جلالیان و مولویان و بکتاشان و فادریان و شالیشان و سقّی خان و حاکمان
 ذکر و فکر و ادرا و دهره صوفیان و عباده و زناد و شیب خیزان و دیگران مثل این بصلوات
 محمدان و دهریان و طبعون و علمای اهل عبارت و ساره شناسان بلکه رتالان
 و کاتبان و ساحران و اعدایان و غریمت خوانان و افسون دهان و جانیان
 اقرار بعلو شان و سمو مکان و جاه و جلال ان محذوم جهانمطاع زمین و آسمان
 نموده اند بلکه اکثرشان کفر و رنج مسکون خصوصاً فزنگ دروم صورت سیمبر
 در معابد و گنابک کشیده اند و اساطین ایوان سلطنت و قضای شمشیر خود را نام او
 منقش کرده اند و قاضی ملکوک در صورت آنحضرت را در شمشیرهای خود بویطه فتح و ظفر
 و تین کشیده اند و در شمشیر الهی از سلطان و شمشیر ملک شاه پیش صورت آنحضرت است
 فلاسفه با اینکه معاندند با دین ما و اهل نابا بلکه مسکرتیوت اند هر چه ان حضرت بجهت شیخ و دوست
 داشتند و هر طایفه از فرزندان از سیاه و سفید و بنده و آزاد و خواص و عوام آنحضرت را
 و نام او را میدانند و در شدت بلا و سختی بنیاه با دهرند و علمای برکت با و ملجا میشوند
 و فضلی هر نذیب در مشکلات خود با و رجوع نمایند و شیخ اعان و وزیر کسان روزگار
 با و عیانند و وزیران تقرب بقره و میجویند و صالحان و صدیقان با و بنیاه پند و چاره
 دوائی از وی طلبند و سچارگان و دربان دکان از و چاره میجویند و قلندریان در وصف
 شامی او ایوانند و از دهر و عالیان او را خدا میدانند و شیخان او را اجدادند و ائمه و اولاد
 و قدرت الله و اسد الله و خلیفه الله میگویند و همه مسلمانان او را بنده مقرب الله میدانند
 و خلائق دهر دنیا با و عیانند و کافر و مؤمنان هر کس معرفت بحال او دارند و آنچه بعضی
 در فضیلت آن جناب از اهل تسنن جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و در مسلک شیخان است
 و آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از دوستان است و آنچه سیکان ثبت نموده اند
 زیاده از دوستان است فرد کتاب فضل تراب بحر کائنات که ترکند سرگشته

صفحه شماری و آنچه از کتب که متعدد علی‌السنن و جماعت است و هر یک را در هر قرن
 می‌اندازد از غیر مسلمانان بنظر رسیده که در اینجا احادیث احمد مختار است در این فضیلت
 حیدر کرار فرموده اند بعضی از اسامی ایشان را بنمایند از آنجمله کتاب تفسیر خزر رازی
 و کتاب تفسیر ثعلبی و کتاب تفسیر واحدی کتاب تفسیر کشف کتاب تفسیر غنای بوری کتاب
 تفسیر در سیوطی کتاب تفسیر قاضی مضامین کتاب مدارک نفسی حنفی کتاب تفسیر واقفی
 کتاب تفسیر شافعی کتاب تفسیر سدی کتاب انوار التفسیر زبدة الائمة زیدی کتاب
 مجمع البحرین عبد اللہ ابن زید الدمشقی الاسماعیلی کتاب فہم فلا تم کتاب کشف الابرار
 کتاب استی المطالب فی مناقب الہطال ابن جوزی شافعی کتاب منہاج
 مضامین کتاب مختصر ابن حاجب کتاب شرح عقاید سعد الدین کتاب عقائد حنابلہ
 کتاب معراج السالکین کتاب ذخیرہ حسن ابن یوسف المرادی غسان ابن ظفر
 مرشد الملعون النعمانی المسکدی اخباری کتاب زاد المسافرین حنبلہ ابن سید الطائف
 الاسماعیلی کتاب قفر زخار ابن معاد فی شافعی کتاب نسب الصحابہ طایف ابن عبد
 الرحمن الاسکندرانی الغالی کتاب زینۃ المؤمنین سعد ابن وہب الغالی الدررۃ کتاب
 الکندرانی الکافی کتاب سہاب النزول واحدی کتاب سہب عبد البر ابو عمرو و یوسف ابن
 ابن محمد عبد البر کتاب فضایل نظری کتاب محاضرات عرب صفحہ کتاب شرف السلف
 خرکوش کتاب در النظم شیخی کتاب مناقب حافظ ابو بکر احمد ابن موسی ابن مردودہ
 کتاب غنیۃ عبد القادر جیلانی کتاب فضایل الصحابہ ابو المظفر سمعانی کتاب کشف الغریب
 ابو العباس فضل ابن بزید الباقلا فی کتاب صحیح بخاری کتاب سنن بی داؤد سیستانی
 کتاب صحیح ترمذی کتاب سنن نسائی کتاب موطائی مالک کتاب صحیح مسلم کتاب جامع
 القرآن محمد ابن ادریس شافعی المشہور کتاب جمیاء العلوم غزالی کتاب ریح الابرار ابو القاسم
 محمود ابن عمر از محشری کتاب شرح پنج البلاغ احمد ابن ابی یحییٰ کتاب تلخیص محمد ابن

عبد الكريم الأشعر الشافعي كتاب وسيله ابراهيم بن ابي العديني الزيدي كتاب فروع
 وخيار ابن سيرين التديلمي كتاب جامع الاصول ابن ابراهيم كتاب صحيح الانوار ابو يوسف الاربلي
 الشافعي كتاب صواعق محرقة ابن حجرنا صهي كتاب ما نزل من القرآن في علي حافظ ابو نعم
 كتاب طعن الرد فضل ابن عجلاني ماكني الجبلي كتاب غرائب القرآن سجاني كتاب غرائب العقول
 فخر رازي كتاب معقل امام سمعيل البخاري كتاب شواهد الشرط ابو القاسم المحمدي كتاب
 ابو بكر بساوي كتاب اربعين فخر رازي كتاب تفسير كبر فخر رازي مناقب ابي الحسن علي بن
 الشافعي الفقيه الواحلي كتاب حدائق المحتاجين كتاب صفين نظر ابن فراهيم كتاب مقاليد
 ابن ابي النواتب القاضي البغدادي العباسي كتاب مناقب موسى ابن سعيد الساباطي كتاب
 مفاتيح العلوم نجم الدين حسن ابن علوان ايجار دود البصري كتاب در المنطق لاصناف كتاب
 قرآن ابو بكر رازي كتاب كشف الغوف احاديث اهل السنة علي ابن عيسى الاربلي الردي شعبي
 كتاب كشف الاسرار نجم الائمة الزيدي ايجار مري كتاب رؤس الاشهاد سعد ابو عبد الله
 كمال الدين ابن طلحة الشافعي كتاب مقالات يحيى ابن عيسى الحسن ابن بطريق كتاب سير
 غزالي كتاب اربعين موفى ابن احمد ابن كمي معروف عندهم لاصناف كتاب
 كاشف المحتاجين عثمان ابن مرشد ابن شعراخروصي ايجار جري كتاب درية الظاهر محمد ابن
 حمادى الاضارى المعروف بالدرولاني كتاب كفاية الطالب محمد ابن يوسف ابن محمد الخي
 الشافعي بالابد من المعروف ابن ريوندي كتاب تدوين يافعي الفروغيني كتاب عين العيون محمد
 المستوفى الفروغيني كتاب نساب الصحابة بلادي كتاب شرح سنة ابو محمد ابن محمد ابن
 مسعود البجوي كتاب مناقب ابو حنيفة دينودي كتاب صراط المستقيم ابو نصر ابن زبير
 البغدادي كتاب بديعة الراضة علي قوشجي كتاب حجة ذكر يا قاضي الاستنبولي كتاب فضائل
 الاصحاب ابو الفضل جعفر ابن مردان ابن حمود المشعخ الاموازي كتاب البهائم ابي
 الرزاد العثماني المروداني كتاب الال ابن خالويه كتاب استرشد كتاب بشير المصطفى

كتاب روضة الصفا كتاب تاريخ محمد بن جرير الطبري كتاب شكوة الابواب كتاب مصباح العمى
كتاب محمود بن جابر الجعفي الطوسي كتاب مقباس كتاب مناقب ابوالمؤيد خرازري
كتاب غرر بن هروي كتاب مستدرک يحيى بن حسن المذكور كتاب نهاية ابن اثير كتاب
معاذ بن محمد بن اسحق كتاب احمد بن حنبل سبعة كتب سفينة فضل ابن عقيد المالكي المازندراني
كتاب درياه مسعود بن ناصر لبيداني در باب احاديث عزيز از صد و سبست نفر صحابه روايت
كرده و آن كتاب مهفزه خرد است كتاب ولايت عقده حافظ احاديث عزيز بصدر و پنج طرقي
روايت كرده كتاب الرد على اهل قوسيه محمد بن جرير الطبري احاديث عزيز بهشاد و پنج طرقي
روايت كرده كتاب المنشر والطلحي كتاب فتح الباري ابن حجر در شرح بخاري كتاب كبري
خوارزمي كتاب المنقذ من الضلال غزالي در لعن درر شيعه كتاب مطاليع الاوابار سعد الدين
نقاراني كتاب معرفه ابراهيم بن مسعود بالتحقيق مقبول الطرفين كتاب مسند ابو يعقوب
كتاب مسند ابو حنبل شيباني كتاب فضل ابن شاذان لطريق مخالفان كتاب بلاغات ابن
احمد ابن هجر كتاب اسس البلاغه زحمرشي كتاب رجال نجم الدين زكريا ابن علي الكلبلي
كتاب مروج الذهب مسعود بن نفعي الصعالي كتاب فضائل احمد بن حنبل كتاب اعلام
الدين ويلي كتاب ارشاد الصلوات ويلي كتاب نجات السالكين زبير بن سعيد كوفائي
اش نفعي كتاب تاريخ علي بن عبد الكريم المعروف بابن اثير كتاب اصحاب ابن حجر ناصبي
عقلاني كتاب خصائص علويه كتاب معالم العترة النبوية عبد العزيز ابن الاخير جنابدي الجنبلي
كتاب معجم البلدان ياقوت ابن عبد الله الحوي كتاب مواليد اهل البيت ابن خشاب
كتاب صفاه الائمة الرافضيه ابن مردويه كتاب فضول همه في اوصاف الائمة نور الدين
علي محمد بن احمد المالكي كتاب رجال عامه كتاب دلائل ابو العباس عبد الله بن جعفر كوفي
كتاب نصاب الائمة لحال الدين ابن طلح كتاب حيوات الحيوان ديري كتاب نفاس السكاك
كتاب محاسن كتاب نور و برهان ابو القاسم ابن صباغ مالكي و كتب سير و تواريخ و اشعار

از عربی و فارسی و ترکی و فاکتبت مشایخ تصوف که بعضی از ایشان سنی بودند
و مسطومات شعراء مخالفین از عرب و عجم سپارست که نوشتن آن باعث طول کلام میشود
تمثیل عجب دارم از علی قوشچی در نقیض ماسعد الدین که میگوید ما امیر المؤمنین را افضل
و از بدو استی و اعلم و اشجع و اهد و اوسع و اصح و اشرف و اقنی کل خلائق میدانیم بعد از رسول
خدا اما اجماع صحابه بر فضیلت ابی بکر و عمر شد و ایضا سعد الدین که میگوید ذکر ذکر دوست
لعن بریزید و اصحاب او و لعن بر کسی که با اهل بیت رسول اللہ بد کرده اند و بعد از آن
گفته است که پس هر بعضی از علما منع کرده اند لعن را از خلفا ان اهل بیت تا قدری نمکند
با علی اما علامیکویر چون پیشوایان و علمای ما برای رفته اند از لازم است که پر و بی ایشان نمونند
از عقب ایشان برویم اما شجاعت آنحضرت از آفتاب روشن تر است در جادو با کفار که طاقت
عظام تحک میزند از ثبات قدم او در معرکه و انداختن خود را در میانک چه در غزای بدر
که در ابریه عظیمی گویند و اول صحرایی که مسلمانان بان جنگل شدند چون نوفل ابن خولید میداند
حضرت رسالت صلی اللہ علیه و آله آورید و فرمود که اللهم کن فی نوفل یعنی خدا شرف نوفل را ازین
بازدار و چون حضرت اورا بقتل رسانید باز فرمود اللهم کن فی نوفل یعنی ما اجاب دعوتی
و در روز احد طاقت میکشد لاسیف الا ذو الفقار لاتی الا علی و اکثر اهل سنن چون خوارزمی در
تفسیر و ابن حجر و ابن اکحید در کتب خود نقل نموده اند شعر او عرب هم بنظم در آورده اند و در روز
مصر فی نزار ناما در روز بدر بعضی از اهل خلاف اکتار نموده اند گفته اند ذو الفقار نام شمشیر عبد ابن جحش
بوده و او در روز بدر با مسلمانان جنگ کرد و کشته شد و شمشیر او بدست رسول خدا صلی اللہ علیه و آله
میشود که هنوز در دست او باشد طاقت نکند لاسیف الا ذو الفقار لاتی الا علی یعنی شمشیر
پنجر از ذو الفقار و عنایت در جهان مردی الا جواب آن است که خوارزمی در مناقب پسند خود
از جابر ابن عبد اللہ نقل کرده که در روز بدر از رسول خدا شنیدم که میفرمود که هزار ضوآن ملک
من طاقت اللہ بناوی لاسیف الا ذو الفقار نذا می کند واضح آن است که ذو الفقار را

از آسمان آمده حرب انحضرت در روز خندق با عمر و ابن عبید و دو مشهور است که چون او را
بجاک مذلت انداخت و سر او را بریده و صلوات الله علیه را فرمود که ضربت علی یوم الخندق افضل
من عبادة المفلین یعنی ضربت شمشیری که علی بر عمر زد در حرب خندق ثواب و فضیلت او
زیادتی دارد بر عبادت و بندگی پران و اد میماند در روایت دیگرالی یوم القیامه و مراد
که رسیده سعدی نزد خدیجه میانی رفت گفت یا ابا عبد الله اگر از علی چیزی نعل میگویم اهل بیته
شمارد باب علی افراط می کنند هیچ حدیثی در خاطر هست که من آنرا نقل کنم تا زبان او گویا شود
خدیجه گفت به اخذاتی که جان من در دست اوست که اگر عمل تمام هست محمد را در سر ترازد
بگذارند و عمل روز خندق علی را در سر دیگران عمل علی زیادتی خواهد کرد پس رسیده گفت اینرا
از نا که میشود خدیجه گفت چون نشنوند و حال آنکه من و عمر دانی بگرد و جمیع اصحاب پیوسته صلعم
حاضر بودیم که عمر و مبارز طلبید همه بریزند با فلندند و قدرت جواب نداشتیم بغیر از آنکه در بر
اورفت و او را بدو رخ فرستاد و الله که عمل او زیاد است بر عمل اصحاب پیوسته تا در قیامه
و عمر و ابن عبید و در حرب با همسوار سوار بر بر میگرددند که زیاد تر بود از خلیفه مانی نقل
میکند که گفت من در راه شام با عمر و رفیق بودم و تجارت میرفتم و بعضی از منازل هزار نفر
در آن بر ما نهادند و ما جمع کثیری بودیم همه که بچشم و دست از مال و جان برداشته بودیم
ناگاه عمر دوید و شتر سوار شد و از سر دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر آن جماعت خنجر
و جمعی را کشت و باقی را اگر زیاد قافله سلامت گذاشتند گویند شتر خوانده را
عمر خان شمشیری زد که از گویان او که کشت و دستهای او را قلم زد و بجای کشت
و از جمله شجاعت و جان فشانیهای آن حضرت است که در لیل الفار در فرارش رسول مختار
خوانده و آن شبی بود که جمیع صنایع عرب و بزرگان قریش و همه قبایل عازم بر قتل
حضرت رسول شدند و خدا بیخالی شمشیر از کفایت کرده با جریش و میکانیل مهابت بخند
که بنشیند علی چگونه جان خود را فدای رسول من کرد اندو چیرش بالای سر حضرت استباد

و میکامل در پانزدهم ماهی او و حضرت رسالت صلعم چون متوجه بخارنور شد ابو بکر خود را رسانید
 آنحضرت را بخار برد و اهل تسنن بردن ابا بکر را بخار از جمله فضایل بزرگ او میدهند
 و محمد بن حریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده است که ابا بکر بخدمت علی علیه السلام آمد و از حال
 رسول خبر گرفت علی فرمود که اگر ما اداری هست خود را برسان که متوجه بخار نور شد
 و ابو بکر سرعت راهی شد چون شب تاریک بود حضرت رسول صلعم از دیدن او گمان کرد
 که مگر یکی از کفار است خواست که شد ترزاه رد و بغیضش بار شد بخت ماهی مبارکش بسنگی آمد
 بشکافت و خون بسیار رفت و ابو بکر با و رسیده از خوف آنکه اخبارش کند سهرایش را صبحی
 بشنی گفته است بینه لسان من لا یملای یعنی گاه است که بعضی درت صحبت با کسی که ظالم است
 نیست اتفاق می افتد تا وقت صبح در غار رسیدند یکی از ابا بکر گفته است که اول دم صفا من
 رسول الله بعد البهجة جنابه الی بکره ابو القاسم صبح علی در کتاب نور و بران از محمد ابن اسحق
 روایت کرده است که گفت رفتم عمه بگذارم جمعی از اصحاب رسول خدا را دیدم که با هم گفتگو میکردند
 از اینکه کی حسان ابن ثابت بود که این عبارت را بگوش خود از زبان او شنیدم قام رسول الله
 علی فقام فراه و خشی من ابن ابی قحافة ان یدلیم فافذه معوضی الی الفارغ یعنی امر که در رسول صلعم
 علی را که بجای او بخوابد و در سیدان سپر ابو قحافة که مباد ایشان در او را بکنار و بگوید که محمد
 بجا رفت هر همیشه بر دو متوجه شد و آنچه در غار کرد از پی تابی و کبر و بهانه ظاهر است و دیگر
 از شجاعت آنحضرت آنکه چنانکه ضربتی بر چپش می زد که از شک مرگ او بدر رفت و برین
 رسید جبرئیل را فرمان رسید که شهنش بر دم تیغ او بدد که مباد اضربت کا دماهی را بدد
 از آن ضربت جبرئیل برانور آمد از تعجب سهر بالا کرده و گفت سبحان الله دیدم که میکائیل برین
 او را دارد که اگر میکائیل گاه نمیداشت معلوم بود که ذوالفقار تا کجا میرفت و آنچه در جنگ خضر
 کرده است محقول الوالالباب از آن در تعجب اند درمی که چهل مرد از شجاعان می شنیدند و میکائیل
 گویند بوزن سی و هشتاد وزن بود و قدر من مشخص نیست و بدو بخت مبارک حلقه در آنکست

و کند آن در را و چهل زرع از پشت سر با نظر خندق از جهت و همفا و نفر از زبردستان
مثل عمرو و خالد و ولید و غیره آمدند که آنرا حرکت دهند شوند و در آن جنگ هر سه خلیفه
سر دارند و خالد و ولید و معاویه مقابله کردند در جنگ و بنا برده بر کشیدند و حضرت امیر
در کارزار بدر و احد کرد و عترة عالیان است که از زبردستان عرب و کردستان و
و اقوام و غیره خود را چه قدر گشتند و قتل بدر متفق علیه خاصه و عام است که از زبردستان
قریش و شجاعان عرب در بدر کسی شوش کس را گشته که بر یک رتم وقت بوده اند
و ولید بن عتبیه بن ربه خالوی معاویه و عاص بن سعید بن عاص ابن امیه و طحیة ابن عدی
ابن نوفل سر در ضلالت و نوفل ابن خویلد ابن امیه که از شیاطین قریش بود و او را طلحه
ابن عبید الله گرفت و بر هم بست و بانی بکر سر در ضلالت ابن الاسود و حرث ابن ذمعه
نضر ابن حارث ابن کله ابن عبد الدار و عمیر بن عثمان ابن کعب ابن تمیم بن طلحة ابن سعید
و عثمان و مالک پسران عبید الله برادر طلحه و مسعود ابن امیه ابن مغیره و قیس بن فاکمه بود
و مغیره و خنیفه و ابوقیس ابن ولید ابن مغیره و جنظله ابن ابی سفیان برادر معاویه و عمر ابن محروم و ابوالمنذر
ابن قاع و منسج الحجاج البقیعی و عاص ابن عنبه و علقمة ابن کلد و ابوالعاص ابن قیس ابن
عدی و معاویه ابن مغیره ابن ابی العاص و لودان ابن مغیره و عبید الله ابن ابی المنذر ابن
مغیره و حاجب ابن سایب ابن عویم و عوسس ابن مغیره ابن لودان و زید ابن عیص
و عاصم ابن ابی عوف و سعد ابن وهب حلیف بنی عامر و معاویه ابن عامر ابن عبید القیس
و عبد الله ابن جمیل و سایب ابن مالک ابو احکم ابن انیس که ابو جهل است و هشام ابن
امیه و اس الجهمی عدو قتل احد طلحه ابن ابی طلحة ابن عبید الغری و عبد الله ابن جمیل
ابو احکم ابن انیس و ابوصباح ابن عبد الغری و ابوامیه ابن مغیره و اباسعد طلحه و صواب
جندی مولوی بنی عبد الدار و غیره و آنچه در حمل و صفین و نهروان با ناکشید و مار قین و سلطان
کرد پوشیده نیست و در برابر علم استیاطین و زبردستان عفاریت و شجاعان امیران

خلق بسیاری را کشت چون رعدا بن مرزبان و کعب بن میمون و قوحاس و سراج
 و طیفور و امیر جو اسنکر و طیفور و عفریت پس لار و عمر و ابن خلیل ابن قیس ابن ابلهس
 که از نقیه قوم عاد بود و طالیف بسیار از جن چون مسعودی و بنی ملح و بنی رشید و بنی
 بیگل را مسلمان کرد و ایمان آوردند عطف ابن شراح و عجاج ابن جلاجل ابن ابی العصب
 ابن سعد ابن متع ابن علق ابن دهل ابن صعب که او نیز از بقیه قوم عاد بود که ایمان آورد
 با قبله خود و آن حضرت شاد و روز عبد الرحمن را پادشاه کرد و در بیت صحیح انحضرت در
 مسایل پرسید نام ابن سیم ابن لاقیس ابن ابلهس ملعون که از اعظم مومنان جن بود در صین
 کشته شدن با پهل در صفر سن بود و بخدمت همه بسیار رسیده بود و دین و علوم و کتاب از همه
 ایشان آموخته بود و بخدمت حضرت رسالت آمده بود و تعلیم قرآن از امیر المومنین گرفته بود
 و در شب لینه احرار در خدمت انحضرت با شکر معادیه جهاد کرده است شهادت انحضرت او را
 با مات و در ایت جن مقرر کرد و این سلم است نزد مخالف و مؤلف که بنای اسلام و انشا و بی
 ایمان و اظهار کلمتین شما دین انضرب ذوالفقار حیدر کرار غیر فرار علی عالیقدر بعد از قطب
 البحار است از ابو بکر انباری مرویست که او در کتاب خود آورده که روزی خلیفه ثانی در مسجد
 که جمعی بر او گرد آمده حرف علی میان آمد یکی از آن میان بخوش آمد گفت هیچ در مورد است
 و معجب عم او را منع کرد و گفت علی را کسی باین صفتها نسبت نکرده و الله که اگر شمشیر او نبود
 نمود اسلام استحکام عیافت او حاکم ترین است در دین سبقت او است و صاحب
 شرف و بزرگی در داکت چون انشخص اسیف را از عمر شنب گفت پس چرا او را مقدم
 گذاشتید گفت یکی بجهت کلمی سن و دیگری آنکه بنی عبد المطلب را دوست میداشت دیگر آنکه آن حضرت
 سابق بود در اسلام از حواجر و انصار هفت سال بر او بی سال پیش از آنکه اسلام
 انحضرت نماز میکرد و در این مراتب نیز خلاصه نیست میان است و دیگر
 مرتبه بود که چون جایزه روز جهنت یافت و مردان ابن حکم و عبد المطلب ابن مردان

که کلمت

آنحضرت اور ابوالاکش اربعه کشته بود عبد الله بن مسعود را عادی که اسیر کرد شبانه از موضعه
 فرمود چون بر سر رخسار حضرت متکلن کردید بر جماعتی که بجز و غلبه کردند و حق خلافت دیرا
 گرفته بودند جزای عمل ایشان از انداد و بعد از آنکه غالب شد و فدک بدست او آمد متصرف شد
 و خارج و باقرین آنحضرت را علانیه لعنت کردند و دشنام میدادند بجهت بر نیاید و در منزل میگذشتند
 و اصلا از سخنان ایشان تغیر در احوال او بهم نرسید و زهد آنحضرت بمرتبه بود که سواد
 طلاق داد و از عمر ابن عباس العزیز مر و نسبت که گفت ما علمان احدی کان فی هذه الايام بعد
 النبوی از پدر من علی ابن ابطال یعنی بمنذ انم و نمی شناسم در این است بعد از رسول الله که
 که زاهد تر باشد از علی ابن ابطال و مشهور است که شخصی سوید این غله نام که بر حدت
 امیرالمومنین آمده بود دیده که گاه از دوغ شتر که تغییر در طعم و بوی آن بگرسیده بار
 جوی که از آن زمانه چمن بود و پوششهای او بر روی نان ظاهر بود خشک شده نزد آن
 و بجزمت تمام از ازمی شکند و بان دوغ شادل بنیاید سوید که بدیدم مرا تکلیف بود و کرم زده
 فرمود که از رسول خدا شنیدم که گفت اگر کسی بطعامی میل داشته باشد دروزه او را
 از خوردن باز دارد و مانع آید بر حق تعالی لازم است که او را از شراب و طعام همیشه بگرداند
 و پاشا ماند پس بجز آن حضرت فضا نام که آنجا حاضر بود کضم ای فضا از خدا بخرسی که این
 آرد را پاک نموده و بخاند و سبوس او را جدا نموده و نان بچنه گفت پر و ما درم فدای او
 او را امر کرده که با آن سخا که نان به پریم و از پاک کردن نمی فرموده و در حدیث دیگر از
 که هرگز از نان جو سه روز نمی در پی سیر نکند تا بجا او رحمت از زدی بیوست و علی قوسه
 در شرح تجرید از عبد الله ابن رافع روایت کرده که روزی بخدمت آن حضرت رفتم
 دیدم که در وقت نهار که سیر مبر حاضر کردند در آنجا آرد جو بود میان اظهار نمودند قسم
 یا امیرالمومنین چرا یکدیگر را سیر مبر حاضر کرده اید فرمود که حسین مبرم از فرط محنتی
 که بمن وارد روغن یا شیر نمی داخل کنند باین سبب مبر مکنم و لغیش ارفیف خراب بود

و جامه را کاهی پوست و کاهی برف خرابه میزد و جامه را بچار در هم میزد کی را به غیر میداد
 و دیگری را خود می پوشید و اگر حیانا استن جامه در از بود از دست بکار قیامت از اجده میزد
 و می گفت این زیادتی بخار دیگر می آید و اگر روزی که بت قرآن میفرموده از اجرت قریب
 به هزار بنده آزاد کرده و آنچه به تقش سے آمد بمسختن دهیت ام و پوره زنان میداد و اگر ایام
 نفس مبارک خود را اچری می ساخت و آب می کشیدند از دلوانی بزرگ و اجرت از آن میگرفت
 و بقره میداد و دست مبارک او را بسیار می پل داری و آب کشیدن منته کرده بود و مجروح
 بر که از طعام سیر بخورده و در مدت عمر دو نان خورشش با هم بخورد مقلست که روزی در ایام خلافت
 مردی طبق صوای خرما از برای آن حضرت بیدار آورد آنحضرت از خوردن آن با کرد و فرمود من
 امیرالمومنینم دهن خود را با این آلوده میکنم و حال آنکه میدانم جمیع در هم سیلک من از این چار می شام
 خا پیده اند و پشام میخوانند این از مردوت دورست و من بخورم از این حلو او همیشه بکفش میزدند
 پیوشید عبد الله عباس کو بد روزی داخل شدم بخدمت آنحضرت و او گفتش خود را بنده میزد من
 ای سپه عباس بخند می از دگشتم یا امیرالمومنین ایس منته بر دی زده ای من خجالت میکنم که شما
 این را در پامی کنید فرمود ای سپه عباس والله که این کفش را نمیدهم بر این اما را کی گشتم در
 و عیقت و شما من داده ای دیگر می بی به آن خورسندم که در این شغلی که هستم بخوی کم که حق را
 از باطل جدا کنم و داد مظلومی از ظلم سبتم و در عمر خود خشتی در بالای خشتی ننهاد و آجری در
 بالای آجری نگذاشت و عقیل برادران حضرت تا بسوگ زهر و شاعت آنحضرت را بنیاد
 زیرا که حضرت روزی در آن جره برای او معترساحت او پان ساحت و ختم کرده نزد
 سعاده رفت بشام مدتی در اینجا بود عاقبت بشیمان شده گریست بنزد آن حضرت آمد
 و حضرت جمیع مفاصل او را هضم کرد و خونهای که از طعامهای معاویه در عروق او جمع شده بود
 کشید و هرگز چیزی از برای خود و مجال ننهاد و خرابین و پت المال را تصرف نکرد و خراج
 زباده از عبا کثرت و کبالی و راه داری و معاوضاری و غیره ممتما که بعد از عمر و قبل از او

احداث کرده بود و در طرف کرد در رسم و طریقه و سلاطین را بر انداخت و بی عی در دین و ملک
 احداث نکرد و مال کسی را بزرگ گرفت و خانه کسی را تالان نکرد و محال بود در مثل عرصه کرد
 و کسی را بناحق نکشت و حاجب و دربان ندانست مثل معویه و تشبهه که بر چهاران نمود و هر
 در هر وقت رجوع باد و پشت حتی اطفال و پاره زنان پمانعی به خدمت او می آمدند همیشه
 لباسهای خوش و پشمی درشت و شال می پوشید و لباس ملوک و فرعونیه می پوشید تمیز
 عجب دارم از اهل تنس که میگویند را فضیلت مدعی آنند که ذوالفقار از آسمان آمده در آسمان
 که این بچا شد نام میگویند در روز که ابو بکر شال پوشید تا که در آسمانها شال پوشیدند تا
 در جانی که پشم با شرا همین نیز پها شد و طعام آنحضرت نان خالی بود پنهان خویش بایان
 و سر که با ملک درشت و گاهی فرما شادول میفرمود و گاهی لشر و دغ منها الکفا میفرمود و گوشت
 گاه گاهی بود و بلا و محنت او زیاد از او صیسیای مغزبان بود و آنچه عرب با او لاد او کرده
 معلوم است که بر پنجکس از بنی آدم این قسم ستم واقع نشده شعر جن و بسن و هم ملک
 اهل قاف جمله در نذر کالش اعتراف علم آنحضرت ثابت است نزد خاصه و عامه و همه
 فرق مسلمان و جمهور است بلکه نزد اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ ثقه و جمیع صحابه و تابعین
 که آنحضرت بعد از رسول اعلم بود از همه خلایق و این ابی اکتید در اول سمرخ پنج البلاغ
 میگوید جمیع علوم با آنحضرت منتهی میشود چه شعر که اهل توحید و عدل و فکر و در باب نظر اند
 و همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند تا که اصل این عطا اند و او شاکر بود و نامت و ابونعم
 محمد حنیف و او از نذر بزرگوار یاد گرفته اما اشعریه با ابو الحسن اشعری میسرند او شاکر بود و ابونعم
 جیاست و او یکی از معرکبان است و معلم معتزله آنحضرت و اما امیر دزیریه خود ظاهر است
 که عثمان بن حضرت امیر میسر و اصحاب ابو حنیف و احمد ابن حنبل از شافعی انتم با حنیف
 بر میگرد و ابو حنیف از نام سخی ناطق جعفر ابن محمد صادق و هم آن حضرت بان جناب منتهی است
 و از صحابه از ابن عباس فقیه تر نمود و انهم شاکر در آنحضرت بود و علم تفسیر قران را هم از راه

شافعی از صحابه است
 شافعی از صحابه است

که بر دندبان عباس برسد داد از حضرت المومنین شنیده بود و کسی با بن عباس گفت که
 نسبت علم تو با پسر من یعنی علی در چه مرتبه است در جواب گفت همچون نسبت قطره ببحر محیط
 و علم حضرت و عظمت خود فاطمه است که منقبض آنحضرت است بر شش و با برزند بطامی در سری
 قسطی و معروف کرنی و سفیان ثوری و حسن بصری برمشا گردان و خادمان او و سایر بزرگان
 بوده اند و حضرت صفیان تا امر در هر طایفه و صاحب خاشاکی و پسر و مرشدی که بود و کما
 میرسد و علم و غریبه همه علم متفق اند و مبدء اندک از آنها او است و ابوالاسود و علی بن ابراهیم
 آنست که آنحضرت با او فرموده که تدوین بخوانمضمون کن و آن از آن حضرت جمعی شنیده که کل
 فاعل مرفوع و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرد در و تفصیل آید و در زیاد شده و اما
 علم کلام همه از دست و اما قرآن و سایر کتب بنام روایات آن مفروده بوده مثل انجور را
 چنین میوشد ال ح م و اما قرآن حضرت مرکب گردانید و از ابن عباس روایت که گشتی
 در خدمت آنحضرت بودم از اول شب تا طلوع صبح در باب اسم الله سخن میفرمود تمام نشد در علم
 فصاحت و بلاغت جمیع فصحا و بلغاء کلام او را سخت کلام خالق و فوق کلام مخلوق میدانند
 و خطا کوفی آن حضرت تعلیم ابن مغلا است و با قوت مستقیم نمود و بجانح که الحال در میان
 مسلمانان مشهور است فرار داد و در صحیح مسلم مسطور است که فرمود سلونی عن طرف السماء
 فانی اعرف بها من طرف الارض یعنی سگوا لکینه زمین را بهما و کوجای آسمان را بدستی آسمانها
 و اما تریم از راههای زمین و بحقیقت از فرقه ناجرا ما میره و اکثری از مسلمانان است که آنحضرت
 اعلم و افضل بود از آدم و با پل شریف و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل
 و اسحق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و مارون و یوشع ابن و کالوب ابن یوشا و غیر
 و ذوالکفل و الیخ ابن خنوب و ارمیاد و انیال و غریب و ایوب و خضر بن منی و شیبا
 و اشوتیل و بنیاد اسمعیل صادق الوعد و خضر و ایاس و دود و سلیمان و ذکریا و یحیی و قورخ
 و منی و عیسی و صفوان و شمعون و لقمان و حقیق و خالد و حنظله و حمیس و ذوالقرنین و سایر بزرگان

عظام و در ابراهیم و آدم بعضی بوهف کرده اند برای مرتبه ابوت و هم چنین اعلم بود از
 پیغمبران عجم مثل جی افرام و جاماسب صاحب کتاب کوسب و مرآة صاحب کتاب
 و سائر و از دین ذریف و از دهنشک و شتابی کلبو و یاسان و سولان و ازنی
 و رکیال و سفینا که نصاری و عجم پشانی میداند و قناس و شامول و شموئیل و بر صیبا
 و یحیی و صبی و سپسنا و میجا و یول و زغیرا و حوقوق و نادی که پیوسته میداند از امان
 اهل اسلام اسامی ایشان غیر مشهور است و اعلم بود از همه اوصیای پیغمبران و اقباء
 نبی اسرائیل و هو ایزد امیران و از جمیع مستکین و مقلدان و علمای یونانیان و دانیان
 و دانیان جهان از قبلی درومی و حلوانی و ماقدهانی و عجمی و شامی و عربی و یونانی و هندی
 و خواه بر باطل و خواه بر حق و اعلم بود از اصف برخیا و اسلون و ارسطاطالین و فیلسوف
 ماقدهانی و فیثاغورث و بطلمیوس بن باجور و پلینوس و افلاکون و درانیوس و بقراط زاهد
 و سقراط و بقراطیس و سیرخ حکیم مری و استان سام و طابیس عطی و انکلس عطی و کید
 و ذی بقراطیس و جالینوس و سیاق و پلینوس صاحب کتاب اما سطر که محطی مسکین
 و ابو ذر جهم و دهر هندی و پرس و اسلیقوس و ذلوجانس کلبی و بانلیوس و کسینا
 ابو علی فارابی و علم آینده و حال تار و زخمیت با او بود و علم قضایا و بلا و منایا و اجال انداز
 و اعمال خلائق و احکام نعمت برکت از اتم سابقه و علم ملکوت آسمانها و زمینها و امانت
 العرش و امانت الثری و علم حیات و حیات خلائق و علم خدا شناسی و مبدء و معاد
 و احوالات برزخ و بهشتیان و دوزخیان و سعید و شقی و علم حکمت و هندسه و ریاضی
 و بیات و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و زمین و عدد در یک سیاهان
 و قطرات باران و کین و وزن و مثقال آب در باها و صحرا و کوهها و معادن و کوهها
 و غراب و اباد و انجیب و عدد اقصاب و بلاد معموره و مظهره و دنیا طولا و عرضها
 و شمالا و شرقا و غربا و تحتها و فوقها و علم اصول دین و فروع دین و معانی و بیان نظام

دانش طایفه اهل عرب

در ترجمه و تفسیر بطون قرآن و علم مصحف و توریة در فروع و بچل آسمانی و احکام آن و علم هفت
 و بلاغت در مل و جمیع و سیمیا و علوم غریبه و طلی الارض و طلی اللسان و طلی السبعه و بصیرة و اعداد
 و ظلمات و هیماکل و تمایل و مناظر و سحر و افسون و نیزک و علم صفت و صنعت و لغا
 و عاقبت و مستقبل احوال و خبر بعضی جامع خراجه و خافیه و مصنف فاطمه و احکام شرایع
 و کتابها و صحفهای آسمان همه نرزا و بود و علم قرآن و معانی آن که با مقرر قراءت و التالیف
 و اعراب و غوامض کلمات و حل معانی و جهات آن و تفسیر بطون آن و سبب نزول آن و اخبار
 و قصص و آثار و حدود و احکام و حلال و حرام و فروع و اصول و معقول و منقول و مسموع و موعود
 و وعید و امر و نهی و مثل و تمثیل و ترغیب و ترهیب و بشارت و انداز
 و ناسخ و منسوخ و مفضل و رجا و خوف و مطلق و مفید خاص و عام از امید نیت علم شامش برکت
 و کافر و منافق و فاسق و فاجر و عیبار و طرار و صالح و طالح و اهل اعراب و باوادی با او بود
 و علم صرف و نحو و تجرید و حدیث و سنت و تفسیر روایا و فرست و کیاست و قیاض و فقه
 و حدود و قصاص و دیات و سیاست و سجاج و جراحات و ارش و طلاق و کناخ
 تمام میدانست و علم زبرد و سلوک و تصوف و درویشی و او را در تعقیب و تعویب و مجاہد
 خاصه جفا و نفس و تنذیب اخلاق و ریاضت همه با او بود و اینها کلا از فضیلت ناشای
 الهی بود که با حضرت عطا فرموده و الاکت فضل اللہ یؤتی من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و محکم
 از بنی آدم را بعد از وفات حضرت رسول اکرم این همه بزرگوار می و جاه و جلال مینت
 و در آنچه کفیم محکم از امت خلافتی بد نشسته اند و آنحضرت مهارت تمام داشت در حکام
 قضایا و سوانح و حوادث و مسایل بدیده و از آنچه در دسترسد را پان عینا در اول سلسله دنیا
 در کاپه نیز میگوید و شرح آن نیت که زنی بخندمت آنحضرت آمد در وقتی که پای مبارک
 در رکاب میگذشت و گفت یا امیر المؤمنین بدستی که برادر من فوت شده و ششدر شرفتی
 از و مانده از ارث او یک کسرتنی من داده اند پس باید دادم استانی فور حضرت

فرمود که از برادر تو دو دختر مانده است ازین گفت بی پس فرمود که مادر برادرت مانده
 زن گفت بی حضرت فرمود رسد دو دختر و ثلث مان است که چهار صد شتر فی است
 و رسد مادر او سدس مال اوست که صد شتر قیمت پس فرمود که زوجه برادرت مانده است
 گفت بی فرمود رسد زوجه ثلث است که هفتاد و پنج شتر قیمت پس فرمود که دو از زوجه برادر تو
 هست گفت بی حضرت فرمود که رسد هر یک از برادران دو شتر قیمت و رسد تو پنجاه
 حق خود را فریاد کرد و بر عورت برشته آن جناب سوار شد و دویم غیره میگویند که حضرت در منزل
 کوفه بود مردی بر با ایستاده گفت یا امیرالمؤمنین بلستی که دادا من مرده است و رسد
 دختر من از شتر و کات شوهرش است تسع به او داده اند پس سوال میکنم از تو ایضا فرما
 حضرت فرمود که پدر ما در دو دختر از ما و تو مانده است گفت بی فرمود که ایضا تسع است
 پس سوال بطلب ارشاد کن مؤلف گوید که این دو مسئله اگر در بر بدید ایجا فرمودند
 لکن محمول بقیه است و تقسیم این دو میراث بطریق سینان است که شرح قاضی در کوفه
 کرده بود و آن حضرت اورا مغزول نمود از قضا بقتاد و خود از مغزول او گذشت تا بل
 کوفه با جماع و هجوم عام آمدند و گفتند و اعزاء ما شرح را میخواهیم که قاضی باشد زیرا که اورا عمر
 منصوب کرده دعول و نصب را او قرار داده است ما سنت اورا بر هم نمیزنیم ^{دیش} حضرت
 که فتنه برایش بود باز تعیین فرمود دیگران حضرت لغات بی آدم را از هند و شام در دم
 و فرس و فنک و عجم و حبش و ترک و دیم و زنک در دستار امید سنت مرویست که در
 شهر با نوبت یزدجرد شهربار را با ساری عجم آوردند بینه در خلافت عمراد شهر با نور ^{مطلبند}
 و یکت صحابه را بر روی کرسی می نشاند و شهر با نور اعرض میکرد که هر کس را خواهد آورد
 غنیمت صحابه بگذارد و شهر با نور این را منافی عصمت خود دانست که اورا ^{مطلبند} بطلب سیده اند
 مردم را بر عرض میکنند بخت جوحی خسرو پرویز را که جدا بود نفرین کرد که چنانچه
 پیغمبر را پاره کرد و مسلمانان شدی که سب بندگی ما شد و ما را ذلیل کردی و مضمون کلام

او این بود که قاضی باره که در او به بندی کفش یعنی روی پر دیز سیاه شود که نامش
 پاره کرد و من به بنده کی افتادم عمر قیاس کرد او را دشنام داد گفت او را بزمن جناب
 امیرالمومنین فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نفرین بچو کرد پس غضب خود را فرود
 حضرت بلغت پیوسته که چه نام داری گفت شاه زمان حضرت فرمود بل سمیت شهر باو
 و او را عقده نام حسین فرمود دیگر شیخ بزرگوار عبد الله قطب الدین را وندی در کتاب
 خراج و جراح نقل میکند از عبد الله بن مسعود که مردی از اهل اصفهان بخدمت امیرالمومنین
 آمد بعد از اتفاقاتی که حضرت فرمود که اهل اصفهان را هیچ خصلت نماند سخاوت عیاش
 امانت و غیرت و دوستی اهل بیت گفت یا امیرالمومنین زیاده ازین نفر ما میدان حضرت
 بزبان او فرمود که اردت این دس یعنی امروز این بس است ترا و طایفه زط که مینویسند
 بهشتان در لبره آمدند و بزبان هندی بعد از مکالمات بسیار فرمودیشی کنسای یعنی جنین
 که شما میگوئید من بنده ضایم و احادیث که لغات متفرقه تکلم کرد بسیار است و خلفای مذکور
 در عمالک و در طها پناه با حضرت پر دند و مشکلات مسایل بسیار حاصل میفرمود تا آنکه عمر هفتاد
 مرتبه گفت لولا علی لکنک عمر چون بیان بمذوق اول طول دارد یک استوال الکشافینا بدردی
 سه نفر آمدند نزد عمر گفتند ما سه نفر شریکیم و هفتاد شتر خریده ایم یکمیز نصف شتر را پر دند و یکم
 و دیگری سدس و حال آنکه میخواستیم همه یکدیگر شتر پاره شود و تو حکم کن میان ما
 عمر چون این سخن را بشنید در جواب عاقر ما ندی حضرت نگاه کرد و آنها هم شرح اینها پس رجوع
 بخدمت جناب امیرالمومنین آمده گفت یا ابا الحسن نفر ما دم برس و حل این مسئله کن پس گفت
 حال شد فرمودند این سه نفر است فی الحال شتر می از قیمت المال آورده اند و داخل آن شتران کرد
 و سدس آن شتران سه نفر بود یک شتر یک داد پانزده نفر ما ندی شتر ان پنج نفر بود یک
 شتر یک داد ده نفر شتر ما ندی نصف هجده نفر نه نفر بود یک شتر یک داد و یکی ما ندی
 بیت المال فرستاد و بر حضرت گفت با علی روزی که در میان ما باشی مباد که بتوزنی کنم

ان حضرت بر همه مسلمان و شیعیان ظاهر است که سابق بود در اسام از جمله و انصار و خدای را
 بحال حضور و حضور عبادت می نمود و هرگز برای طمع نبشت و خوف جهنم عبادت نکرد بلکه خالصا
 لوجه الله بود و هیچ از واجبات خدا نبرد و اگر روزی باروزه و سحابه تجدد بود در وقت
 که پای مبارک در کباب میکشید تا سوار میشد یک ختم قرآن میکرد چون متوجه نماز میشد
 از خوف و خشیت الهی از خود خبر نمیداد و مستوست که روزی در غزوه خندق تیری برای مبارکش آمد
 پیکان در استخوان نشست جراح شونت او را شوان است پروان آورد و بجزرت رسالت عرض
 کردند فرمود که چون نماز می سید او را پروان آوردند بر کمر نماز تجدد و سایر بوفل را از کمر نکرد
 که از وقت شود عادت کرد که در لیله آخر حضرت سوار بغل شهباب بود و در زره پوشیده بود و من
 در عقب سوار حضرت سوار بودم و پیشتر دم که با لصد و شتاب و پنج کتیر می گشت و بهر یک که ذوق
 بکار پرورد در نفرز می گشت و هزار رکعت نماز میکرد یعنی نماز مغربری خود را و بر آن حضرت شی
 داخل نشد که حق الله و حق الناس را از خمس و زکوة و سایر حقوق در ذمه او باشد که او را هم
 باشد خصایص و خوارق عادت و کشف کرامات او از خود و هر دو نسبت و مناقب و فیضات
 از حد حساب افزون و هر صفتی و خوارق عادت که با حضرت رسالت بود با او بود و اسباب
 و اثاره رسول خدا از عامه و اکثر در داورزه داد و تا زیاده و بطن و ناقه غضبنا و اسباب
 ذوابح و بغله و شهباب و حمرا حضرت که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و قرآن و صحیفه
 آسمانی و هفتاد و دو اسم عظیم با همه علوم حضرت با او بود و اضا فر بر اینها نیز عطا فرمود
 غسی آدم و تر که نبشت و مجموع بود و صحیفه ای نبشت و سفر آدم و بد و بیضا و آیات و معجزاتی
 و سنگ آن حضرت و الواح لوزی و اکثر و تاج سلیمان و تابوت سینه و صندوق و
 درزه داود و پراهن ابراهیم و گمان اسمعیل و مصحف و توره و زبور و انجیل و کتابهای آسمان و دیگر
 سخن داود میراث جمیع اینها حضرت بوسف و تر از و کلب شعیبه صفات حمیده آنحضرت است
 که هرگز تیر نیز سید و سجده بت کرده و عامر بر این اتفاق دارند بلکه همه فرق مسلمانان در این وجه است

که اهل تسنن در تعریف آن حضرت میگویند که الله وجه هر جا که نام آن حضرت می نویسد یا مذکور
 میشود و آنچه در جا بهیت اگر باران پخته کرده بودند او نکرده و متصف بوده بسجادت و کرم دین وجود
 و عطا بخشش و انعام در جنت و مروت و انصاف و عفت و شجاعت و ادب و مهربان و شست
 و تقوی و دین و زهد و صلاح و سداد و حیا و عدالت و اعانت و دیانت و راستی و وفا و غن
 و وقار و سکنند و شان و بزرگی و همواری و نرمی و خوش خلقی و داد و درسی و حلم و بردباری
 و شفقت و رعیت پروری و حسن و خلق و معایت و جلالت و ایثار کردن و مویشت
 با فقر و اخلاق ذمیر خاصه و عام دشمن نفل کرده اند که او متصف بوده بآن صفات بوده
 باشد از اول عمر تا آخر آنقدر وحدت و کینه و دشنام دادن و بازی کردن و خنده قهقهه و نغز زدن
 و بر جستن و عداوت و بیظنت و شرارت و قسادت قلب و کذب و دروغ گفتن و مبهتان زدن و غیبت
 و ترس و جبن و بدولی و از دشمنی که بخیلی و دردی و خیانت و سوگند دروغ و صر و طعنه زدن کردن
 و خوردن بر باد کوشش و خوک و غل و غش و فریب دادن مردمان و اعظام و لواط و قمار و کسب و
 و نواحق سازنا و خوانندگی و خوردن کسراب و دست بازی کردن و بکل و اسراف و تیز
 و عجب و ریا و سمعت و شک و تفاق و ریب و شفاق و کفر و احماد و مردم آزاری و شمش
 و عیب جوئی و منفرد و فتنه انگیزی و سفاک و پر حرم و خاصه و ظلم و غدار و شر بر و چشم
 و کج خلقی و بد طبیعت و کراهت و در رعیت آزار بنود و صلوات الله علیه و اعطاه اولاده المصطفی علیهم السلام
 و دیگر کمالات آن حضرت است که ساد جبرئیل است و اکثر ملائکه عظام بفرمان او بوده اند
 و سلطان الحکمی خواجه نصیر الدین محمد الطوسی ره در کتاب شان الکرام فرموده که در
 جبرئیل آن حضرت را دیدم برخواست و مشربایط تعظیم بجا آورد پس حضرت رسالت ساد
 فرمودند یا جبرئیل تو را برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون تخم که او را بر من حق تعظیم
 برسد که چگونه تعظیم تو فرموده گفت در وقتی که خالق چون مرا خلق کرد از من پرسید
 که تو کیستی و من گفتم و نام تو چه نام من چیست من در جواب متعجب و ساکت بودم مدتی در مقام

در تفسیر این حدیث

تیر که این جوان حاضر شد در عالم نور و مرالیم نمود گفت بو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل
 و من بنده ذلیل و نام من جبرئیل لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس از او پرسیدند
 که مدت عمر تو چند باشد گفت یارسول الله ستاره هست که هر سی سال یکبار طلوع میشود
 من اورا سی هزار بار دیده ام و از غرایب حالات آنحضرت مرویست که حضرت رسالت
 فرمود که روزی در مسجد نشسته بودیم که مردی بگذشتی چون نخلی خرماد داخل مسجد شد من تعظیم
 این شخص را دیدم از اولاد آدم نباشد اصحاب کعبه شد یارسول الله بغیر از اولاد آدم کسی نشد
 فرمود بلی این یکی از آنهاست پس نزدیک آمده سلام کرد و جواب شنید پس رسول خدا
 فرمود تو کیستی گفت یارسول الله نام این نوح بن نوح است این لقب این ایسم فرمود میان تو
 و میان ایس دو واسطه است گفت بلی در زمانیکه با پل ابن آدم برادر خود قایل افتاد
 من طفل بودم و در صرب کرده کافر داخل بودم تا اینکه در دست حضرت نوح مسلمان شدم
 و بعد از آن بخدمت بود رسیدم و با او نماز کردم و از او تعظیم نماز نمودم بعد از آن
 یاقم و بخدمت پدر تو ابراهیم رسیدم و مرا تعظیم نمود و در آنش ایس بودم و بعد
 از آن بخدمت اسمعیل و اسحق و یعقوب رسیدم و در چاه و زندان موسی یوسف بودم و بعد
 بخدمت برادرت موسی رسیدم و تو را بینه ام حرم و یوشع ابن نون و داود نبی را خدمت
 کردم و در جنگ جالوت اعانت او کردم و در صحبت اصف ابن برخیا مشغول شدم
 و برادرت عیسی را خدمت کردم و جمیع مغیران خصوصاً عیسی ترا سلام میرسانند پس آنحضرت فرمود
 که بر جمیع سپاه کسب و برادرم عیسی رحمت و برکات الهی باد ما دامیکه زمین و آسمان باشند
 و بر تو که حفظ وصیت و امانت نمودی اگر حاجتی داری بخواه نام گفت حاجت من آنستکه
 است خود را امر نماید بطاعت و فرمان برداری و صی خود نبی نماید از نماز گفت او که آن
 بلاک احم با ضیاء را در نافرمانی او صیادیدم پس آنحضرت گفت ای نام تو و صی مرا شناسی
 گفت یارسول الله چنانکه در کتب الهی خواندم و از بهسیا شنیدم اگر او را به منم خواهم حشمت

فرمود که از حضور مجلس ملاحظه نما که در این میان بست بانه پس نام بطرا با طرف و جوانی که در
گفت یا رسول الله درین مجلس منبت حضرت رسالت ام فرمود که یا سلمان غی را
طلب و از پرسید که یا نام کب و وصی آدم که بود گفت وصی او شیث و وصی شیث اشوش و شیث
قنکان و اورا محطایل و اورا اعد و اورا بنی مرسل ادریس و اورا منوش و اورا
و بعد از او در از ترین هبیا و رسل در عمر و پیش ترین هبیا در شکر و عظیم ترین محمد در
پدر تو نوح بود وصی او سام و وصی او ار محمد و افکار او غار و شالخ و اوقال
و پسران او شروع و ارغود و بنا خود و تاریخ به برتیب وصی بودند و از صلب او ابراهیم
خلیل الرحمن بوجود آمد و بعد از آن حضرت اسمعیل و قیدار و بنت و اسحق و یعقوب
و یوسف و یوشع و داود و سلیمان و اصف برتیب هبیا و او صیبا بودند تا بعضی
و یک یک را آنحضرت پرسید که وصی او بودی گفت فلان تا بانجا رسید پس فرمود نام وصی
مرا هیچ در کتاب آسمانی دیده گفت بل با کجائی که ترا برستی بر خلق فرستاده که نام تو
در توراته مینویسد و نام وصی تو ایلیاد در انجیل نام تو جمیاطا و وصی تو فار قبط است و معنی
میسید طلب طلب است و معنی جمیاطا مصطفی و معنی ایلیا صدیق اکبر و معنی فار قبط
یعنی صیب پروردگار و از نور نام تو ماح یعنی محو کننده کفر و شرک و نام وصی تو میسر است
یعنی فاروق اعظم فرمود که وصی مرا یحیی بنیاسی گفت صفت او معتدل قاسم در
و پسر سینه بزرگ چشم و سطران و بار یک ساق و عظیم البطن مولد تکبیر چون صفت
با نهار سها پیدا آنحضرت از برابر پد اشک گفت با بی انت و امی پد هبیا یا رسول الله پد
و نصیبک پدر و مادرم فدای تو باد این است بخدا وصی تو میاید ز نهار وصیت کن هر چه در
که مخالفت او نکنند و اگر نه بک خاک خواهند شد چنانچه آسمانی گذرشته ترا انجا گفت
بملاکت رسیدند فرمود که من مکرر است خود را وصیت نموده ام و آنچه هست بگو
اگر حاجت دیگری داری بخواه گفت یا رسول الله دوست دارم که از قرآن چیزی بمن

بسم

تعلیم نماید و از دین و شریعت خود و مسایل ضروریه بمن یاد دهد تا از نماز و عبادت سما
 بهره مندی یا بمسیر برخواستن و تعظیم و تکریم حضرت ولی الله را بجا آورد پس حضرت مصطفی
 علی مرتضی را فرمود که آنچه لازم است بیا دوده آنحضرت سوره فاتحه و توحید و معوذت
 و آیه الکرسی و بعضی آیات از سوره آل عمران و اعراف و انعام و بعضی از سوره بک
 کوچک با و یاد داده و از رسول الله حضرت یاقه امیر المؤمنین را گفت در کتاب دیده ام
 که سر شما اصلاح است حضرت پیش سر را با و نمود فرمود بی پس آنحضرت را نیز خود اسع کرد
 رفت و در شب بیدار گریه بجزمت آن حضرت تا صبح در خدمت او نهاد نمود و غایب شد
 اصبح ابن بنانه گوید بعد از رفتن احوال او را پرسیدم حضرت فرمود با من گشته شد و او را
 دعا فرمود و بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری مرویست که آن حضرت از آبای خود
 و از حسین ابن علی روایت نموده که در صفاد راجی آمده بگفت امیر المؤمنین سلام کرد
 گفت چهار صد سال است که در این مکان به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر حق تعالی مشغول
 و عبادت او میکنم بجزم فرمود که درین مکان طعام و شراب نیست درینجا چون زندگانی
 کرده جواب داد ای مولای من بحق آن خدائی که ابن عم ترا برستی بخلق فرستاده و ترا وحی
 کرده که هر گاه گرسنه شوم شیعیان ترا دعا کنم و هر گاه تشنه شوم دشمنان ترا نفرین کنم
 رفع گرسنگی و تشنگی من شود پس این دو بیت خواند ایها السائل عما دونه النجم العالی
 ان ما اسجرت عنده واضح الارجل خیر خلق الله من بعد البیتین العلی و به قادی البوالی
 و به نزل الغوی و دیگر عزرائیل بفرمان او قبض روح میکنند و تا حاضر نشود فرزند متولد نشود
 و ساقی جوض کوثر و قیمت بیست و دوزخ است و معرف و مؤذن اعزبت و لولای
 صود در روز قیامت در دست و مؤمن و کافر او به بیست میفرستند و خدا او را امیر مؤمنین
 نام نهاده از پیشینان پسینان کسی موسوم باین اسم نموده حتی از مقرران در گاه احد
 فرد هست تمت بر علی چون برستان نام خدا بر کسی غیر از تو اطلاق امیر المؤمنین

توضیح

توضیح

و معجزات وی از حد و حصر بیرون است از آنکه مقتول یعنی رازنده کرد و در خدمت آنحضرت بود
 تا در صفین شهید شد و بر گرد آیدن اقباب است دو مرتبه و سنگ حضرت موسی است
 که در حین بر آورده آب از جوشید تا شکر او میراب شدند و اخبار از غنمات آینه داده
 بود و احوالات یتیم نماره و در شهید هجری و قفره و ازین قسم بسیار است و مخالفین بر همه آن
 اتفاق دارند بلکه زیاده از شیعیان قائلند فضیلت آنحضرت از آیات قرآن مجید بسیار است
 که خداوند عالمیان در شان او فرستاده است و عامه اتفاق دارند که در شان آنجناب
 نازل شده و قریب سیصد آیه است اما ولیکم الله آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
 من ربک و ان لم تفعل فما بغت رساله و الله یصکت آیه مباد آیه انما انت منذر
 آیه و نفوهم انهم مشولون آیه قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی آیه آمنوا بالله و کونوا
 مع الصادقین آیه و احصوا بحسب الله آیه و من اتقا من شری نفسه آیه و کفی المؤمنین لصال
 آیه فالیوم الذین آمنوا من الکتاب یضحکون آیه ام حسب الذین اخرجوا سیتات آیه
 و السابقون السابقون آیه یا ایها الذین آمنوا عملوا الصالحات سیجعل لکم الرزق و ذل آیه
 من المؤمنین رجال صدقوا آیه ابرنا الصراط المستقیم آیه و ارجو مع الراجحین آیه الذین
 ینفقون اموالهم باللیل و النهار آیه و اسئل من ارسلنا آیه یا ایها الیحبک الله
 آیه کفی بالله شهیدا آیه هذا جنحان آیه ان الذین لایؤمنون عن الصراط
 لنا کون آیه ان من کان مؤثرا آیه و الذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون
 آیه فان الله هو مولی و جبریل آیه یوم لا یخزی الله البسی آیه اولئک هم خیر البریه
 آیه و تو اوصوا بالحق و تو اوصوا بالحق آیه فاستوی علی سواد آیه الم حسب الناس آیه
 و شاق الرسول من بعد ما تبین آیه و یوت کل ذی فضل فضلا آیه ان من اعلم اذا انزل
 الیک آیه فانقلوا بنوع من الله و فضل آیه فی سوت اذن الله آیه لا تحرموا طیبات
 ما احل الله آیه و اجعل لی لسان صدق آیه و العصر ان اللسان آیه ان الذین

سبقت لهم منا الحسنى آية ولنعرفهم في المحن القول آية من جاء الحسنة آية فاذن مؤذون
 آية في مقصد صدق آية ولما ضرب ابن مريم آية يقولون آمنا بالله وبالرسل آية
 هو الذي خلق من الماء بشرا آية وادوا الارحام بعضهم آية اليوم اطلعت لكم آية
 آية واذا نزل من السماء ماء صب على الحق آية فاما المؤمنون آية فاما المؤمنون آية فاما المؤمنون آية فاما المؤمنون آية
 آية ونادي صحاف الاعراف آية كوزغنا ما في صدورهم من غل آية اجعلتهم آية
 آية انما يريد الله ليزهد بكم عنكم الرجس آية بل اتى على الانسان آية واقام الصلوة
 وآيات الزكوة والموفون بعهدهم آية ومن يطع الله والرسول آية ليس البر ان تؤتى
 البيوت آية جزاء هم عند ربهم جنات عدن آية استغفتم ان تقدموا آية قل هذه آية
 اعوا آية فاذا كرهتموه لعلكم تتقون آية قل ما يكون لي ان ابدل ما آية اسأل سائل في اعداء
 آية اليوم ينس الذين كفروا آية ولقد صدق عليهم الميسر آية وسيعلم الذين ظلموا آية ام
 يحمدون الناس على ما آتيتهم الله من فضله آية ولقد عهدنا الى آدم آية فادحى الى عبده
 ما ادحى آية والنجم اذا هوى واحاديثه كمتفق عليه عامه سهت وجميع مسلمانان
 از همه فرقه با خلافة و خوارج بنام آن حديث الكفا فيما ينداز برای سهولت تاجت
 باشد و الله يعلم الحديث عذير خمر خمر مودت قرئت ح طابرح جنت
 ح سد الابواب ح البوت ح البرائح ح الافخار ح الفضائح ح البيع ح المواخا ح حرب
 الاربع ح فضائل ح الولا ح ريوخ الايمان في قلب ح خاف النعل ح طح كح
 ح انا و على من نور و اصدح انا مدينة العلم ح انا دار الحكمة ح انه اقرب الناس الى
 رسول الله ح استفسار عمر في امر الكلا ح الاغاش ح الرئيس ح المولى ح الاخرة ح
 النور ح السلم ح الشجر ح اللوح ح مخاطبة يا امير المؤمنين في عهد رسول الله ح بقة الرضوان
 ح المارقين ح المبالغ ح القاسطين ح الناكثين ح اثبات ح الجش ح المعارج ح خطا
 الله تعالى ح في لسان علي ح الاخراب ح ضربه عمر بن عبدود ح بريح اصبح كوتب على

تلاوة

العزیز ح الرشدیح ح العلم ح رد الشمس ح الکساح ح ان مع الح ح قتل عمارة ح
 القین ح و مقام النعم ح وصف الشیخ ح غضب ح العود ح قیم الحجة ح الذبح ح سفایة اللؤلؤ
 ح در توتک ح مواخاة الملائک ح اعلم الناس ح المنی ح نوم النوح ح بان حبت علی
 ح بان بفضح ح بان اول من امن ح فزوج عایشة و کلاب و جواب ح انه افضل الاول
 ح اول من صلی القبلة ح ایضا مخاطبة با امیر المؤمنین فی عهد رسول اللہ ح بقعة اسلامیة
 ح بقعة یا قوت ح مولود ح انه افضل الاغیاج خلافة الائمة ح المهدی من ولده ح الرضا
 ح الاغای ح المیانه ح نقض اللوکب ح رسوخ الایمان فی قلب شیخ ح انه سید المسلمین
 ح شیخه هم الفارزون ح انه لقمان مع علی ح انه افضل الاصحاب ح انه خیر البری ح علی ح شری
 ح لا یدخلون الجنة مبعث ح ولد الزنا مبعث ح الزهر فی معرکه ح یوم وفات البی و مخاطبة
 با الخلیل ح حجة یوم الثوری ح قاضی و بنی و وصی ح کسر حسنا ح تعظیم ح شریح
 یوم النور ح نام ابن بیهم ح غرہ الحی ح حبر مع الحن و در کتاب کشی مسطور است
 که جابر ابن عبد الله الضاری در ادایه عمر عصائی بدست گرفته بود و در کوحای مدینه می
 کشت و می گفت علی خیر البشر و من ابی فقد کفر معاشره الا لضا را دو اولاد که علی حبت علی
 ابن اطلب فسن ابی فلینظر الی شان امه علی امیر المؤمنین حمید بعد از حضرت پیغمبر صلعم
 از سایر مردمان بهتر است و هر کس از قبول ابن معنی ابا کند کافر است و چنانچه خطاب
 با کرده لضا را نموده می گفت جماعت الضارا اولاد و فرزندان خود را محبت امیر المؤمنین
 پرورش دهد و بزبور دوستی مزین سازند هر کدام از اولاد که از محبت آن حضرت
 سر باز زند تحقیق حال مادرش باید نمود که آن حضور از آنجا است یعنی ولد الزنا است
 و آن دیت بسیار که از خود او آرد درین باب گذشته واقعه شده که هر ازاده دشمن
 آن حضرت است و دشمنی آن حضرت علامت کفر و نفاق است و دشمن آن حضرت و مبعض
 او اگر با عمل هزار پیغمبر الهی به جنت مردد هر که آن حضرت را با اهل بیت او و شیعیان آن

دوست نذر دالته مادرش پرخانه خاله رفته و ارباب سیر اهل کرده اند که بود لطف
 عجلی که از امر او نماند ارست و غلو او بمرتبه بود در تشیع که روزی در مجلس می گفت که هر که در تشیع
 غلو نذر دلد الزمانست و پسرش با مصاحبان خود می گفت که من در تشیع غلو نذر
 چون این حرف با در رسید گفت البته اگر راست میگوید منکه مادر او را هر چندم استبراه کرده ام
 و با او مباشرت کردم هر امر از کی او از آن است فردا امام حق کسی داند علی را که اندر او
 داند خطا نیست و فاجران پنج و تو را نیان و هر امر از کان ما در آن نذر ما وجود یک خود را
 از سن بیان روم و هند و عرب بهتر میداند و تقریر جناب امام حسین میدارند و در ایام
 عاشورا تیرا بریند و این زیاد عمر سعد میگوید بغض ایشان با امیر المومنین نسبت بسیار
 بیشتر است و تقصیر ایشان شدیدتر مشهور است که در زمان سلطنت صاحبقران
 امیر تیمور کورگان متعصبان ما در آن نظر محضی کرده بودند که بر هر مسلمانی و اهل بیت که بغض
 علی را کرده بقصد از انبجوی رد دل داشته باشند هر که فتوی بقتل عثمان داده بود از امیر تیمور
 توقع داشتند که فرمان داده در محاکمش رواج دهد و میگویند امیر تیمور چون معتقد شیخ زین الدین
 تا چندی بود فرمود تا پسر من درین کاغذ خط نهند من حکم این امر فرمان نخواهم داد پس آنحضرت را
 بخندست آن بر ربانی فرستادند در حالتی که دست در گل داشت و بتعجب خافاه مشغول بود
 بی آنکه دست را بشوید بخاک دست مبارک را پاک نمود و دست محض نوشت که دای عثمان که
 مرضی علی فتوی بقتل او داده است امیر تیمور قریه شد و آن متعصبان از تبینه بیخ نموده آن
 صحبت بهمین گذشت کونید این بیت را هم شیخ پرشت محض نوشت پس جلوم در کتاب
 یا امیر المومنین در کتاب تو میر بود و قبلا مسطور است که ایلدایوصی او دما نود بتاز از آنجمله
 پندارند و دست دراز کرده قرص افتاب بدست او آید و دیگر بت پرستی و بت فردا
 در میان مرها بر طرف کند و هر که او را دوست دارد هر دن را دوست داشته باشد
 و در کتب پیرو مسطور است و در کتاب زود مغرب ترکوم نوشته است و کتب بای عوفا یعنی

ترکوم از حضرت امیر المومنین

در آن کتاب قسم از آن نوشته است که حسن مال او را بر هرون خدای تعالی حلال کرد
 و هم چنین بر بعضی از زمان و اهل تپش و داداش سنقر که با ایشان داناتان و عیال و کراه
 که بد بخشان است موسی باشد حمس را از ایما و فرزندانش بیزد و دشمنی او و اولادش را
 در دل گیرند و محبت او را برون کنند دشمنی ایبارا پس بکنند در میان مردمان تار و زیت
 خدای موسی برون برد دشمنان او لعنت کند در کتاب پسر و پسر نوشته است که هر کس
 نطقه او در حیض بسته است دشمنی بقططین و اولاد او است و دشمنی ایشان در دنیا عارت
 و در اوقات خار و عذاب نار و خواری بر ایشان است و از فضایل آن حضرت شنیده
 بتان را از کعبه انداخت و پای بر کتف حضرت رسالت نهاد و این حکایت در روز فتح
 بود چون حضرت رسول از طواف خانه فارغ شد متوجه سکنستان تبان شدند که در کوه
 خانه چیده بودند و قدمهای آن اسکال را در زمین محکم کرده بودند و چون در دست داشت
 بقدر نصف نزه بر زمین میبازدخت و میگفت جاء الحق و زینق الباطل ان الباطل کان
 زهوقا آن تبان را با آنکه بقلع و سرب دگر بر زمین محکم چسبانیده بودند با شاره حضرت
 بقوامی افتادند و اساره از تهای هر کدام که میکرد بر روی میافشاندند و بروای آنکه نترسند
 بر چشم تبان میخلائند تا کفار بدانند که از آنها نفع و ضرر مصور نیست چون بعضی تبان را
 بلند لصب کرده چنانکه دست کسی با بنای سید امیر المؤمنین بعضی رسانید که پای مبارک
 بر کتف من گذارده آنها را فرو افکند آن حضرت فرمود یا علی ترا طاق نقل نمونست
 تو با بر کتف من نه و از این ثواب بهره مند شو امیر المؤمنین من انشالا لامره با بر و دشمن حضرت
 مناده بتا ز بر زمین میبازدخت در این حال از او پرسید که یا علی خود را چگونه می پایی
 گفت یا رسول الله چنان می بینم که ججاها مکشوف شده و کوباسرم بساق عرض رسیده
 و بهره دست دراز کنم دست در آید فرمود که ای علی خوش بجال تو من که با برحق میگشتم
 و بروایتی گفت یا علی رسیدی با آنچه میخواستی گفت بلی بخدا ای که ترا بر راستی سخن فرستاد

در آن کتاب قسم از آن نوشته است که حسن مال او را بر هرون خدای تعالی حلال کرد

۱۰۱
که اگر خواهم دست با سمان تو ام رساند پس چون همه را بر زمین انداخت در نزدیکی میراث
از جهت شفقت بر رسول اللہ در عابت ادب خود را چنان از جای بلند بر زمین انداختم
والمی بن رسید و حضرت فرمودند چگونه الم نور سدد حال الم که محقرتر آمد داشته بود و چهره
و چهره مثل فرزند آورده محققان بیان نموده اند که در شب معراج میان محب و محبوبات
سخوی تحقق یافت و در منزل قاب قوسین او ادنی با اختصاص مکالمه داد ای راز و نیاز
مخصوص گشت و بهشتی و بهشتی زیاده روی داد و حرارتی بی اندازه از آن حادث شد
که اگر دست رحمت الهی بر کتف آنحضرت برسدی شدت آن حرارت را طاقت نیاید
چون محل اثر بدید قدرت اجزات از قدرت کامله یزدانی میل برودت نمود بحسب اتفاق
حضرت ایلیا پایی مبارک در کتف حضرت رسالت بر آن اثر نهاد که رحمت الهی بر
کرده بود و حسان ابن ثابت با یکایک صفاً احتقادش مرقوم رقم لفاق و شقایق در فرقه
آن جماعت است که با معاویة شمشیر خواهد شد آن قسم جوهری را در رشتنه و آنجی این
که امی است عظیم که حق تعالی آن مهر سپهر دلالت را با این شرف کبری اختصاص بخشید
و تا حضرت رسالت از جانب اللہ مورا بان نشده باشد و مرکب کشف او نگردد
و اللہ یعلم و برزگواری و فضیلت آن حضرت را ملاکه و پریان و آدمیان از حصاری
آن عاجزانند و شاید همشاه هزار حدیث صریح مسند مشهور در میان است خصوصاً در فرقه
اہل سنت باشد و در بیان صفات حمیدہ آن حضرت ابن رباعی را شافعی ارفقی است
ایشان گفته است شعر لوان المرئی ابد المجد لاضحی الناس طراً سجداً و کفنی
فی الفضل مولانا علی وقوع اشک فیہ ان اللہ مات لشافعی و لیس یدری علی
ربہ ام ربہ اللہ حاصل این نظم است که شافع میگوید باینکه ام که علی پروردگار است
یا اللہ تعالی علی جبه جبه قسم النار و الجنة و صلی المصطفیٰ حقاً امام الانس و الجنه
و کتف این بیت در جنب برزگواری او بجا است اسامی جماعتی که امراء آن

حضرت بود و صاحبان سر و از جمله مداین کامل و منزه است آن ساه و ولایت نشان
 بود و با صلاح قلندر آن هفده گزسته میگویند اما ایشان نه آنکسانی اند که ایشان میگویند
 سلمان فارسی رضی الله عنه ابو ذر غفاری معاذ بن اسود الکندی عمار بن یاسر
 جابر بن عبد الله الضاری خذیفه ابن الیمان ابو یوب الضاری قیس بن سعد
 مالک اشتر و سلیم تمار نوف یحیی بن یساف نخعی عمر و زانی حارث بن اسد
 خزیمه ماشاب قیس طالی محمد بن ابی بکر رضوان الله علیه و بطریق دیگر جبری سعد بن جحف
 حجاز بن عدی طراح بن عدی اندر داخل اند و بر وایت دیگر سلمان فارسی ابو ذر غفاری معاذ بن اسود
 الکندی جابر بن عبد الله الضاری مالک ابن اشتر نخعی اوس القرنی محمد بن ابی بکر الیمینی
 عدی الکندی عد بن حاتم الطائی عمر بن حمن نخزاعی عروه المرادی عمار بن یاسر انفس حصه
 ابن الصرحان العبدی عمر بن واصله الکسانی حنف ابن قیس نامی حارث ابن قدامه عدی
 خالد بن معمر السدوسی خلق دینار و وجود شریف آن حضرت چهار طایفه شده اند اول فراطی بودند
 در محبت او غلو نمودند و او را ضداد السنه و طایفه دیگر نظر لطیف نموده اند و تقصیر در حق او کردید
 و او را ناسر الکشف و طایفه دیگر از راه عفا و اورا سخت دادند و در مرتبه چهارم امامت و السنه
 و طایفه علییه شیعیان شیعیان و او را با فاصله بعد از پیغمبر امام دانستند و لا مفضله میگویند که الله
 و اگر نیست کار را با بعضی مثل قیمت کردن از رزاق خلایق و حاضر شدن در نزد تولد و غیر امور
 آنچه میخواهد میکنند و آنچه میکنند و خدایان در خلق غیبت سابقه اصحاب عبد الله ابن سبا بنی
 از نظیر بیان روزی عبد الله با حضرت گفت است یعنی انت که آنحضرت خواست بگریزد
 و بس با طایفه رفت حضرت امیر شکری فرستاد و برخی از اصحاب او را بگریختند و آوردند
 آنحضرت فرمودند تا کوهها کنند و در اینجا اتشی کردند و بسوزانیدند چون ایشان را در پیش
 می انداختند میکشند یقین باز یاده شده که تو خدائی که ما را با تش بسوزانی و چون آنحضرت را
 کشف او نموده است بلکه زنده است و در ابرست و در خدا و از اوست و برق باز نماند اوست

در این کتاب

بزیر خواهد آمد که دشمنان را بکشند گویند این را از کشت بلکه شیطان را بصورت علی کردید و کشته شدند
 غرابه از غالی گویند خدا جبرئیل را بعلی ابن ابیطالب فرستاد و او غلط کرده مجرّم شد از آنکه غیب
 مثل غراب که بغراب شپه است استخفا الله لعنت کند صاحب دل را که جبرئیل است کردی رسا
 از علی بن محمد فربرد بعضی گویند او خداست شریف از غالیان گویند که خدا بر نبی و علی و فاطمه و حسن
 فرود آمد و ایشان خدا بنده غیره گویند که خدا در علی همش افرو داده و او خداست و گویند او
 افضل بود از رسول خدا و این کفر حکمت در نزد و طایفه هزاره و عربان مشع مشع این است
 در نزد و طایفه از ایشان پنجه فاشند که مراد از سلمان و مقداد و عمار و ابو ذر و عمر ابن ابی بنوری
 باشند و گویند این پنجه فرو کند بر مصباح عالم از جانب علی که او خداست و اول اینقدر در بصره
 واقع شد که بهما و نفر از طایفه بگویند که بود باشد آمدند و گفتند بر زبان بنوری که تو خدائی هست
 فرمود من خدا بنیتم من بنده خدایم ایشان قبول نکردند اصرا بر ابی معنی داشتند و حضرت مالک
 فرمود که چای کنند و ایشان از آن چاه کردند و کشته شدند و در کتاب تحسب بسیار هستند
 مسطور است که کنگر خداست و ما او را خدا میدانیم زیرا که او زنده میکند و میمیراند و آنچه مسلمانان
 میکنند خدا نیست و غلط میگویند معرفت او راه نیافتد آنچه عوام الناس و قدران کثرت
 الا رضع در ایشان میگویند که آن حضرت بهما در تبه نصیر را زنده کرد ایند و کشت داد
 می گفت تو خدائی بعد از آن خدا از جانب خدا رسید که با علی کل دنیا بنده شدند که این بنده
 تو باشد محض کفر و زندقه است و اشرار دروغ است بر خدا و هر کس این را باور میکند یا
 با پن دار دکا فرست و اهدا لا با در جهنم خواهد بود خدا غنی است از آنکه شریک در خدائی
 و عبادت داشته باشد تعالی التدرعن ذالک علوا کبر و آنچه فقیر برای العین از غالیان
 دیدم در سوخ عتقا و ایشان است که در راه بغداد منزل مارون آباد رسیدیم در
 میان جنگل فرود آمدیم که غلیان و قومه صرف کینم بارها درخت عظیمی آتش زده بودند
 و در کنار آن سیمتیم فقیر کاهی صلاح آتش میبردیم و همیشه آتش میزدیم با نگاه دستم چوبت مردی

مردی براه با بود مردم فدا گرفت رسیدی از آتش گم کارش سوزانیدست اندر گرفت
 شما دعوی تشیع میکنند و آتش شیعیان را میخورند میخوابی تو بنمایم که شما شیعیان دروغ میگویند
 و علی را در دست ناکاه آبی کشید و این را خواند بارها گفته ام بخلوت دل علی الله عیزه باطل
 و کجاست آتش بسیار برداشت و در کربلا و سینه خود انداخت و دست در درون آتش دراز
 آن فرزند بگردید با علی با علی صیحت نامت طوبی که آتش در سینه و بغل آن بود و خاموش شد و صلا متضرر
 نشد و روزش بخرد و کوبادست او در میان آب بود بعد از آن رو با کرد گفت دانستید که شما
 بنسبتی که گفتم که تو علی الله هستی گفت بی من چه بردارم از کسی ناکاه خجری در میان دست
 کشید ما ترسیدیم که برانند بضررت هر چه تمام تر بشکم و سینه خود زود بخورد که سر خنجر خم شد و هر حتی
 در بدن او بچشم رسید و رو با کرد گفت شما نور علی را حاضر و حاضر نماید ایندی که میکشد که در قالب
 مثال است یا آنکه در قالب اصلی و موافق عقاید شما ریاده از سر روز در قبر بنماید پس همان حسد
 اصلی یا قالب مثال در حصار بندگان و تولد ایشان حاضر میشود پس کجا میرود و از قبر خود
 که او در قبر نیست این قدر راه چو امیر دید این را گفت در خواست با جمعی مبادگان رو کشید
 و مار او داغ کرد و وقت عدد از زواج آنحضرت فاطمه زهرا بود چون آن سیده زنان عالمی بود
 در حیات بود حرام بود در حضرت امیرالمومنین که زن دیگر کرد و بر سر آنحضرت شرفا
 و جلالاتها و این از جمله حضایص است و اگر عاقل نبود حضرت فاطمه گفت و همسری نمیدت که در
 شوهری کند و بعد از فوت آنحضرت امامت ابی العاص ابن ربیع که دختر زینب بنت رسول
 گرفت و دیگر از زواج او یعنی بنت مسعود بنتیه بود و اسماء بنت عیسی خنیفه و ام البنین کلثوم
 و ام سعید بنت عروه و خنیف که نام او بود بنت جعفر ابن قیس خنیفه که چون ابو بکر کربلای حبیب
 میل کرد به فرستاد او را کشت خنیفه را با سیری آوردند حضرت او را مسلمان نمود و او را از
 ساخت و بعد خود در آورد و چهار نفر نام ولد بودند عدد اولاد الحسن و الحسین بودند و محمد اکبر
 و عبید الله و ابوبکر و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد الاصف و یحیی و عباس و عون و محمد الاوسط است

انسان

عبد و زواج حضرت

ایشان از جناب حضرت امیرالمومنین

انث زین الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و فله الکبری و ام بانی و سیموه و زینب
الصغری و ام کلثوم الصغری و رقیه و فاطمه و ابهر و ام الکرام و ام السله و ام جعفر و حامه و نفیسه
که در صغری فوت شد و محسن و ثقیف که سقط شد زینب حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم
کبری از بتول ظاهره اند و محمد اکبر از حنیفه و عبداللہ و ابوبکر از لیلی بنت مسعود است و عباس
و عثمان و جعفر و عبداللہ از ام البنین بنت خرام ابن حارث است و یحیی و عون از اسماء
بنت عیسی است که اول زن جعفر طیار بود و بعد از شهادت جعفر در مودت او را ابوبکر خواست
و محمد بن سید پس ابوبکر او را طلاق داد و آن حضرت او را گرفت و محمد اوسطا ما در او اما
بنت ابی العاص است و ام الحسن و رطله کبری مادر ایشان ام سعید بنت عمرو است از
که نام بردیم از زنان کحاجی اند و باقی ایشان از اولاد و ما در ام ولد است و ام کلثوم در
بهرهای جعفر طیار داد و آنچه مشهور است عمر ابن خطاب ام کلثوم را بناح خود در آورده بود
ابن را وندی و یکی ازش بر فضیله شیعه است انکار این حال نموده و منع صحت این خبر نموده
و بر روایت ابی بصیر از ابی عبداللہ محمد بن مسعود از محمد بن جمعه ابن اسمعیل از ابی عبداللہ از ابی
از عمر ابن از بنه که او فرمود که از حضرت امام جعفر صادق سوال کردند گفتند ای معتزلی
و عشوای ما اهل سنت ما را الزام نمیند و اسکات نمیند در ترویج امیر المومنین و دختر خود ام
کلثوم را بعد ابن الخطاب و میگویند که اگر عمر رضی امیر المومنین بپند و پس چرا دختر خود را با او
میداد و بناح او راضی میشد و در حالت این سوال آنحضرت تکیه کرده بود در آنست
و فرمود ایاجماعی هستند که میگویند امیر المومنین واقع شده بود و دختر خود را بعد داد و گفتند
بلی بعضی را اتفاقاً بصحت این واقعه هست حضرت فرمود که آن کرده که لیس از اعتقاد است
از تحقیق آگاه نیست مملکت خود در راه داده اند و از هدایت کلمه محفوظ نگشته اند در واقع میگویند
و اینجالت از امیر المومنین واقع شده و این خبر وقوع نیست و از جمله اقوال است
امیر المومنین قادر بودند که دختر خود را که میداد بوجی از وجه خلاصند از عمر و با فرزند خود را

بفرمود که فرمود من این حصه را برای شما پان گنم بدانید که چون عمر بر سر خلافت نشست
شد کسی نزد امیرالمومنین فرستاد ام کلثوم را خجسته کرد شاه او بپا از آن کار با کرد پس عمر
بعباس که عم حضرت امیرالمومنین بود گفت ای عباس اگر شما ام کلثوم را بمن نزد بکنید
من ترا منصب تو عزل کنم و دیگر می خواهم داد عباس چون این حکایت بشنید ترسد و این
حال را با امیرالمومنین عرض کرد شاه او بپا از کشتار او اشاع نمود چنانچه عباس معلوم کرد
که حال شرج ام کلثوم بجز بجز نرسد چون شاه او بپا معلوم فرمود که بصورت واقع بشود
و عزل عباس خواهد کرد کس بطلب جنیه فرستاد و از اهل بخران و نام جنیه بجنیفه فرستاد
بود پس چون آنحضرت جنیه را طلب کرد آن جنیه بخدمت شاه او بپا رسید فرمود که بشکل
ام کلثوم درآمد و بعد از آن او را بخانه عمر فرستاد و هرگاه عمر میخواست که با او مقاربت کند
مکن نمیشد در این حالت حیران بود و میگفت مانی الارض من اهل بیت اسحق من
باشم یعنی در روی زمین سحر تو مکار تر از منی باشم اهل منی نیست و منجاست که حال خود
با اهل بدین اظهار کند که دست جنیب شکم او را پاره کرد و بعد از قتل او سجد آنچه میراث او
بیرسید از میراث جمع کرده متوجه بخران شد و بعد از آن حضرت ام کلثوم را اطاف کرد
و بردایت دیگر عباس گفت روز جمعه حاضر شدم که عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس مناصب اصلا
من اصحاب رسول الله فذنی و جو محض بقدا اطلاع امیرالمومنین و صد نما اشم قاتلون عینی
ایردمان بدرستی که مردی از اصحاب رسول خدا را کرده بزنی شوهر دار و امیرالمومنین
بر هشتائی بر آن اطلاع یافته شما هر چه میکوشید بگوئید از چهار جانب او از نزدیک عمر را
بکواه جناب نیست اگر میفرماید آن را نی را کنیم پس از عمر بریزد و با عباس گفت اگر علی
دختر خود را بمن نهد آنچه کفتم کنم عباس بخدمت امیرالمومنین آمد و مقدمه مذکوره را نقل کرد
حضرت فرمود من پیش از گفته شما دانستم و لیکن من این کار کنم عباس گفت او مرد
صاحب سبزه است اگر تو نمئی من بصورت بکنم اگر خواهی رفع خصومت بشود چنان

بخران

خیال کن که این دختر نبوده پس عباس بعمر گفت که اگر علی این کار کند من میگویم و مردی
 حاضر کرد و عمر گفت عباس عم علی است تو کالت او دختر را بمن میدهد و عباس گفت
 بعمر خطبه کرد و بردایت دیگر ام کلثوم چهار سال داشت عمر چهار هزار دینار مهر اورا فرستاد
 و اورا بجانانه برد و چون برد امین خود نشاند ریش عمر را گرفت و سیلی بر عمر زد عمر
 اورا بر زمین نهاد و گفت این حمیت از بنی هاشم است فاضل مندی در کتاب خود
 چنین ایراد کرده که جنبه هر شب بفرموده امیر المومنین در پهلوی عمر میخوابید و ام کلثوم
 شام میخوابید و بچندین حکایت مثل حکایت سیه زن فرمود و ولایات آنحضرت که
 مطهر مدینه مشرفه و نجد و تمامه و حجاز و سوادان و بصره و جزایر و موصل و حلب و اعراب
 و انطاب و بخران و یمن و طایف و مصر و مدین و سبابات و کربت و جبال عامل و اهواز
 و شوشتر و جوزین و فارس و بنا در دغره و اردشیر و خنفر و اصفهان و قم و کاشان و یزد
 و ولیم و طالقان و قزوین و سواده و استراباد و خوارزم و تمام خراسان و بلخ و کرمان و کرمان
 و بستگان و سبائل و غزنین و مرج و فرج و دماوند و کبکان و اذربایجان و مراغه
 و ولایت لران و کردان و اردبیل و مردم بادی و ری و شهریار و طوس و جوان و دماوند
 و نهاوند و اهل فرس و روم و تاتارخان و ارنادت و کرکوک و اسکندریه و دیار بکر و کربلا
 در ایامی فارس و عمان و محاسن و سعید و مسکه و الحما و قلیف و بحرین و صحرا و صنعاء و زید
 و عدن و جده و قادیسیه و نهران و مدین و کنعان و یثرب و بیت المقدس و اریکان
 و یزد و سلاطین و اردن و الطایفه و عسقلان و آنکه که بعنوان غضب در تصرف معویه بود
 باقی ولایات مفتوحه فی الاسلام در تصرف آنحضرت بود سلوک آنحضرت با رعایا
 چون زمان خلافت در قبضه اقتدار فرمانفرمایی انهر سهراست بود ولایت رسید
 بعد از آنکه هفت و پنج سال و سه ماه از خلافت خلفای ثلثه گذشته بود و تمام عمال عثمان
 از ولایات مغزول گردانیدند مثل سعد بن عاص از کوفه عبد الله عامر از عراق و غیر

در کتاب
 تاریخ

ابن پی سرح را از مصر و معویه را از شام و ولید بن عقبه را از مدین و بر و ابیت دیکس
 کنی ب ابو موسی اشعری عامل کوفه بود و او را معزول کرد از کوفه و فرم ابن عباس را و الی تک
 کرد ایندوسهل ابن حنیف را و الی مرینه کرد ایندو عثمان ابن حنیف را و الی بصره کرد ایند
 و بعد از غزل اذره و ابی عباس را ب بصره فرستاد و خلیفه او زیاد ابن امیه بود شعبان
 قیس کنندی که عثمان او را و الی آذربایجان کرده بود تا حدود دریای طبرستان و خلوص
 عرب و همه حدود مراغه او را معزول نمود و مالک ابن حارث نخعی را امیر حبش نمود یعنی
 پس از در چون محمد ابن ابی بکر را فجار مصر شنید که در بازار مالک را حاکم مصر کرد ایندو عمر
 ابن سلمه بن عبدالاسد مخزومی عامل بخرن بود او را معزول نمود و نعمان ابن عجلان را
 حاکم بخرن نمود و مصقله ابن میره شیبانی از اردشیر معزول و باز مالک داد و در آن
 بسلمان فارسی داد و پادشاه مین را معزول نمود که چون شیخ آن حضرت اگر روزها
 در بازار میگردید پیاده و تازیانه خود را بر دوش مبارک خود گذاشته و مردم را نصیحت میکرد
 و از عذاب الهی میترسید و در آرزو و کیل و کفر مردم را در بازارها درست میکرد و حدود
 جاری میساخت و خود بنفس مبارک کوشش و سایر را بکنج خود را میخورد و بر دوش بر
 میداشت قنبر و سایر و موالیان میکشیدند یا امیر المؤمنین بماده ما برداریم در جو ^{میخورد}
 ابو اعیال احمی اخیل روزی غلام سیاهی در نزد آن حضرت اقرار زد و می کرد حضرت
 فرمود تا دست آن سیاه را بریدند سیاه دست خود را برداشته از دار الاماره پرورد
 دگر میگردد و آن حضرت را مرح می نمود و میگفت مرا از عذاب الهی نجات داد کسی که امام
 بود مرا از عذاب نجات داد کسی که بشر و پشیمان و پشانی سفیدان بود یکی از اصحاب
 این را شنید آمد و بخدمت آنحضرت عرض کرد که آن سیاه شمارا مرح میکند با وجودیکه
 دست او را بریده ای حضرت آن سیاه را طلبید و دست پرده را بجای خود گذاشت و دعا
 کرد دست او بحال اول معاودت نمود و چها و آن حضرت بعد از حضرت رسالت

نکته

اتفاقیت در امت که در ایام سلطنت خلفای لشکر از مدینه مشرف حرکت نکرد در ایام خلافت
 وی حرب اول آنحضرت جنگ جمل است که آنرا قتال ناکشین میگویند برای آنکه طلحه و زبیر
 برای امارت بصره و کوفه با آنحضرت بیعت کردند و چون بر آن حضرت نفاق ایشان ظاهر بود
 حکومت این دو بلاد را با ایشان نداد پس طلحه و زبیر کشتن عهده کردند و بیعت آن حضرت را
 شکستند و بجهان عمر از مدینه بیرون آمده عالیه در مدینه بود او را بر باغش در مدینه بصره نهادند
 چون بجو آب رسیدند سگان آنجا بفریاد آمده عالیه پرسید این چه لبست یکی گفت آب جوی
 عالیه پیشان شد زیرا که از حضرت رسالت شنیده بود که یکی از زنان او بخرم قال ظلم کردن
 رود از مدینه و آب جوی آنجا یکبار بر دهن او زد و صد گفتند طلحه و زبیر فی الحال
 پنجاه کس بر یافته آمدند و شهادت دادند که این آب جوی نیست و این اول شهادت زبیر بود
 که در ایام اسلام دادند و عالیه را راضی کرده برداشته و بصره بردند و عامل آن حضرت را برود
 کردند بصره را به تصرف در آوردند و میان آنحضرت و ناکشین حرب واقع شد و آن حضرت ازین
 مشرف بیرون آمده بصره رسید و هودج عالیه را بر شتر لوک که عرب آنرا حمل گویند بستند
 و سوار شد و نام آن حمل عسکر بود عالیه چون نام شتر را شنید باز پیشان شد زیرا که آنحضرت
 رسول شنیده بود که یکی از زنان ملعونم قتال پس عمر من در بصره بر شتری عسکر نام سوار
 شود طلحه و زبیر باز شهادت دادند و شاهد جمل کردند که این شتر عسکر نام نیست پس عالیه
 در مدینه که ایستاد و اصحاب آن حضرت همشاد مرتبه شتر عالیه را می کردند و او را طبع ملعون باز
 شتر آورد و عالیه سوار شد و در کتب یهود از کتاب کلومین فرکان مسطور است که صفورا
 بنت شعیب زوجه موسی بعد از وفات آن حضرت با یوشع ابن نون وصی او شتر سوار
 بالشرک عظیم جنگ کرد صورت کتابت امیر المؤمنین لبوی عالیه اما بعد بدستی که تو برود
 آمدی از خانه خود در حالتی که عاصی شدی بخبر در رسول خدا و طلب میکنی امری را که آن جهاد است
 و خدا جهاد را از تو زمان دیگر ساقط گردانیده و مکان تو نیست که میخواهی اصلاح کنی میان

مردمان پس خبرده مرا که کی زمان رشک کشی کردند و سردار سپاه میشدند و کمان توانست
 که طلب کننده خون عثمانی و عثمان مرد سیت از بنی امیه و توزنی از بنی تمیم ابن مرده و چشم بخت
 بجان و عمر خودم که عارض ساختی تبار او بردوش خود کردی مصیبت را و آنچه تو مکر کشیدی
 گناه او بزرگتر است از گناه کشندگان عثمان و به چشم در نیادم تا آنکه مرا به چشم در نیاد روی و
 بجوش در نیادم تا آنکه مرا بجوش در نیاد روی و حال آنکه تو در پیش کشندگان عثمان بودی
 و سبکفی آفتلو العنقا قتل الله لعنهما یعنی بکشید این ریش هین را خدا بکشد این ریش هین را و تو
 اولی بدان دیت و خون عثمان بودی خدا سنی کرده است زمان پیغمبر را که در خانه نشینید
 و پروان نیاید و طلب امری که از ایشان نباشد ننگد زمان را بشکر کشی چه کار این پیش
 و فرمی که از تو صادر شد اسلام را هلاک کردی و فرزندان خود را کشی ای عایشه از خدا سپاس
 و بمنزل خود رفته نشین جواب نامه ای پس بوجالب کار را عتاب گذشت و من با عتاب
 و فرمان برداری تو داخل نمیوم پس هر چه میخواهی بکن و آنچه از دست بر آید تقصیر میکنم پس
 حضرت محمد با بکر را فرستاد و گفت برو و بگو که از این فرمی که از تو صادر شد اسلام را هلاک
 کردی دست بردار و اگر نه ترا اطلاق میدهم محمد که آمد فایده نکرد و برگشت و جنگ در رفت
 حضرت محمد خفیه را فرستاد که برو شتر عایشه را بی کن محمد آمد خفیه سر راه گرفتند و او دست
 که بر شتر عایشه دست یابد برگشت حضرت ام حسن را فرستاد آن حضرت آمد و شتر عایشه را
 بی کرد و دولت او را امر از بر کرده او را گرفت چون برگشت و بخدمت پدر بزرگوار آمد محمد خفیه
 محلی شد حضرت فرمود ای فرزندد بگو مباش از این که بر عایشه دست نیافتی که تو فرزند منی
 و حسن فرزند رسول خداست و در این نهادت بسیار است و اهل سنت میگویند عایشه از این
 عمل شیمان شد و چندان کرسبت که کور شد و توبه کرد حضرت توبه او را قبول کرد و توبه عایشه
 نزد شیعیان اصلی ندارد و قرار عایشه تقصیر خود بخشتری در سبب الابرار از جمیع ابن عمیر
 میکند که داخل شدم بر عایشه پس با کفتم که کی دوست ترین مردمان بر رسول خدا کی عزیز

ترین مردمان ذکر اعمی تر بود کوفت فاطمه جمع گفت سوال من از زمان نبود بلکه از مردان است
 عایشه گفت شوهر فاطمه چه منع میکند مراد با زید دارد که تا کویم علی خدا که اگر ورزه باشم همین است گفتیم
 جمع گفت پس چه برین دشت ترا که با او کار زار کردی پس عایشه رو پاک را از سر کشید
 و بر روی خود فرود آورد و در کسبت گفت آری امری بود که جاری شد برین که جنات تمام شدند
 سی هزار کس از لشکر عایشه کشته شده بودند و در اوست دیگر سی هزار کس از طرف فاطمه کشته شده بود
 و چون عایشه را گرفتند شاه جهان پناه فرمود و داخل بصره کردند پس عمار یاسر و مالک استر
 رفتند نزد عایشه بشمات عایشه گفت یا ابا البقیصان این کیست که همراه است گفت استر
 گفت تو بودی که این کار را کردی در معرکه با عبد الله زینب و او را بر خاک افکندی و بخوانستی
 مالک گفت بی و اگر نه این بود که عبد الله زینب و بزرگ بود و هر این در امری کشته در جهت میدادم
 مسلمانان را از دست او عایشه گفت که نشنیدی قول میفرماید که فرمود که نمیتوان کشتن آنرا
 مگر اگر بعد از ایمان آوردن کافر شود یا زنا کند بعد از آنکه محض باشد و یا کسی بگرام کشته باشد مالک
 گفت یا ام المومنین بکی از این سه چیز برای خاطر می کشتم یعنی مرتد شده بود و عبد الله زینب
 عایشه بود پس مالک این شهر را نشاء کرد اعایشش لولا انی کنت طاوبا لانا لالتقت
 ابن جنات مالک عینه بد عوا و آل حال بخورده با ضعف صوت اقلونی و مالک کلام
 تعرفه از دعایم دفته حدت عید با العجا ببار کا فحاه بعضی اکل و شبابه و انی شیخ لم کن
 مقالات امیر المومنین در معرکه با زینب چون صفوف قتال آراسته شدند زینب میفرمود که آمد مبار
 طلید امیر المومنین بمعکه رفت زینب پرسید یا امیر المومنین از شنیدم تو اینم حضرت فرمود بل
 و بعد از آن گفت یا ابا عبد الله چه بر این دشت ترا که این کار کردی گفت از برای خون
 عثمان آنحضرت فرمود که عثمان را تو و اصحاب تو کشید پس و چه است بر تو که فدیه
 خون عثمان را بدی و لکن قسم میدهم ترا بخدا اینکه منیت بخدا که فرستاده است قرآن را
 بر منم خود محمدا یا یادت می آید از زینب که رسول خدا میگفت تو آیا علی را دوست میداری

تو گفتی که چه چیز باز میدارد ما دوست داشته باشم جز او را دوست ندارم و او پسر خالو من است
 رسول خدا فرمود اما تو رفود پروان خواهی آمد بروی من و چون کردنی و تو قسم گفتندی بروی من
 بود پس زین گفت خداوند چنین است آن حضرت باز قسم را اعاده فرمود که ای ایا مدت
 میآید که آیا رسول خدا از بنی عبدعوف میآید و تو با او بودی دست ترا گرفت و من استقبال
 کردم آن حضرت را و سلام کردم بر او آن حضرت بروی من خنیزد و من بروی او
 خنیزدم پس گفت ای زین و اهلدار پسر ابو طالب را هرگز زور زنی باشد که تو پروان آئی بر او
 یا زین و قسم گفتندی باشی بر او زین گفت بی خداوند چنین است که تو میگوئی لکن از خواطر من
 رفته است اگر این را زودتر بخاطر من می آوردی بر تو پروان نمی آمدم پس زین از معرکه
 برگشت عایشه گفت یا ابا عبد الله ترا چه بر این داشت که بر کشتی چه دیدی زین گفت این
 دیدم که خود را در موقف شرک می بینم و اسلام نمی بینم و من در کار خود بنام دستک در آمد خود
 بهم رساندم پس صف را شکافت و از میان لشکر پروان رفت و فرود آمد بر کردیجا
 از بنی نهم در وادی الصلح پس او را صیافت کردند و عمر ابن جرموز مجاشعی عقیقت او
 روانه شد و او در خواب بود سر او را برید و برای آن حضرت آورد و چشم جابریه و آن
 آن حضرت فرمود که از رسول خدا شنیده ام که فرمود بشر لقیل ابن صفیه بالنار ان جرموز
 خود را از غصه کشت و برد ایتی در خارج نخر و آن داخل شد و در آن جا به جهم رفت
 و ابن جرموز با لشکر عایشه بود چون دید که لشکر کشت خورد باز به قتل زین اقدام نمود
 نه آنکه در کشتن زین کمان ثواری داشته باشد و بر دایمی اینکه چون سر زین بر آورد آن
 فرمود که کی بتو گفت زین را بگشای آن ملعون گفت تو بد امیری بوده حضرت فرمود که گوی
 او را زنده زین را با قاتلش به جهم رفته و شاه رخ بخاری احوالات زین را از ابن عبد البر بنا
 با چنان گفته و بعد از آن گفته که مردان به عیاش گفت بخدا که هیچکس کشتن عثمان را در
 از طایفه بود پس علام را سپر خود را ساخت بر زین الهودی اطعمه از جنت و تبر بطلی بر جوده

پهوش شد چون پهوش آمد دید که خون از درواست و کارش سخت شده به غلامش گفت
 مرا بجائی برسان غلام گفت نیندم کجا برسام گفت سبحان الله خون مسیح قرشی را ضایع
 از خون خود گمان نپذیرم مگر این بترتبت که از جانب التبتین رسیده است و بر روایتی تبری که
 بر مقتل او آمد نیز پیشی شده معلوم نبود که آن تراز که بود در ولایت که روزی در محل نیز میخواست
 که حاجتی ظاهر کند گفت یا علی نه من از جنگ شتره میباشم و این همه از اهل بهشتند حضرت امیر
 از او پرسید که آن ده کس کیانند پس شروع کرد و نه کس را شمرد و آن حضرت را نامزد
 حضرت فرمود و تو ده کشتی و نه شتردی بار دیگر شتر و حضرت را داخل کرد پس حضرت فرمود
 به او که من داخل گفتم بی فرمود تو کو ای دبی که من از اینها گفتم بی فرمود که کو ای میدی
 که من از اهل بهشت گفتم بی آن حضرت فرمود بخدا قسم و خدا را گواه میگیرم که من اینها
 شنیدم که تو از اهل دوزخی و در مسیح بخاری مسطور است که یکی از اهل جهنم بود که او
 بکره نام گفته در آن روز جمع کثیر دور بود و ج عایشه را گرفته بود و در او زن رسول الله در خواب
 ترود بهم رسیده چون پیادم آمد که روزی در خدمت رسول الله نزد کور شد که از اهل
 فارس زنی حاکم است آنحضرت فرمود لمن نفع الله فو ما و لو امرم امرته یعنی هرگز
 فلاح در دستکاری مباد و جماعتی را که زنی مستولی امور ایشان باشد از آن ترود
 خلاص شدم و این کلمه نفع و عجب بهم رسانند و جهاد دیکر با قاسطین است که لشکر متحان
 اند و اهل سنت او را در این جنگ مشاب میداند و میکوبند و میگویند و درین جنگ مجتهد بود
 حافظ ابو نعیم شافعی در تاریخ خود گفته عجب تر آنکه مسلمانان او را مجتهد میدانند این مقاتله
 نه از روی اجتهاد بود بلکه از روی مبارکه و عناد بود و این جنگ در صفین که موصیعی
 در میان کوفه و شام واقع شد سبب آنکه امیر المؤمنین او را از امارت شام عزل
 داد و قبول نکرد گفت پس عمر عثمان و ابی شام کرد ایند عثمان خلیفه مقبول بظلم است و
 بعد از او امیر المؤمنین و خلیفه نم در دست او یک روایت به مقصد هزار کس و بر روایتی

چهارصد هزار کس و کمتر گفته اند که لشکر بغداد و امصار و قبایل اعراب جمع کرد و بر
 خون آلود عمارت اهره جاسیکر دانید و بهانه طلب خون او میکرد و الغرض لشکر را آورد و با
 و در آنجا لشکر فرود آورد بعد از رسد در سایه بن جانین همشاد و وصف بست و لشکر کهن
 پنجاه و سه هزار کس برداشتی بود هزار کس بودند اکثر ایشان چهارده سال و کمتر همراه بود
 چون ماهی مبارک بر کباب گذاشت بر کشت در و پیشتر کرده خطاب برده کان و زندگان کرده فرمود
 که بجا روند تا اینکه میکشند پس بطالب شجاع نیست و الله که من از همه فرزندان آدم شجاع ترم کردن
 ایشان را می کشم ایشان بجزم نرسیدند و آیه خراجی من التبت را خواند و این جنگ در شب واقع
 و شب را ایستاد و بجزم میکشند بدین سبب که هر جمع هر است و بره بره را گویند و بسکت نیز گاهی شجاع
 که از کثرت لشکر شفاوت اثر صد او غلغلها من استمانا و یخف را گرفته بود و در این جنگ کشت
 جیش بود یعنی سپه لاریانم من عقبه بن ابی وقاص علمدار بود و او امر فال میکشند برای آنکه بسیار
 و توح بود در کارزار در این حرب نمودند و پس القریزه پوشید و بالک معاویه حرب نمود و حضرت ابن
 ذوالشعبه او تین نیز زره پوشید و بالشک معاویه حرب نمود و اما در جنگ جمل زره پوشید و شمشیر در
 نیست و در لب سر آنحضرت نماز خرد و فرمود بود که یا حق یا امیر المؤمنین است یا ابا الفطاه خنده چون
 عمارت بر شمشیر شد و پشت که با آنحضرت زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود که مگر میفرمود
 و حج یا علی الفیصلک الفتنه الباغیه پس خیزند القدر جنگ کردند و شنید شد احوالات عمار بن ابی اسیر نمود و
 سال و پشت یاد دوزید که زره پوشید و میدان فرست و قرب بسید و جمل نفر را بر جنم فرستاد و
 بضربت ابو عاریه مری از سب در افتاد و سر او را بن خوبی سگ برید و برداشت و با ابو عاریه زرع
 میکرد او میگفت من کشتم او میگفت من عمار بن عاص گفت این دو نفر خنجر می کشند بر آتش
 این سخن معاویه رسید بجز ابن عاص اعتراض کرد و گفت چه کسی جمعی که جان خود را فدای می کنند
 در جنگ میگوئی هر دو بر جنم روز عمار بن عاص گفت من میدانم که چه میگویم کاش پیش از این جنگ
 بیست سال مرده بودم و دیگر حضرت رسالت فرموده بود که آخر طعام عمار حاجی آتش خواهد بود

در دنیا بود و آخر چنین شد و معرکه جامی شیری خورد تا در برج شهادت رسید و احمد بن بهمنی صحیح
 بخاری نقل میکند که عبد الله پسر عمر و ابن عباس چون پیشش گفت که کشتید عمار را و تحقیق که رسول خدا
 فرموده بود که عمار را میکشد فتنه یا عجمه عمر و عاصم بجای او گفت آیا میشنوی که عبد الله چه میگوید و گفت براه
 بر کس که آمده بود هر کس که آورده کشته است عمار را و احشام نیز چنین گفتند این سخن جعلی رسید پس فرمود
 از این قرار رسول خدا قتل حمزه است که حمزه با او آمده بود و این سخن را نسبت با بن عباس میدهند
 که او پنجم چنین فرستاد و احمد بن حنبل این را در مسند خود ذکر کرده است و در این جنگ از لشکر کعبه سیصد
 پست مسه هزار کس کشته شدند و عدد کتر از این کم گفته اند در این جنگ از انصار مالک را حضرت مالک
 اشتر و خیزه و عمار و اوس القرنی و با ششم مرغال اشرف شهادت مشرف شدند گویند که چون مالک
 انحضرت دفن کرد در آن حالت که گریه میکرد قسم فرمود از سبب پرسیدند فرمود که من گریه میکنم از آنکه
 سوال کردند از خدا و رسول گفت چون با هم رسید سگی از خاک کشید و با ایشان انداخت که حجت برین
 میگردید نام من بر بالای سر من ایستاده خداوند عالمیان علی دیگر فرستادند بیکرین که بر کردید گفت
 حجت خود را میداند و این قول نزد فقیه ضعیف است و اما آنچه از اخبار دیگر ظاهر میشود آن حضرت با
 بیاد شایب مصر فرستاد و در آنجا فوت شد و الله اعلم عزای دیگر چون انحضرت از اجزای صحیفین سرخ
 شد و مقدمات حکمین واقع شد چشمتین که شنیدند دو انزده هزار کس از لشکر آن حضرت در عابدترین
 و فاضل ترین و قاری ترین اصحاب انحضرت بودند از دین بدر رفتند مانند قری که از گمان بگریه
 و انحضرت را مواجید و غلایه نامند که گفتند که تو کافر شدی و صریح کردن با تو بر ما واجب است و چرا
 اسم خود را از نامت فرموان اخراج کردی در نوشتن کاغذ و از لشکر آن حضرت جدا شدند
 و بطرف کوفه رفتند و اگر دامت راحه زب که در ذی جمیع کشیدند حضرت با چهار هزار کس بر
 ایشان رفتند و عبد الله عباس را نزد ایشان فرستاد و حرف زد و ایشان گفتند علی پایت ناما
 سخن گویم پس ابن عباس بر کشت و آن حضرت بمع که آمد و عبد الله ابن کو که سردار ایشان بود
 بمع که آمد از انحضرت نامان گرفت و ده نفر از رفیقان او نیز آمدند حضرت فرمود که هر از این سخن

و سبب دیگری شما هست عبد الله نقل کرد جنگ کردن معویه را و مصعب را بر سر نیزه کردن و در
 خوردن ابو موسی اشعری در حکم آنحضرت فرمود که یا ابن کوا من بود شما گفتیم که اهل شام با شما
 میکنند مباد عبد الله عباس برود شما گفتند ابو موسی برود در اینجا من تقصیری ندارم گناه
 شما را باشد این گو گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین و با ده نفر از اصحاب خود از دین خارج
 رجوع میشود و باقی لشکر متفرق شدند و عبد الله و حبیب راسی و هر قوص بن ذبیحان را بفرست
 بنویسید بکشند و آمدند ببا لشکر و هر دو ان نزول کردند و هر دو ان موضعی است حوالی بغداد
 گویند که ما را است و در اینجا نیز آنحضرت ایشان را موعظه کرد و بهشت هزار کس ایشان کشیدند
 و گفتند التوبه التوبه یا امیر المؤمنین و از ششم آنحضرت این شدند و بکنار رفتند و بعد چهار هزار کس ماند
 بی کم دریا دو بحر پستادند و عبد الله و هر قوص گفتند در این حرب که با تو میکنیم میخواهیم که در
 روز قیامت یعنی از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس علی این را ملاوت فرمود قل بل نبتکما بالاسیر
 اعمالا الذین ضل سبیلهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یصنعون پس آتش حرب بلند شد و از چهار هزار
 لشکر آنحضرت نه نفر شمشیر و از لشکر خوارج نه کس بدر رفتند و بعضی گویند عدد لشکر خوارج
 هزار کس بود و در این حرب راقال مار قین گویند و از آن نه نفر دو نفر کزنجشده و همین رفتند و
 ایشان مشهورند و دو نفر دیگر کزنجشده بیستان رفتند و در اینجا وطن کردند و در اینجا نسل ایشان
 با باضه و خوارج عثمان را باضی میکویند و دو نفر کزنجشده و با دجیزه رفتند در موضع سن و دو نفر
 کزنجشده و همان رفتند و نسل ایشان بسیار شد و قلاع و شهرها ساختند مثل مسکد و جلفا و نزد
 و بهله و سنوز بقیه خوارج در اینجا بسند و قوت بسیار دارند و کینفر دیگر کزنجشده و بتو دن فرست
 دیگر آنحضرت حرب عظیمی با کس نکرد تا از دنیا رحلت فرمود ذکر ذهاب خوارج ایشان سفید
 شده اند اصروریه و ازرقه و باضه و بجات و عثمانیه و یونسیه و ماینه و مرثیه و عثمانیه و بخارده
 و صغیره و زعفرانیه و برغوثیه و صحا که و بنی نهدیه و ابریه و اصل ایشان خنفره بودند از ازرقه و بخارده
 و بجات و صغیره و باضه همه اینها گویند امانت بشوری بود و مختار رعیت است و شب

آنحضرت امیرالمؤمنین و علی و زینب و عایشه و عثمان میکیند و دوتای دیگر را دوست میدارند
 که عجرات از ایشان باشد و مع سکینت ندین طبرمادی را و خارج کومیند اصحاب کبار را
 مشرکند و اصحاب طغایر فاسقند و هم چنین کودکان اصحاب کبار نیز مشرکند و مباح بود که
 ایشان را بکشند و اما ضمه کومیند هر که برخلاف ایشان بود از اهل قبله اموال و سلاح هر چه
 در حرب حاضر کرده باشد همه حلالست و غنیمت بود جز از فرزندان ایشان و کومیند در حین
 ایشان در اسلام است الا لشکر کاه سلطان و کواچی مخالف خود را تا اهل و هر که در حین
 ایشان باشد با کودکان خود در جهنم اند و کومیند که مسلمانی در دار کفر باشد اگر اسلام ایشان ظاهر باشد
 کشتن ایشان و کناح ایشان و میراث ایشان مباح بود در جهاد ایشان شوان توفیق کرد و هر
 توفیق کنندگان فرزند و کومیند کودکان مشرکان با پدران در جهنم باشد با و کومیند قتل زانی حاضر البلیه
 و جب است و رحم نباید کرد و کومیند خیانت در امانت کسی که خلاف ایشان است حلال است
 لازم نبود کومیند نصاب در سرقه معتبر نیست و در اذک و بسیار قطع و جب است و قضای نماز
 واجب دانند و ثبات کوه و قوه را حرام میدانند و زنا می غریب و غریب را جایز میدانند و البیوم
 اخذ کوه را واجب میدانند و این مذمب از زنا است آنچه لغتیم و از زنا اصحاب نافع این
 سخن باشد و با عبد ابن عباس بسیار مناظره کرده و از شجاعان خوارج است و آمد بصره و از آنجا
 رفت و با مصلب حرب کرد و مصلب او را از بصره بیرون کرده با هو از رفت و از آنجا بیرون
 کردند و بلغارش شد و از فارس بکرمان صفراینه از خوارج کومیند اولاد مشرک را با پدران
 در جهنم باشد اما بیرون آیند و کومیند از مخالفین دار کفر است که در اینجا قتل کنندگان فرزند و من
 الناس من یحیی راتنا اضر در شان دشمن علی نمیدانند و کومیند اولاد مسلمانان کافران
 و مشرکان نه ولایت هست و بر بر است از ایشان تا نوقت که با نفع باشد و ایشان را
 با سلام خوانیم اگر قرار کنند ولایت ایشان را لازم بود و الا بر است از ایشان لازم بود و کومیند
 نازک نماز کا و هست از جهل و از علم کافرت و کومیند حلال است و علی غلام که در دار کرب

ایکنی باد و طلی در برهیم و جموس و نصاری عباد کرده گویند امامت از زن در سنت چون پیام بان تو
 و مردان قهتر ایتوانند کرد با و هرگاه از زن تو انداخته مخالف خود صرب کردن و جهت از کوه از نزد او بردن و گویند
 عزانه بنت شبانه امام بود بجزات از اولاد بجز این عامر بن عبد الله الحنفی اند و از نذ ساسی هوا است و در
 امامت کرد و در مقابل عبد الله بن زینر طلی است کرد بجز و نافع ابن اریق لعبد الله کرد و بند و در آخر کشند
 و با یکدیگر خلاف کرد و بجز تبار هفت و نافع به صبره و سبب خلاف آن بود که نافع میبگفت الله است
 و از جهاد و توفیق نمیتوان کرد که کفر بود بجز کفایتی که بود و ابودبجزات گویند معرفت خدا و رسول خدا
 و خون و مال مسلمانان را حلال میدانند و بجز غصب و اقرار کردن بدانچه حق تعالی فرستاده است و است
 و غیر آنچه گفتیم که از شرح مستقی شد و استن آن وجه نیست و گویند هر چه در هر که با جمعا خود خبری
 حلال کند حرام بود در است و هر که بگوید این مجتهد محلی است و مستوجب عقاب باشد و با کوبد که
 جایز بود مجتهد را عذاب کنند کافر بود و غیر این از خصیصه خود اجزند و گویند میان شرک و ایمان خصیصه است
 و آن معرفت است و هر که معرفت خدا و دیگر چیزها از معرفت رسول و آنچه تعلق دارد و از اصول
 قیامت و ثواب و عقاب جاہل بود و در مرتب شدن بعبادت بدون معرفت کافر بود و اما
 نه کافری که معذب بود بر نیر از خوارج گویند خدا رسولی از بی میفرستد و از آسمان کتابی بوی
 بفرستد که هر چه باید در آنجا باشد و شریعت حضرت رسالت منوح کرد و گویند ملت صامیان
 که خدا در قرآن یاد کرده است این ملت بود که صامیان دارند و در سنت و گویند هر که کوفی
 دید از اهل کتاب نبوت حضرت رسالت هر چند که مسلمان نشود و هشت او را از او است
 و گویند هیچ حجت نیست خدا بر ابر خلق در توحید و آخر با شارت که فایم مقام خرا باشد اگر چه او را
 و قوف در شریعت نباشد و قومی گویند خدا بر او ابو فوستادن رسولان اگر چه ایشان رتبه نباشد
 و قومی گویند هر که خبری بوی رسد که سر که حرام است و قبله کرد ایندن و جهت باید که قبول کند
 و عقا د نماید و قومی گویند و جهت نیست روشن بنماز جمع بلکه جماعت و حج کردن هیچ
 اسباب طاعت الاعین طاعات است معرفت حق است و گویند اگر کسی بیعت مقدس نماز کند در سنت

برو که

زیرا که آن قبله است و جمیع ایشان گویند جمله عالم فانی شود زیرا که عالم را از این خلق آفریدند و خلق
 عالم مانند همه عالم نماز و عود آن محال است ضحاکیه دو اقیقه گویند و او بود که مسلمان گنیزد که با فرشته
 چون در اقیقه باشد کناح زن مسلمان با کافر دست بود و برعکس همه منی شمله گویند و در دست
 در ایمان و در کفر و ایمان گویند و از خوارج است و گویند هر کس کبیره از صدا در شود
 از آنکه او را بر دالی بریزد که حدز مندا کافر بگویم او را و بعد از خدا کافر بگویم و گویند که چون امام کافر شود
 رعیت در کناه نیز شمشیر کشند و کافر شوند و هر شترانی که اصل او حلال بود چون کسی خورد دست شود
 و ترک نماز کند یا خدا یکی از بسیار دشنام دهد در آن مستی کافر شود و بر او هیچ گویند خسته
 از خوارج بفریدند و از دشمنان با کفری دهند و میگیند و عود ایشان گویند مسکری که ترک نماز
 بآن با رنگاب کبائر کفر بود شتران خسته گویند چون صوفی در ستر حرام است و در هنگام حلال خون
 مخالف ایشان از در اقیقه حلال دانند و خیر و شر گویند جبر رضای الهی است و هر زن که عیادت
 کناح او را صام دانند و بسیار بن مسیبرتس خوارج گویند که خدای تعالی بخلق مانند خدا
 خوارج در کشید از خوارج میگویند که آن فرغ که از آب آسمان خورد در آن ده یکت زکوة است
 که واجب است و آن کسانی که در اطراف مسلمانان باشند و شریعت ندانند معذورند و بچرا
 و هب بنو دمه لکذا هب عمر شریف و مقدسی حضرت آنچه مشهور است شصت و سه سال است
 و شهادت با سعادتش در شب جمعه ماه مبارک رمضان سال چهل هجرت واقع شد
 بضرب عبد الرحمن بن عوف مرادی بجا و نت در دان ابن مجالد و شیث ابن بکره و سخت این
 کندی و قطام بنبت خضر و بعضی شصت و پنجاه سال عمر آن حضرت را نقل کرده اند که در آن
 مانند سه سال از عمر مبارکش گذشته بود که حضرت رسالت مبعوث شد و چون شروع کرد
 به جهاد شانزده ساله بود و چون شروع کرد و جهاد پس چون نوزده ساله شد شجاعان هر
 کشت و مدت سی سال امامت آن حضرت بود چون در خضر را کند شصت و دو سال از عمر
 مبارکش گذشته بود و مدت دو سال چهار ماه قبل از آن حضرت ابو بکر خلافت و یازده

سال عمر و دو و اندوه سال عثمان و در کتاب فرضه الغری از حضرت صادقین حضرت و
 پنج سال عمر آن حضرت را نقل کرده اند چون حضرت رسول مبعوث شد آن حضرت دو و
 سال دشت و سیزده سال در کعبه ماند و ده سال در مدینه و بعد از وفات حضرت رسالت
 سال در حیات بود و فرار کثیر الا نهرش در طهر کوفه در ق غری و قمشه که بحال موسوم است
 بنحیف اشرف اما سفیان ترکستان خاصه بخ و بخاراقابین نمند که آنحضرت ساکن است بخا
 و در ترکستان مراری قرار داده اند بسیار با زینت و بزرگی و خادمان بسیار و میگویند آن
 حضرت در آنجا مدفون است و شتر خبازه آن حضرت را با پنجا آورده و عقیقه و برنارت آن
 حضرت مازند و اکثرها میگویند که هنوز خبازه آنحضرت بیشتر با است و در پاهان کوفه میگرد
 و خالیان میگویند که آن حضرت مرده است و آن که عبدالرحمن ابن بطیمه در اکتشاف میگوید
 که بصورت آن حضرت برآمد و قایع بعد از شهادت آن حضرت چون آنجناب بر ریاض قوس
 ارتحال نمود بنیان اسلام در بهم گشت و بنای امیان از هم گسخت و اساس صلاح و تقوی و خدا
 شناسی از پای درآمد و شیعیان و مؤمنان خوار و ضعیف شدند و اعلام کفر و شقاوت و الویه ظلم
 و عداوت نسبت بر اهل بیت رسالت بلند شد و خلائق از جاده متابعت و محبت خاندان نبوت
 و ولایت به پاهان قیده و کراهی و غواصیت درآمدند و جمهور است دعاهای ناس و خلائق از خاکها
 و عام و وضع و شریف و اکابر و اصاغر و صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی باد و مصار از
 عرب و عجم رو بدگاه مویره نهادند و تقرب به او جسته و ال زیاد و مروان پسر ابوسفیان را با است
 و پیشانی برداشته و بنی امیه را خدایان خود دانستند و عبادت ایشان را احمقانه کردند و بگویند
 چه مؤمنان و خواندند و بند روزه او را جده مؤمنان و معاویه را خالوی مؤمنان و ابن زیاد را
 نایب و ولی خدا می جان خواندند و ایشان را امیر المؤمنین و خلیفه الله و خلیفه الرسول گفته و احکام
 ایشان را باطاعت خدا و رسول برابر میدانستند و بدگستی و محبت ایشان فخر و مباهات کردند
 و خلائق همه معاویه کردند و او را پرستیدند و چون معاویه بر خلق جهان استیلا یافت و علیه السلام

در بیان

و بمالغی بادشاه شد مردان صحابه و با یقینی امر نمود که احادیث در مدح خلفاء کثرت وضع نمایند
 و ستایش کنند بنی امیه را در فضیلت و بزرگواری برای او قرار دهند و بزرگان با نجات جاری سازند
 پس بعد از آن امر نمود که امیرالمومنین و اهل بیت او را لعنت کنند و اقربا بندگان و دشمنان
 دهند و همت بر ایشان به بندن لاجرم از عرب و عجم و ترک و دیلم این را قبول کردند و او را
 و نوابی او را مطیع و منقاد شدند و بوجه عرب و اعیان عجم و ریشیان بلاد و مصادرات
 شمشیر ایدار و ضرر در هم و دنیا را ذلیل و خوار را مطیع و منقاد کردند و در رأس منابر و
 و منار ناید و انهار او را و انهار اصرح و شام و سحر و شام و شتم آن حضرت و اهل بیت او
 کنند و هر کس مستحق بدستی ایشان باشد بکشند و هر کس دشمنی ایشان را ظاهر کند و عدالت
 نسبت بآل بیت رسالت نماید او را معزز و مکرم دارند و صلوات الغام و وظیفه و جایزه
 و عطا یا با و بدهند و هر کس بجوی در آل بیت یا در جی در بنی امیه بگوید دهن او را پر از کنند
 و بر پیشی هزار دینار انعام بدهند و خلق دنیا باین افعال زشت قیام نمودند و تقرب بدگاه
 خدایان خود جستند و روز و زیور یافتند و بهمت رخص و تشیع مومنان از قرب بخصد هزار
 در ولایات عرب و عجم و ترک و دیلم کشند و بسیار خلق جلاء وطن نموده دیدند و شادند و خلقی
 زیاده از حساب و شمار از زنان و طفلان و صغها پامال نسیم ستوران لشکر او کشند و بسیار
 خانه ها و قریب را و ولایتها را ضرب کردند و بر آتش زدند و شدت یقیه بجائی رسید که اگر اسم
 علی را کسی خواستی بر زبان آورد بعد از آنکه با شخصی ده سال اسناد دوست بوده او را
 میدادند بجان او میدادند و در بزمین میرفتند و او را استمهای مغلط میدادند و قرآن در میان
 بیندادند که سر او را فاش کنند و سر در گوش او میکند استند و نام مبارک آنحضرت را بپروند
 و علی بذالقیاس به بند که حال مردمان در آن زمان بچه طریق بوده و این بدعتی شنیع است
 هزار کم بچاه ماه در میان مردم مانده و مشهور است که در زمان بنی امیه مردم خوارزم که از آن
 ولایت باشد و اهل ری هر روز هر یک از این دو ولایت هزار دینار بحال خود داده لعن کردند

د اهل اصفهان و اسفراين و خراسان هزاره تمام نام از لشکر دار سلاطین بنی امیه
عمر بن عبدالعزیز نام را نکشت و مردمان را منع کرد از برتری امیرالمومنین از سر فرزند و پدر را
بر حضرت امام محمد باقر زد کرد و تا او در حیات بود آن حضرت و سایر اقران و یاران
علوی معزم و مکرم بودند و خمس غنایم و خزان و اموال خود را بسادات میداد و در
مبلغ های خیر برای آنحضرت میفرستاد و گویند قصه حمزه که در میان فرشتگان مشهور
بلکه در ولایت هند در دم و او زبک شهرت عظیم دارد که در قوه خاها و سایر عجایب است
در زمان بنی امیه طاعلی و طاحسین نام دو حکیم بودند با جمعی دیگر از دانایان اگر سب و تواریخ
وضع و جمع کردند و کتابی ساختند و بر مردمان خواندند و عوام الناس چون این کتاب را
شنیدند عجب کردند و قدری از ذکر و فکر و تیراه اهل بیت افتادند و بنی امیه دولت را
از آل محمد معصب کردند و دست بدست بر تکان و خلق را بظلمت و گمراهی انداختند
تا روز قیامت این است به مرتبه بجزاگان فرستادند اول در وقتی که عصب خلافت برانام
کردند و دیدیم در ایام معویه که خلیفان او را بر ستیدند برای خود طلالی که در طعام میگردید و وقتی که
کردند و قتل امام حسین را خستسار نمودند و باعث این شدند که بنی امیه خلافت را از زمین
بروند و این است که هر سوزن می رود و ذکر سلطنت امویان چون فرزند هند مقلد امویان
شد چند کلمه از احوال آنرا بیان میکنند که متفق علیه است در میان است گویند او اول کسی که
در اسلام خلافت ناهق را بجلافت و شمشیر گرفت و اول کسی بود که خلافت را امیرش
نهاد و پزیرد پسرش داد اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد اول کسی بود که سر حجاب
عدی و سایر مسلمانان را بر نیزه نمود اول کسی بود که سب و شتم امیرالمومنین را حلال دانست
و اول کسی بود که حضرت فاطمه را نسبت به بدی میداد و اول کسی بود که کشتن مسلمانان
مثل ضحاک ابن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن امیه را با صد و پنجاه هزار کس و سب
ارطاة را با چهل هزار کس با طرف عالم همین کرد تا هر کس که شیعه باشد کبشند و اول کسی بود

که سب

صحیح فادومده را سواره کرد اول کسی بود که میان خوردن گل کرد و از احوال دست
 کسی بود که بتذویر و مکر کتایت نوشت و اول کسی بود که تشبه با کاسه و فرعون نمود و
 و قهر مانان باز داشت و اول کسی بود که مکتب فروخت دست فردوسی را بجا ریش
 سنا و در میفرمود تا بنان میباید و سببند و سایر با دیر دند و میفرمود و در عوض متاع
 و اول کسی بود از سلاطین اسلام که زندان ساخت و در مساجد و معصوم را قرار داد
 کسی بود که خواجه سرایان باز داشت و اول کسی بود که ریش سفیدان شارب را کشت
 جنوی که الان رومیان تراش میزنند و کونید کلمه کذا شنید از او احداث نموده و بعضی
 کلمه تراشتم که نهشته در ریش دو شاخی که داشت عبارت از آن است و آنچه در این زمان
 جدیداً لباس میکند از آنکه موضع تراشیدن را به چپندی و غده است . قوی که تمام کلمه
 گذشته معجز است و احداث آن از معویه اصلی ندارد بلکه تراش تمام ریش را او وضع کرده
 و اول کسی بود که دفتر اوضاع کرده و قاعده مفروضه و من ذالک را قرار داد اول کسی بود که
 خطبه را نهشته خواند بجهت من و عظم سک و اول کسی بود که استحقاق بکانه خود نمود و زناد ابر
 برادر خواند و اول کسی بود که مسجد مغیر را کند و از اس اول بزرگ تر کرد و از آخرت و نیز
 بزرگ کرد و اول کسی بود که شتر جل را در عوض باقر داد اول کسی بود که مثل سمره ابن جندب
 و ابو هریره و انس و ابراهیم عازب و زید بن عوف و عایشه و غیر هم که احادیث در مذمت
 انوشیروان و بدیع خودش وضع کنند مشهور است که روزی فرستاد نزد ابو هریره و بعضی
 کرد که حدیثی وضع کن از برای من تا ابل شام مرا اعتبار کنند ابو هریره بر بنابر آن رفت
 و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود معویه خالوی نموناست از این چندی که گذشت
 ابو هریره علی در طایفه با بر دی بشرکت سبیری گشته بود و بیازار منی آورده بود که
 بفروشد بازار کساد بود و گفتم بخیر او حدیثی ساخت و گفت رسول خدا در وقتی که حج می
 این سبیری را تعریف کرد و گفت هر کس بخرد یا بخورد این سبیری را او شفا در کت است

که این استیذان سبب بیار القیمت اعلیٰ خریدند و درم و دینار زیاده از حساب و شمار دادند و
 هر چه رسد بشیر یک خود داد و همه را متصرف شد این خبر معویه رسید بخام و با فرستاد که خدا
 چینی تر از خاک بمالد ای محمد دروغ گو رسول خدا کجا و کی تعریف این سپهر را کرد و گفت دست
 جواب فرستاد روزی که می گفت معویه خالوی مومنان است و بعضی گویند برنج بود و بجز تقدیر
 معویه اول کسی بود که انحراف آیات قرآن نمود و آیه که در مذمت ابن عجم مرادی نازل شده
 بود تغییر داد و آیه مذمت را در شان آنحضرت و آیه مدح را در شان انملعون قرار داد و آیه
 کرده است سید مصطفی در حاشیه کتاب دجال از عبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
 که معویه صد هزار درهم فرستاد از برای سمرة ابن جنذب که آیه که در مذمت ابن عجم نازل شده در
 شان حضرت امیر بگوید بعضی مفسرین گفته اند که این آیه در باب مذمت معویه نازل شده
 و من الناس من یحک فی حیوة الدینا و یشهد الله علی ما فی قلبه بولده الخضام و اذا قوی السی
 فی الارض لیفسد فیها و ینکح الحرث و الفسل و الله لا یحب لیساد و این آیه را در شان ابن عجم
 بگوید من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف العیوب و سمرة قبول کرد معویه
 دو سیت هزار درهم فرستاد سمرة قبول نکرد و صد سینه هزار درهم فرستاد قبول نکرد و چهار صد
 درهم فرستاد قبول کرد و آیات را چنین نقل کرد و حسب کشف فر محشری در سبع الابرار
 معاویه را چهار پند نسبت داده که هر چهار را دعا میکنند که از ما هست و پدران او عمر ابن مسافر نو بود
 ابن الولید و ابوسفیان و صباح ابن مغروما درش گفته شعر ابوک ابوسفیان لاشک فدیته
 لنا فیک من غیبات السماء و چون هر چهار دعوی میکردند با بوسفیان غی سخت و گفته است
 صاحب کتاب که اگر حرامزاده بنمود و لعنت بر امیر المومنین بمیکرد و اول کسی بود که اسلام را
 عارت کرد و معویه چون از زنا بهم رسیده بود بظواهر زنا کرد با ذات القلایه زوجه زیاد و زیاد که
 زیاد او را طلاق داده بود هنوز عده بود که معویه بکناح خود آورد و به پدرش صخر ابن حرب نسبت
 که هر مسلمان شدی و دست از زبان برداشتی و در احادیث وارد شده است که اسلام

معه

معویه پنج ماه پیش از وفات حضرت رسالت بود و در اول مؤلف طلوب بود و در آخر حضرت
 رسالت خون او را بر کرد و از ترس آمد مسلمان شد عبد الله عمر و ایت کرده که روزی در
 خدمت حضرت رسالت بودم فرمود لطلع علیکم و جعل بیوت علی غیر سنتی یعنی مردی پیدا شود
 که بپوشد بر غیر طریقه سنت من ناگاه معویه پیدا شد که روزی که آنحضرت وعظ میکرد معویه
 خواست و دست پیرش بریزد و در دست داشت و پیردن فرست پیغمبر فرمود لعن
 القاعد المعفود ای یوم یكون لهذه امة من معویه یعنی خدا لعنت کند معویه و پسرش
 روزی که در این امة معویه و الی شود لعنبا از طرق عامه مرد سبت که حضرت رسالت
 فرمود معویه که اذرا یتیم معویه علی بنزی فاقبلوه یعنی پسر یتیم معویه را که بر غیر من رفته سبت
 پس کشید او را و از قتل عثمان هفده سال امارت شام را کرد و سلطنت او منفره و ابر
 نوزده سال و سه ماه بود و هشت سال هم گفته اند در ستمت تجری شراب در شکم
 و سب در کردن از دنیا رفت و احوالات فوت او را حضرت رسالت چنین فرموده بود که
 بر غیر طمت من خواهد مردم را دین بود تصدیق نمودن معویه بحقیقت حضرت امیرالمؤمنین
 ابن مردویه در مناقب از عبد الله بن عبد الله گفتندی روایت می کند که معویه حج کرد و آن
 بویته و اصحاب حضرت رسالت بر دور او حلقه زدند و ابن عباس و عبد الله عمر نیز حاضر بودند
 پس معویه دست بران عبد الله عباس زد و گفت ای ابا حق و اولی فیتیم با من خلافت اگر
 عم تو ابن عباس گفت چه گفت از برای آنکه عم مرا عثمان بناحق کشند و میراث امة بمن
 رسید عبد الله عباس گفت نه عمم خلیفه مقبول بظلم است اگر چنین است پس عمر از تو اوست
 در خلافت برای آنکه پدر این پیش از پس عم تو گشته شده است از ابن عباس و دیگر شریرو کرد
 بعد ابن ابی وقاص گفت ای سعد تو نیز آنکسی که نیشناسی حق ما را از باطل با ما باش زیرا
 و پدر ابوتراب را در شام بنیدهی سعد گفت سه چیز بناوست که از رسول خدا شنیده ام که هرگز
 او را لعن نکند و هشتم آنست که آن سه چیز بهتر است از شران سرخ موی زاغ چشم نزد من یکی آنکه

روز خیر است را بدست او داد بعد از آنکه ما همه که زبان بودیم او دیم که در باره او فرمود که تو
 بمنزله مردنی نزد من از موسی و حال آنکه بعد از من پیغمبر نبیا شد و آن روزی بود که خلیفه کرد او را
 بر ابل و عیال خود امانیکه در مدینه بودند سیم آنکه گفت عبد باقی است ما دمی که آسیای
 فلک بگرد و بدستی که من دیدم طلعت و تاریکی را که فردا گرفت روی زمین را چون سینه بودیم
 از آنحضرت که فرمود یعنی تو بر حق و حق با هست چون دیدم که حق بر طرف شد لابد است که من
 معویه گفت کس دیگر غیر تو این را شنیده گفت ام سلمه معویه بر خواست و مردم برخاستند
 و آمدند داخل شدند بخانه ام سلمه پس ابتدا کرده معویه سخن و گفت یا ام المومنین بدستی که
 دروغ گو یا ان بسیار شدند بر رسول خدا بعد از او همیشه میگویند که پیغمبر چنین گفته سعد میگوید
 و کائنات است که شنیده و میگویند که رسول خدا یعنی گفت که تو با حق و حق با هست ام سلمه
 گفت راست میگویند در خانه من اینرا گفت پس معویه بعد گفت امروز ملاقات میکنم خود را
 که تو بنودی از روز من شتر و اگر این را می شنیدم از رسول خدا همیشه خادم او بودم تا آنکه امروز
 و دست از خلافت بر میداشتم خدا رحمت کند او را انستی چون معویه از دنیا رفت
 از بعد از یزید یکسال که حکومت کرد بعد از معویه ابن یزید بقولی چهل روز بعد از مروان
 حکم در سن شصت و یک سالگی بجاگرفت نشست و ده ماه سلطنت کرد بعد از او عبد الملك بن
 مروان است چست و یکسال حکومت کرد و بعد از او یزید ابن عبد الملك نه سال و ششماه
 حکومت کرد در سن چهل و نه سال و کسری بود در ایام ادبلا و اوراء النهر تا غرغانه و کابل و میان
 مفتوح شد و بعد از او سلیمان ابن عبد الملك دو سال و هشت ماه حکومت کرد بعد از او عیون
 عبد الحیر نزد دو سال و پنجاه حکومت کرد و در او ام عاصم بنت عمر خطابت علمای شیعه را
 لعنت جایز نمیدانند و بعد از یزید ابن عبد الملك ابن مروان چهار سال کسری حکومت کرد
 و بعد از او هشام ابن عبد الملك مروان در سن چهل و نه سالگی بجاگرفت نشست و مدت سلطنت
 نوزده سال و نه ماه و روز بود که میز او بقدر بر خوار و شکم بر در بود که آلات و حشای

مقبول

شصت بره راقیده میگردند و از هر بار میگردند و بعد از دین بر این ولید ابن عبد الملک یکسال
 سه ماه حکومت کرد و بعد از او بر هاشم بن ولید ابن عبد الملک ابن مروان اندک روزی
 حکومت کرد و بعد از او مروان ابن مروان ابن محمد معروف بمروان چهارم پنج سال در جاهلیت
 کرد و عرب سر سال صدم را از حیرت بنوی حمار سیکه شد ازین جهت او لقب بجارست و
 دولت بنی امیه تا بنحوا بود که سرنگون شد و بیک بول کردن مروان از سب بزیاد
 دولت او رفت و این مثل شد در میان عرب که ذهب الدوله بول از پادشاهی
 معویه تا انقضای عالمت ایشان بود یکسال کم بود و استیلا و غلبه ایشان هزاره بود که
 هشتاد و سه سال کسری باشد مثالب بنی امیه در زمان جاهلیت کافر و مشرک و سب
 پرست و شراب خوار و زانی و سود خوار بودند و صحرا بن عرب که ابوسفیان باشد پیش
 ایشان بود چند مرتبه لشکر بر سر حضرت رسالت آورد و آن حضرت را بگو کرد و عاقبت
 بود بر بند زانیه بنت عقبه ابن ولید و شب در روز خدمت او و با اصطلاح زبان دینی در بود
 و چند مرتبه وقت اراده جماع داشت که مردمان با و گفتند علم در بام خانه خود بر پاسگرد و خولیان
 بخانه او میآمدند و کار او را میباشند و بعضی گویند علم همیشه در بام خانه او بود و روزی مصاب
 کرد چهل مرد از خود را ضعیف کرد و الهده علی الرادی و ابوسفیان چون مسلمان شدند منافق
 بود و منافق مرد همیشه شمار بود در جاهلیت مظاهر بود و هم عسار و هم عدار و عقبه بنی
 و قاص از بنی امیه بود که با عیانت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز احد شکست و دست
 علم بود در بدر و حکم بر مروان طیار حضرت رسالت و الله بود و مفاد طبت انحضرت
 بگو کرد و انحضرت حکم و ابوسفیان را در مواضع بسیار لعن کرده و حضرت رسالت
 مروان را ز قه نام نهاد و قتی که متولد شد و عایشه او را ز غه خواند و هم چند حضرت رسالت
 معویه را در مواطن بسیار لعن کرد و در کتب عامه اکثر جاهلان این شده و در صحیح
 بچند نوع از ابن عمر و غیر او روایت کرده اند معویه از جمله اصحاب عقبه است و در احوال

قلوب بود و شجره طعنه در قرآن که خداوند عالمیان فرموده بنی امیه اندوز یاد بنی امیه است
 که ولد الزناست و پدرش معلوم نیست و او را زیاد بن امیه میگویند و ابوسفیان با سب امیه
 زنا کرد و معویه را زیاد را با سب با خود خلق ساخت و لید این عقیده که حاکم مدینه بود از قبل خود
 درستی نماز صبح را چهار رکعت گذارد و گفت امروز شاطرا در نماز را زیاد کردم
 اگر خواهم زیادتر کنم و آیه الفتن کان مؤمن کفر کان فاسقا لایستون در باب ولید
 ماز شده و مسلم ابن عقیله از بنی امیه بود که کعبه را ضراب کرد و استار کعبه را سوت
 و بر دایقی تا سه روز در مدینه قتل عام کرد و ام جهم بنت صرب که خدا او را حاکم الحلب نام نهاد
 خواهر ابوسفیان است که سوره بقره در شان او نازل شده و عمر ابن عاص نزار بن
 بنی امیه است و صاحب کشف حدیث الارزاق کرده است که ما بغه در عمر ابن عاص کینه نزار بن
 بود عبد الله ابن خرقان بواسطت ابو بکر او را میزدید بکاره است و او را زاد کرد و ابوب
 امیه و هشام ابن مغیره و ابوسفیان و عاص ابن ابل جهم در یک طهر را و او را دشمن و در
 آن میان نطفه عمر و مشکون شد و طحله نزار را در بنی امیه و یاد در ان ایشان بود و او نیز خرام
 زاده است هشام ابن محمد ابن سائب کلبی از غلامی انصاری گفته که ما در طحله در جمله
 و خوش بود بر سر طحله میان عبد الله ابن عثمان یمنی و ابوسفیان نزاع شده صیفه در شمس
 طحله را عبد الله خلق ساخت از سبب آن پرسیدند گفت ابوسفیان بچل است او که گریه
 نخواستیم که بچینی جنوب شود و ما در یزید با غلامی از غلامان معویه در سخت و او هم سید
 و عمر ابن سعد که از انصار بنی امیه و از ضرب ایشان است پسر سعد عینت و سب او
 به بنی عذره است و سعد و قاص هم وقتی که بمعویه گفت من سزاوارترم از تو بچل گفت
 گفت اگر بنی عذره از تو این دعوی را قبول کند شیخ محمد حافط ابوسعید اسماعیل ابن
 که از شام میرا اهل سنت است در کتاب منالبن بنی امیه آورده اند که هند و معویه با فرز
 ابن عمر در سخت و چند سال با او زنا میکرد و او را وعده میداد که ترا زن خواهم کرد

و فرزندی آورد و دشمنان به شد مساو اکثرش صیحت و خصومت که کجیت و کجیه رفت نزد
 نغان ابن مندز و بهند را با بوسفیان دادند و بعد از سه ماه معویه متولد شد و سعد بن
 ابی وقاص در نسب او جهل دارد و ابوالمندز هشام ابن محمد السائب در کتاب نسب
 گفته که چهار کس در معویه دعوی داشتند که از ما است یکی عماره ابن عبد الولید مخزومی و سائر
 ابن عمرو یکی ابوسفیان و شخصی دیگر و بهند از صحبت سیانان مخلوط تر بود و بهتبار قوت ایشان
 و چند بار فرزند سیاه آورد و ما در بهند را علی بود و در ذی الحجه از علم را در بام خانه میرود در وقت
 زمان فوجش را از علم ایشان خواند و بنی امیه در اصل از قریش بودند مشهور است که ابی غلامی
 از عبد الشمس بود و او رومی بود بسیار بزرگ و دانا و عبد الشمس او را از او ساخت و بفرزند
 برداشت و بعضی از محققین گفته اند که چون بنی امیه رومی اند ما از الم غلبت مردم ایشانند
 که در مدت ملک ایشان اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب و مراد علیهم
 روم ایشانند و حق تعالی چون صفت شجره خدیجه را لیا من فوق فرمود یعنی ملک ایشان قریشی
 بناشت و بهزار ماه زیاده بر رسید و عبد الله ابن اوس که صحابه رسول خداست که آنحضرت
 آیات قرآن نموده و خاک او را قبول نکرد و جسد او را پیرون اجرت و میخه ابن ابی العاصم
 عثمان است که آنحضرت او را طرد نموده و عثمان از بنی امیه است که چهل هزار مصحف سحر است
 و خزانه و بیت المال را به بنی العاصم قسمت نمود و عبد الله ابن مسعود را کشت و ابو ذر را
 از مدینه اخراج نمود و بر بنده فرستاد و عمار ابن یاسر را اهدا کرد که علت قتل همسر سینه
 و خراج بر صحرا و پانزده تعیین کرد و دیوان ظلم را بنیاد کرد و ججاج ابن یوسف از بنی امیه است
 که در ایام حکومت خود چه ظلمها و جبرها که بشعبان میکرد که هیچکس چنان ظلم با ندارد و او بود که
 رشیه بحر می و شیم تمام را بفرار اجاری تمام کشت و از بنی امیه بود که بعد از پیغمبر مخفی نگه
 بسند و خانه خدای را ضرب کردند و سرشند و نجاسات بکشد و زمان ایشان قاطبها بزنا و شهوت
 بود و فرزند خویش و شهوت با زمان ایشان بود و کجیه نام در آن ایشان از اجناس جنس مخلوط بود

را
بسیار

انجمنی بودند که اولاد حضرت رسالت را کشند و ذریه او را اسیر کردند و سهرسبهر
 کردند ایندند و سب امیرالمومنین و فاطمه عمو و مذبح چن چن که احوال ایشان را با آن نمود و
 سلطنت ایشان بر عباسیان رسید و ایشان بابل پست رسالت آنچه نوشته شد کردند
 از حد اوت و قتل و غارت آنکه مخصوصین را کشیدند و اولاد ایشان را در بدر انداختند و اکثر ایشان
 کشند گویند مضمون طعون در وقتی که حصار بغداد را می کشیدند و هزار هلوئی را مخصوص شکست
 درین دیوار حصار گذاشت و دیوار بران بنا میکرد و حجاج ملعون اهدر سادت را کشند کرد
 که آسیا از خون ایشان کرد ایند و سر کیندم آورد کرد و با وجودیکه منصور و هر و ک شیعیه بودند و
 با ما شت نمیدانستند اما از کافریست پست بدتر بودند بعد از مومن خلفا سنی شدند و مذموم
 مالکی را اختیار کردند و آنرا تعظیم ذکر سلطنت بنی عباس را ایشان بسی و هفت بودند و در حین
 از زمان رذال دولت مردان حمار بود تا ظهور دولت امیر ملاکوخان ابن تومانی خان ابن کنگیز
 خان و ملک ایشان با نصد و هشت و دو سال و سه ماه بود و اول عباسیان ابو العباس
 سفاح عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بود چهار ماه سلطنت نمود و بعد از او
 ابو جعفر منصور دو الفیست که دو سال سلطنت کرد و بعد از بنای اوست و دو جسمیه بود
 است که چون طاق کسری مداین را خراب کرد و بعد از آنرا که در برای اخراجات نه قری
 از نمایای بلاد خود را دانی لشکر خواند که در از آنچه موسوم شد باقی الدو اینق نیز که دو این جمع
 دانی است و دانی دنگت را گویند و بعد از او حمدی ابن منصور که در این زمانادی بکشد بازوه
 سال و چند روز حکومت کرد بعد از او موسی ابن حمدی یک سال و سه ماه سلطنت کرد و
 حضرت امام موسی کاظم بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است آن حضرت
 از برای دفع این ملعون خوانده و خدا او را گشت و بعد از او آل ابن با الله مردون حکومت او
 پست و سه سال بود و بعد از او الرشید با الله محمد ابن هرون چهار سال و هشت ماه
 سلطنت کرد و بسیار رخص بود بلمو و لعب و لواط و شراب ما در او زبیده بسیار

مردان بدختران پیشو شایند و در بغل او میگردد که شاید ترک سپهران نماید چون مستی
 فریاد میگردد و اغلامیات الامون بالله عبد الله ابن برون اگر شید نسبت پنج سال
 پنجاه و یک روز سلطنت کرد و حضرت امام رضا را و یعهد خود کرد و ایندو آنرا شیمان
 و آنحضرت را زهر سرداد در انگور و برد ایتی در شیر نار داد و او را شهید کرد ^{معتصم بالله}
 استحقاق برون اگر شید شهر ستر من رای که سامره هست از بنای اوست چون
 چون بغداد شک بود از برای عسکر او را ساخت و سامره عسکر را نیز میگویند معتصم
 خلیفه مثنی کرد ایندو نیز که در سنه ثمانین ماه تولد شد و شهر شوال و ثامن خلفای
 عباسیه است و ثامن اولاد عباس است و بهشت فتح پرست او ظاهر و بهشت نقره
 زان دکان بجم در خدمت او که کتبه و بهشت سپرد بهشت و خرد بهشت و مژده کات او
 بهشت هزار دنیا طلا و بهشت هزار هزار نقره بود و بهشتا و هزار سب و بهشت هزار نظام
 و بهشت هزار کبیر داشت و بهشت قصر بنا کرد و در بهشت دشر کبیر را میگردد و بدست
 بهشت سال و بهشت ماه و بهشت روز عمر کرد و سلطنت او هشت و سه سال بود ^{بعد از}
 او ائق بالله مردون ابن معتصم بود پنج سال و نه ماه و سیزده روز سلطنت کرد ^{بعد از}
 المشوکل علی الله ابو الفضل جعفر ابن معتصم همین طهون بود که مهنه مرتبه آب کبریا
 بست و کا و فرستاد که شیار کنند و اثر قبر آن حضرت را همچو نماید و آب از چهار
 پشته ترنفت بقدره الله و زواران حضرت سید الشهداء را میگشت و منع زیارت
 مینمود و دست حضرت فاطمه و امیر المومنین و حسین مینمود پس شش بطرف بقوی معاش
 که شیعه بود متوکل را با فتح ابن حاقان وزیرش بر پیش المصیر فرستاد و در حسین
 متوکل سعید حاجب خود را برداخت و گفت یا امیر المومنین من بعد از تو زندگی
 میخواهم ندی داشت در آنوقت خود را بر سر تخت انداخت و گفت من بعد از تو زندگی
 میخواهم ندیم جان سلامت برد و حاجب را بمتوکل تلخ ساخت و عمارت جعفر نامبره

از بناهای اوست و مدرسه غریبه را در بغداد از بناهای اوست و مدت چهار سال
 و نوزده روز حکومت کرد المنصور بالله محمد بن متوکل مهت و پنج سال داشت که حکومت
 نشست و پدرش را از دشمنی امام حسین خلاص کرد و سلطنت وی یک سال بود یعنی
 نصف سال گفته اند المستنصر بالله ابو العباس محمد بن معتصم سه سال و نه ماه سلطنت کرد
 المعز بالله محمد بن جعفر متوکل سه سال و شش ماه است روز سلطنت کرد المهتدی بالله
 محمد بن محمد بن داؤد یا نوزده ماه و هفده روز سلطنت کرد المقدر علی الله احمد بن جعفر متوکل
 سه سال حکومت کرد و حضرت صاحب الامم در زمان او فیتت شهاب کرد المعتمد بالله
 علی بن احمد بن محمد شش سال و شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد الملکف بالله
 ابو العباس احمد بن موفی نه سال و ده ماه و ده روز سلطنت کرد المقدر بالله الفصیح
 احمد معتد مهت و چهار سال و یازده ماه و شانزده روز سلطنت کرد القاهر بالله احمد بن
 جعفر معتد شش سال و ده ماه و ده روز سلطنت کرد المستقین بالله سه سال و یازده ماه
 سلطنت کرد المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله بن ابن علی کتفی یک سال و چهار ماه سلطنت کرد
 المطیع بالله فضل بن جعفر معتد مهت نه سال و پنجاه سلطنت کرد الطابع بالله ابو کریم
 عبد الکریم ابن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابو العباس
 احمد بن اسحق معتد چهل یک سال و سه ماه و یازده روز سلطنت کرد در زمان او محمد بن
 ملک شاه سلجوقی مسجد جامع عتیق و صفحان را بنا کرد و کلبه او را ساخت و اولاد او
 طغرل و غزل اسلان تمام کردند القادر بالله ابو القاسم عبد الله بن قائم پورده سال
 و پنج ماه سلطنت کرد استظهر بالله ابو العباس احمد بن معتدی مهت و پنج سال
 و کتبی سلطنت کرد المسترشد بالله هفده سال و شش ماه حکومت کرد المستنصر بالله
 عبد الله بن یوسف ابن محمد بن احمد بن مستظهر یک سال حکومت کرد المقنع بالله محمد
 ابن احمد مستظهر مهت و چهار سال و سه ماه و مهت و یک روز سلطنت کرد الرشد بالله

ابو جعفر منصور این متر شد یا زده سال دیکت ماه المستقبی نبوالله ابو محمد الحسن بن یوسف
 مستحبه سال هشت ماه القاصدین الله ابو العباس احمد بن مستضی جلد یک سال
 هشت و یک روز الطاهر بالله ابو النصر محمد بن ناصر ماه و چهارده روز المستنصر بالله
 ابو جعفر منصور این طاهر شانزده سال و دو ماه هفت روز المعتمد بالله ابو عبد الله
 احمد بن عبد الله المستنصر شانزده سال هشت ماه معتمد سی و پنج و گشت از او
 عباس سی و بیستم خلیفه است دولت ایشان از ابو نصر المظفر المظفر بن محمد بن الحسن الطوس
 الشیعی وزیر بلا کو خان از سلاطین مغول منهدم گردانید و عباسیایان را ببرد
 و علامه حلی رحمه الله در کتب خود حدیثی نقل در القاضی دولت بنی عباس سلطنت
 بلا کو خان تا رسیدن بفرمان فرمانی سلاطین صفویه بیان نموده است و نسبت
 با میرالمومنین متصل گردانیده و چون او در زمان سلاطین صفویه بنوده اشاره که
 نموده که سلطنت از بلا کو خان بگردی رسد از حضرت من علامه در این جا توقف کرده
 که فرزندان حضرت کی باشد الحدیث قال امیرالمومنین ملک بنی عباس سیر لاشعر
 فیہ لو اجتمع علیهم الترك و الدیلم و السند و الهند و الیزید و الطلیحسان علی ان یزیدوا علیهم قدر
 و لایزیدوا حتی یعتد علیهم موالیهم و ارباب دولتم و یسلط علیهم ملک یاتی علیهم من صحبت یزید
 ظفره الی رجل من عترتی یقول با اخی و یعلن نکتة اعجب دارم از بنی عباس که گویند است
 ایشان نسبت با بل بیت رسالت از بنی امیه بیشتر بود و ادبیت و از ار و عداوت ایشان
 بآنکه معصومین زیادتر بود و بنای و ظالیف و ساضن مدارس و خافاه و صوامع و سمور
 خال در زمان ایشان شد و احادیث موضوعه مکتوبه که معویه و سایر منافقین علماء و فضلا
 هر زمان را طلبند مقرر گردید که تصحیح این احادیث نمایند و رواج دهند علمای هر جای
 مذموب که در زمان ایشان بجم رسیده بود و بحسب الفرموده ایشان اجلا آورند که چند
 حدیث را ببارن بنمایند و عالم و فاضل مثال منصف میداند که این احادیث چه گویا

احاديث موضوعه روى عن عبد الملك ابن عميرة قال قال رسول الله اقدرا بالذين من اعدى
وعر ومنها روى ان ابي الدرداء كان يمشى امام ابي بكر فقال له النبي انشى امام من هو خير منك
فقال ابي الدرداء هو خير ومنى فقال طلعت الشمس ولا غربت بعد النبيين والمرسلين على صل
هو افضل من ابي بكر منها قال لابي بكر وعمر هما سيدا الكهول اهل الجنة ما خلا النبيين والمرسلين
ومنهما قال ما ينبغي لقوم فيه ابي بكر ان يتقدم عليه غيره ومنهما قال خير امتي ابي بكر وعمر
ومنهما قال لو كنت متخذ اخيلا دون ربي لا اتخذت ابا بكر خيلا ولكن هو شر مني في ديني وبعث
الذي اوجبت له صحتي في الغار وخيفتي في امتي ومنهما اذ قد ذكر عهده ابو بكر قال ذكروا
مثل ابو بكر كذبني الناس وصدقني وامن بي ووزجني ابنته وخبرني بما لا داسا تنى بفسه
وجا بد معي في ساعة الخوف ومنهما من امير المؤمنين قال خير الناس بعد النبيين
ابو بكر وعمر ثم العلم ومنهما من عمر العاص قلت لرسول الله اى الناس احب اليك قال
عائشة قلت من الرجال قال ابو بكر قلت من قال عمر وقال النبي لو كان بعد نبي عمر ومنهما
عن ابن عمر قال كنت اقول لرسول الله حى حاضر من افضل امت النبي فقال بعد ابو بكر
ثم عمر ثم عثمان ومنهما ان ابا بكر تطلق على لسان عمر وقلبه ومنهما ان ابا بكر
بايهم اقدمتم ابراهيم ومنهما ابا بكر تطلق على لسان عمر وقلبه ومنهما قال لو
بعثت فيكم عمر لبعثت ومنهما ان النبي عمر ملكا سيدوه وبوئده ومنهما اذ الشاعر الشدق
شعره وفضل عمر فاشار النبي الى الشاعر عن سكوت فلما خرج عمر فقال عدوفا وفضل عمر فاشار
اليه بالسكوت مرة ثانية فلما خرج عمر قال شاعر لرسول الله من هذا الرجل فقال عمر ابن الخطاب
وهو رجل لا يحب الباطل ومنهما قال زينت بامتي فرجحت ووزن عمر فرجحت ثم رجع ومنهما ان
استكفنته تطلق على لسان عثمان الله ضرب با ابا بكر على لسان عمر وقلبه ومنهما قال لو
نزل من السماء فابجاء الامم ومنهما قال سراج اهل الجنة عمر ومنهما قال ان النبي
للخلائق يوم القيمة عامة ويجلي لك با ابا بكر خاتمة ومنهما ان قال صدقني جبرئيل ان الله

لما خلق الارواح اختار روح ابي بكر من بين الارواح ومنه قال امير المؤمنين ^{عليه السلام}
 علي ابو بكر وعمر حدة حدى المشرى ومنه قال اول ما يعطى كتابه محمد بن الخطاب ^{عليه السلام}
 ولا شعاع كشعاع الشمس ومنه قال لما عرج في السماء الدنيا ما مررت بسمااء الا ذويت
 مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابا بكر زوج ابنته قال من سب ابا بكر وعمر قتل وميت تحت عثماني
 جلد منه وفي الصحيحين روى سعد بن ابي وقاص قال استاذن يعني عمر رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم}
 نساء من قرئش بلمات عابده اصواتهن فلما استاذن ينبدن بالانجاب فدخل رسول الله
 يصحى قال اصحكت الله سنك يا رسول الله قال عجب من هؤلاء اللواتي كن جندى
 فلما سمع صوتك ابتدرن بالانجاب قال عمر انت احق ان يهين قالى عدوت
 انفسهن اتفننى ولا يهين رسول الله فلن نعم انت اعظ واظ فقال رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم}
 نفسى بيده ما لعنك ابشيطان قط سا لك انجاسك فجا غير نجس ومنه روى
 ابن اثير في جامع الاصول من الصحيح الترمذي غير برده قال خرج رسول الله في بعض
 مغازيه فلما انصرف جات جويرة سوداء فقالت انى كنت نذرت ان ردك الله
 سالما ان اضرب بين يديك الدف واقضى فقال لها ان كنت نذرت فاضرى
 والا فاقالت نذرت فنجلت لضرب وزاد وزين وتقول طلع البدر علينا من ثبات
 الوراغ وجب لشكر علينا ثم اتفقا فدخل ابو بكر وهى لضرب ثم دخل عثمان وهى لضرب
 دخل على وهى لضرب ثم دخل عمر القت الدف تحت البيها وقعدت عليه فقال رسول الله
 ان ابشيطان ليخاف منك يا عمر انى كنت جالسا وهى لضرب ثم دخل ابي بكر وهى
 لضرب ثم دخل على وهى لضرب ثم دخل عثمان وهى لضرب فلما دخلت انت يا عمر
 القت الدف وجلست عليهما ومنه من الصحيح الترمذي عن عائشة قالت كان رسول الله
 جالسا فسمعوا لفظا او صوت جبان فقام رسول الله فاذا حبشة ترقرق لصبيان حولها
 فقال يا عائشة تعالى فانظري فوصفت بحى على منك رسول الله فنجلت تنظر اليها بين

عبدالمجید
حضرت امام حسن

لکنکے رسالے فقال لی اما سبغت قالت فجعلت اقول لا لا منظر من لی عنده ادا
 طلع عمر قالت فارض الناس عنھا قالت فقال رسول اللہ انی لا انظر لی
 شیاطین الجن والانس تسد فوا من عمر قالت فرجعت تم الموضوعات المذكوره
 عن احادیثہما باب چهارم در احوال خیرال حضرت امام حسن مجتبی کتبت آن حضرت
 ابو القاسم و ابو محمد مشہور رشتہ و القاب آن حضرت سید و سبط و امین و حجت
 و بروقی و ایزد قائم و وزیر و زکی و مجتبی و زاہد بہت و نام مبارک او حسن بہت و در توریہ
 نو فور و در توریہ لغت جبئی شپہ کہ معرب از شپہ بہت و در کتاب زوہر لغت ترکوم
 الغدرا و در بچہل ماہین و در کتاب زندیک رای و در کتاب پانگل بہتر و در کتاب الحکام
 رغبت و در صحیفہ اسمانی راید و در روایت دیگر مہذبی و در کتاب یونانی فرسوس
 نکین اون حضرت العزہ لند و روایت دیگر اکملند و ولادت آنحضرت در شب شنبہ
 نیمہ ماہ مبارک رمضان و بروایت دیگر روز شنبہ ماہ پنجمین ماہ واقع شدہ بعد از حرکت
 بدو سال مایسہال و احوال آنحضرت کہ در مدت حیات بر شہنا و مکانہ ظاہر است
 پست حج پیادہ کرد و در اکثر سفرهای مبارکش ابلہ و درم میکرد و دو مرتبہ ضیاع و عفا خود
 از مواسی و لغد و جنس موسات نکر دبا قارب و عشر خود و فقر و سوبہ زیادہ یعنی کہ در ما
 دہشت تاتی را داد و تاتی را گاہ دہشت و ہمیشہ قایم القلیل و اکثر ایام صائم آنحضرت بود و سوانہ
 خود خدا بر کار می نکرد کہ موجب خجالت او باشد و آنچه در صفین از شجاعت با معویہ
 کرد معلوم بہت کہ قریب بہ چاہ ہزار کس را بدست مبارک خود بہ جہنم فرستاد و روز
 جمل شتر عالیہ بی کرد و سخت بر شکر عالیہ و طلحہ اندخت و از تو اضع و فروشی آن
 حضرت آن بود کہ روزی رسید در مکانی کہ جماعتی از فرقا و درویشان کہ اکثر ایشان
 معلول و صاحب جزام و برص بودند آنحضرت را تکلیف کردند یا رسول اللہ ما کہ ایمان
 بہت جد تو ایم و چشمک دہارہ کرد کہ درہ ایم جوش و بضاہفت ماہیانی و ما نام تو است در خورد

ان ملاذ نام فی الحال از استر فرود آمد و در کنار بساط العیان نشست و در خورد
 با ایشان خور این دو همه را مخلع گردانید و از در هم و دینار ایشان غنی و بی نیاز گشت
 و بر صفات و هر کمال که با امیر المؤمنین نامبر است رسول خدا و نبی و علوم الهی مصطفی
 همه با وی بود خلافت آنحضرت شنیده بود و بعضی گویند نه ماه و اهل سیر و تواریخ میگویند
 که چون عمر الخطاب در اکثر جنگ که لشکر میفرستاد و حکمت میخوردند در عرب یزد خرد
 ابن شهریار و شیخ اصفهان التماس نمودند حضرت امیر المؤمنین حضرت امام حسن را
 همراه لشکر سعد ابی وقاص که بود دو سیه سال است ازین جهت است که علماء اصفهان
 مفتوح القوت میدانند و آن حضرت تبری و شهریار آمده تشریف برده است در
 صین مر حبت بقم آمده است و از قم سمیت اردستان بقره کنتک از قراء ان و لا
 تشریف برده است و از آنجا سمیت قنایه و ولایتیست از نائین اصفهان نزول
 فرمود و در اصفهان زمینی است در خارج شهر قریب بر اینده رود مشهور بلسان الکلا
 چون آن حضرت تشریف آورد از نین بفرمان الهی با آن حضرت سخن گفت که با آن
 رسول الله در اصفهان سجده بسیار بزموده بخوانید و داخل شهر شوید و در اصفهان
 در مسجد جامع کبر نماز گذارده و جمعی متصل بان مسجد بوده در آنجا غسل فرموده و در لبنان
 مذکور مسجدی بوده در آنجا نماز گذارده و در فریه بزرگان اصفهان نماز شام گذارده اند
 و در کتاب اصفهان نوشته است که اول مسجدی که در اصفهان بنا کردند مسجد شعیب
 پیغمبر بود در حوالی مرقد امام زاده اسمعیل واقع است و ابو جعفس مفتی او را بنا کرده
 و بعد از آن الب ارسلان او را تعمیر کرد و در این مسجد نماز گذارده نه مسجد کبر در همه
 اقوال و محنت او تو قعی است احوالات آنحضرت بعد از شهادت شاه و پادشاه
 پناه چون بسیر خلافت متکلی کردید اهل کوفه و شام آنچه خواستند با او عداوت کردند
 و فاجران است خاندان عصمت و ولایت را با بغا دادند و در لوانه و سر برده او را

در قصر امیض بدین بر غارت بردند که باین راضی شدند آنرا بردند هشتاد و دو از گردن
 مبارکش برداشته و کلیم از زیر پایش کشیدند و خنجر بران مبارکش رزند و مکر او را
 زبردادند از کمی اعوان و قلت نصرا و نفاق در سال چهل و یکم هجرت با موعوب صلح
 و دست از سلطنت برداشت و آمد به مدینه مشرفه و در آن جا ساکن شد و ابو الفرج صحیفه
 از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت چهل و هشت سال از مدینه زندگانی
 طی کرد شهادت آنحضرت در آنماه صفر واقع شد و بعضی گفته اند بیستم آناه و بعضی دویست
 و هشتاد و بیستم در سال چهل و یکم هجرت گفته اند بعضی گویند عمر شریف آنحضرت در آنوقت
 چهل و هفت سال سیده بود و بعضی چهل و نه گفته اند و صحت آن حضرت را در سال
 پنجاه گفته اند و در پنجاه و یکم نیز گفته اند از هجرت عدد اولاد مجاد آن حضرت سید زن کرده بود
 و طلاق گفته بود و امیر عمان عرب دخران خود را برای شرف بان حضرت تبریح میگردید
 آن حضرت باین سبب این همه زن کرده بود و حضرت امیر المومنین میفرمودند که دیگر
 دخر بحسن بدید که بسیار طلاق میگوید و کمال الدین طلحه شیعی از علمای انساب
 تصریح کرده است که عدد اولاد آن حضرت پانزده نفرند حسن مثنی و عمر و حسین و عبد الله
 و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابو بکر و قاسم و زید میگویند که عقب اولاد آنند
 و حسن بهم رسیدند و باقی اولاد نسوزندانند آشنند بکد خرد است ام الحسن و ابن
 خثاب از علمای انساب میگویند که آنحضرت پانزده پسر داشت و یک دخر نامهای
 ایشان عبد الله و قاسم و حسن و زید و عمر و عبد الله و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین
 و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده ماجده امام مجتهد باقر بود و شیخ مفید در گفته است که زید ابن حسن
 و ام الحسین مادر ایشان ام بشر دخرانی مسعود عقبه ابن عمر ابن ثعلبه خریزیه است و حسن ابن
 حسن مادر او خوله نسبت منظور فرادیه است و عمر در اردان او قاسم و عبد الله مادران
 ام اسحق بنت طلحه ابن عبد الله نمیمی است و ام عبد الله فاطمه و ام سلمه و رقیه دخران

دو نفر از امام حسن

آنحضرت از ما در نامی متفرقه و بر دایمی شیخ نام سلمه و ام عبد الله و رقیه و فاطمه و اصل اولاد
 او بنده در کتاب بظنم بنده و حافظ عبد العزیز الاخصر انجیادی میگوید که اولاد که ام ذکوان
 امام حسن بن حسن است و بنده و محمد و عمر و عبد الله و ابوبکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله
 و طحی و دختر او نواصیر و ام حسن و ام الخیر و ام عبد الله و میگوید تکرار در این معنی در این
 مکان این است که از زیادتی نسخ باشد قائل آنحضرت زوجه آنحضرت سجده ثلث
 اشعث ابن قیس و او در مدینه مشهوره با سماء بود و بنده نموده معویه و وساطت مروان
 ابن حکم الماس بوده با آنحضرت و او در اکثر کثیر الاثرش در قبرستان بقیع نزد عمر کو
 عباس و آریافت سلام الله علی الحسین و علی الحسن المجتبی و ایه علی الرضی و ام کلثوم
 الزهراء و خیمه الحسین شهید کبر بلا باب پنجم در احوال خیر مال حضرت سید الشهدا و امام
 السعدا ابی عبد الله الحسین کتبت آنحضرت ابو علی است و ابوعبد الله مشهور است
 و القاب آنحضرت رشید و عظیم و دینی و سید و مذکی و مبارک و بطون و نور و سعید و رشید
 و شهید و مظلوم است و نام مبارک او حسین است بنام سپهر حضرت هر دو در توره نقل
 است و در کتاب زوهریشا ما و بلغه عجمی شهرت که معرب از تفریب است و در سخن آن
 هوشنگ و در کتاب بنده و ان اعظم ما را و در کتاب بر همه کند کشن و در کتاب زینب
 و در کتاب الجلودن فرس از و در کتاب با مثل مسعود و در کتاب زفرم الضنیفات زرد است
 صعب و در صحیفه آسمانی آمر و در ایت دیکر ناصر و در کتاب اقلیدس انخار و در کتاب طرم
 سعادت یا اسم قائل آنحضرت در توره در سفر طر لست ما اولاد پیغمبر از زمان که نداشتند
 بشید معنی بنید است و شمو شمر حر از فراده است و بن زاده این ابن زیاد و در ایت دیگر
 بخت از قریش است که در پیشانی او اثر جرح است و در کتاب لایثا و سایر کتب فرکان
 مسطور است که حق تعالی بر گردن بنی اسرائیل را از میان حلق و شرف داد بر همه مردان
 و ایشان را ساکن گردانید در زمین مقدس خلیل و ناصر است که ایشان را و در زمین

اسم علم در احوال
 سید الشهدا

در زمین گردند و پیغمبر از آن کشیده و سمت زدن اتیوع ناصری و ما در او میم خدایش از او نیل گردید
و عرض مقدس را بر ایشان حرام کرد ایند بعد ایشان عرب را در میان خلق بر کردید و ایشان
عرب قریش را و ایشان بدبختی نزل و ابد را چنان کردند تا فرزند پیغمبر خود حسین کشیده و بختی ایشان
زایل نمیشود تا روز قیامت و در کتاب نزل نوشته است که خارشند و خاری ایشان بر طرف
نیشود و آن کسانی که حسین فرزند مؤید بزرگ خرد که فرزند آن در زمان بزرگست می کشند
یرزدان لباس مذلت بر ایشان پوشانند که هر که کند نخواهد شد و ایشان را خلاصی از دور
خواهد شد و ایشان را خلاصی از دور نخواهد بود در جاماسب نامه نوشته است که انجمنی است
با کجی پیغمبر گردید است محمد عربی بطبی با فرزند آن او خواهد کرد و نیک بخت فرزند آن او را در زمین
مایه با انواع عذاب می کشند و عیال او را با سیری همه در اموال او رهند کنند خدا بخت انصاف
بر این قوم بجایر داتا در ایشان بر آورد و امان ایشان قبول نکند و کشند کان ایشان را
به بدترین پاداش نیز برساند مؤلف گوید که بخت انصاف در این جا محاربت نیز که در سیر
کتاب کبریا معلوم میشود که از قوم ایشان یرزدان شخصی را بجایر در ایشان که دزه رحم
در دل او نباشد چون بخت انصاف باشد در سلطوت و مقام ایشان بخت ولادت بخت
در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان و بعضی روز شنبه گفته اند در توفیق حضرت صاحب الامر که
بقاسم این علامه ای نوشته پنجشنبه سیم ماه واقع شد در آفرین ماه اول سال سیم
نیز گفته اند این قول متروکست و نقش نیکین آنحضرت ان اللد مانع امره و بر دست
دیگر آنکه الله و بر دست دیگر عدت لقا الله بوده و دوست و دشمن نفاق دارند و فضیلت
و بزرگواری آن حضرت از کثرت عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت و حیاء و ادب
و در عو سخاوت و عدالت و شجاعت و علم و کمال و استعداد و از شجاعت آن حضرت
انچه در کتاب کرده در حالت تشنگی کرده کسی نکرده و هزاره شصت نفر و بر دست دیگر
از مسعودی هزار دانه صد و پنجاه نفر را بدار البوار رساند غیرت آن حضرت بر تبه بود که بپوشان

دو نفر آنچه مشهورست از انصار و موالیان با پیست و دو هزار سواره و پیاده از فاجان اهل
 قبیله جدا گردند و روایت دیگر سی هزار کس در روایت دیگر از عجم بن کوفی و ابو مخنف لوط بن
 یحیی از وی جامع حکایت خروج محنت را بن ابی عبیده ثقیف صد و بیست و دو هزار سوار
 بودند و در این قول توفیق بسیار میرود و عیبت با صحت خبر چنین گفته اند و ایشان سوار
 پر و انگر دو تن را بخاری داد و گردن را با جاعت پسر مر جانه لعین بخشید تا بدرجست
 سرفراز شد عدد صحاب و همامی عسکر سعادت اثر او را بعضی از علمای یاده او بمقتاد
 ذکر کرده اند اما آنچه مشهورست بیست که پنجاه نفر از موالیان و پانزده نفر از برادران و عم زادگان
 و بیست نفر از غلامان بودند سوای هر این برید ریاحی و علی پسرش که بمقتاد و چهار پسر
 پان همامی تنب حرب اول هر بود و پسرش بعد از آن زبیر بن حسان اسدی و
 غلام هر و عبد اللہ بن عمر و کلثوم بریر بن حصین حمدانی و دو هب ابن عبد اللہ بدجی و روح ابن
 عبد اللہ بلالی و هر برادر کرده ابو ذر غفاری و عابر بن عابس و حجاج ابن مسروق مؤذن
 امام و حارث ابن سمرج و مالک ابن عبد اللہ و مسلم بن عوسجه رحمة الله و لیسرا و بلال
 بکلی و عبد الرحمن بن عبد اللہ زنی و یحیی ابن سلیم ماری و عبد اللہ بن جهم ابن عروه غفاری و
 انس کاظمی و زیاد ابن مکرکندی و بلال ابن جراح و نافع ابن اهلل ابن مالک و عمر
 ابن مطاع جعفی و قیس ابن عقیله و حبیب ابن مظاہر رحمة الله و ناسم ابن بلتیه ابی و فاص و معقل
 غلام ام زین العساکر بن و حنظلہ ابن سعید مجلی شام و زید ابن زینا و شعیب زبیر ابن قیس
 البکلی و سعید ابن عبد اللہ حنفی و جناده ابن حارث و عمرو ابن سبابة و قرة ابن ابی غرغره غفاری
 و محمد ابن مقداد کندی و عبد اللہ ابو جانه انصاری و قیس ابن ریح و شعث ابن سعد و عمر
 ابن فرط و ابونمامه صیداوی و عطیة ابن و حاد و محمد ابن انس و فیروزان غلام عبد اللہ
 ابن امام حسن و شاذب غلام عابس و عبد اللہ ابن هر و غفاری و زینا و شعا و سرف
 حارث و ابو عمر و شعیب اقراب و سردان آن حضرت فضل ابن علی و عبد اللہ بن مسلم

۴۴
در بیان آن که در وقت کربلا در کربلا کشته شد

ابن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و جعفر و عبد الرحمن بن عقیل و محمد بن عقیل و عبد الله بن عقیل و
ابن عبد الله بن جعفر طیار و عبد الله بن جعفر طیار و عون بن جعفر طیار و عبد الله بن حسن
سلام الله علیهم عدد شدند او ایل بیت در آن معرکه خلافت اکثر بیت هفت نفر کشته
هفت نفر اولاد عقیل بن طالب اول مسلم که در کوفه شهید شد و جعفر بن عقیل با عبد الله بن
محمد و عبد الله بن مسلم و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن سید بن عقیل و بعضی عیون و محمد
بن عقیل را زیاد کرده اند و سه نفر از فرزندان جعفر طیارند و محمد و عون و عبد الله بن عبد الله
ابن جعفر طیار و سه نفر از فرزندان امیر المؤمنین را قتل کرده اند حضرت سید الشهدا و عباس و
محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبد الله و جعفر و ابوبکر خلافتی کرده اند بخای او فصلی قتل کرده
و چهار نفر از فرزندان امام حسن ابوبکر و قاسم و عبد الله و بشر و بجای ابی عمر نیز کشته اند و از فرزندان ام
حسین آنچه مشهور است علی اکبر و عبد الله که در کنار پاره تنید شد و مردم او را علی صغر میخوانند و بعضی از ائمه
و محمد و حمزه و علی و دیگر و جعفر و عمر و زید کشته اند ابو الفرج صفی بن در کتاب مناقب الطالبيين
که آنچه معلوم است شهادت ایشان در المعرکه از فرزندان ابوطالب است و دو نفر اند
از حضرت امام محمد باقر و ایت کرده است که هفده نفر از فرزندان امام حسین علی و عبد الله
و فاطمه بنت اسد در آن صحرا شهید شدند و از زیادتی و از ناچیزه مقدسه بیرون آید از
فرزندان امام حسین علی و عبد الله مذکور است و از فرزندان امیر المؤمنین عبد الله و عباس
و جعفر و عثمان و عون و محمد و از فرزندان امام حسن و ابوبکر و عبد الله و قاسم از فرزندان
عبد الله جعفر و عون و محمد از فرزندان عقیل جعفر و عبد الرحمن از فرزندان مسلم عبد الله
و ابو عبد الله و محمد بن سید بن عقیل و ایشان پنجاه نفر میژند و شصت و چهار نفر شهید
دیگر و آن زیارت با اسم مذکورند و مسلم در روضه الشهداء مذکور است ابراهیم و محمد که حارث
ابن عمرو کوفی در کنار فرات شهید کرد و بنوی که شنیده احادیث آن بنظر میسرند
و ظاهر اصحاب گذشته باشند اما در کتب مخالفان بت و حکایت دما دی قاسم ظاهر

بنویسند

میشود و در کربلا روز ضرب نه سال داشته و بالغ بنوده است ما کارزار کرد ما شهید شدیم
 در طرق مخالفین حکایت دادادی قاسم هست آن معصوم بکر بلای پر بلا چند کلمه خصصا
 مینماید کفره فجره اهل قبله یعنی شامیان دگوبان و مشرکان عروفت در انروز که ان
 که ان حضرت را محاصره نمودند هزار و نه صد زخم بر روی زدند و همه در پیش روی انحضرت
 و جراحات نمایان او هفتاد و دو زخم بر روی زدند و زخم نیزه سی ماه بود و زخم شمشیری سی
 و نهمه زخم تیر و سنگ بود چون کار حضرت سنگ کردند از ان کافران ده نفر عازم قتل او
 شدند محمد و اسحق پسران اشعث و بطریق دیگر قیس و اشعث بودند و محمد داخل مینت بلکه در
 کربلا بدعای انحضرت در چهار روز عذاب الهی واصل شد و دیگر شیش ابن ربیع و خولی
 ابن یزید اصبحی و سنان ابن انس و ابو انخوف و هر طه ابن کاهل سهدی و ذی الجون
 شمر لعین و ابوالاثرش و الی خراسان و حکم ابن طفیل ابو انخوف ملعون تیری بر سنان
 آن حضرت زده ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم انحضرت زد و زراعه ابن کثیر
 ضربتی بر دست چپ انحضرت زد و حصین ابن ملیر سکونی تیری بر دمان معجز
 پان انحضرت زد و هر طه ابن کاهل سهدی شمشیری بر بازوی انحضرت زد و او را
 برود اندخت و شرجیل ابن ذی الکلاع سب بر بدن مبارک انحضرت دو انداخت
 حوشب و غالب بابلی و عبد اللہ یاس سلمی و ابوالاثرش و عبد الرحمن ابن ابی عمیر
 ثقی و عبد اللہ ابن شداد جثمی و صاب ابن مالک اشعری و بشیر ابن سوط همدانی
 و عبد اللہ ابن سید سلیمان جثمی و یحیی ابن کعب و عروه ابن قیس احمصی و قره برادرش
 ابن رکاب و قثم بایادگان تیر باران کردند یک مرتبه چهار هزار تیر بر بدن مبارک انحضرت
 زدند و اب بر بدن مبارکش دو انداختند لعنة اللہ علیهم چون انحضرت را انداختند
 سنان ملعون خواست پیش دستی کند که شمر حاضر آمده کرد و آنچه کرد بدو انزده مرتبه
 را جدا کرد و آنچه کرد اللهم العن العصابة التي هادت الحبین و شابت و با بعت

علی قله اللحم الغنم جميعا کافرانی که سباب آنحضرت را عارت کردند و لکن ابن اسیم
 کندی بود که کلاه آنحضرت را برداشت و عبد اللہ اسد جنبی شمشیر امام را برداشت
 و برادر ملعونش غلاف شمشیر را و جمل ابن مالک محاربی نیزه امام را برداشت و
 ابن ماسک و عمر و ابن خالد سپر امام را برداشت و با هم مناظره کردند بجز ابن عوس ملعون
 عماد آنحضرت را برداشت و عبد الرحمن ابن یحیی شال امام را برداشت و عبد الله
 ابن قیس غولانی ردای آنحضرت را برداشت و عمر ابن مویغ صیداوی کتف او را
 برداشت و زاهد ابن رفاد و بجدل ابن سلیم موزنای امام را برداشت و قیس ابن معید
 لجام امام را برداشت و قیس ابن شعث رکاب امام را برید و برداشت طائیفی
 که سنگت بر بدن مطهر آنحضرت زدند استحقاق ابن حوط بود و غنسان ابن مرز و حکیم و
 پسران طفیل و بکر ابن عامر و بکر بن و ابل و عمر ابن مویغ صیداوی بودند و سلم ابن حسین
 و منقذ و ناعم پسران مره عبیدی و نانی ابن بعث قاتل علی صغر و سعد ابن حجر الامحار
 و نوفل ابن ارزق و طیمة ابن عدی و طلحة ابن ارقم و اسید ابن مالک و نیزه بن شعل
 و در بد مولای پسر سعد علیه السلام و العذاب شهادت بانحاد آنحضرت در روز
 جمعه عاشورای محرم و سال شصت و یکم هجرت واقع شد و عمر شریفش در آنوقت
 پنجاه و هشت سال بود و اثر جناب سیاهی در محاسن مبارک آنحضرت بود و چون
 آن ملاعیان رفتند ابل غاصبه آمدند و بر آنحضرت - و جسد های کرم و بدن های مطهر نماز
 کردند و جسد سید الشهدا را در آن مکان شریف که الحال هست دفن کردند و علی ابن
 یعنی علی اکبر را در پائین های آنحضرت و سایر شهدا را در پائین پای او در یک موضع
 دفن کردند و حکمت ظاهر چنین بود اما با عجز آنحضرت امام ربین العابدین آمد و جسد مطهر
 آنحضرت را بلکه سایر شهدا را دفن کردند و ابل غاصبه گفتند که ما چون رفیقیم که ایشان را
 دفن کنیم قرآنی است نرا دفن کننده و ساخته دیدیم و مرغان سفید چند نزد ایشان را دفن

که بر دوازدهم کرد و در سر مبارک آنحضرت خلافت آنچه مشهور است این است که سید
 التاجین آورد و بدین شریف پدر نزل کواکش تکی ساحت و در روایتی
 در شام دفن گردید بحال انوضع معروف است بمحمد الراس و زیارت می کنند
 و بقول آنکه ان طعون مراد بر خانه خود هندفت عبد القدام که سابقا زوج آن
 حضرت بود و نصب کرد و در شب ناپیدا شد و حضرت رحمتیل بر دوا این قول بسیار
 قویست در رفتن اهل بیت شام و برگشتن و آمدن بکوفه چهل روز مشهور است و بقول
 بشما آنچه غیر عتقاد دارد و شاید که از چهل روز زیاده باشد زیرا که رفتن اهل بیت کوفه
 و شام رفتن و ماندن در شام و سایر منازل و برگشتن بیشتر میشود و البتة عدد لشکر
 کفار موافق ضبط ابو مخنف و بعضی از نواریخ صد و پست و دویست و هزار سواره و پیاده
 بودند که باین حرب مامور شدند و متعاقب هم می آمدند اگر چه در صحت این خبر
 ضعف دارد ولیکن بیان کردن اولی است عدد لشکر کفار شقات از هشتاد و هزار
 سواره و چهل هزار بودند از پیاده از طازمان دار الاماره پست و دویست و هزار سواره بودند
 و پیاده امیر ایشان شمر ذمی ابجاشن و قثم و شیبث و یزید بن رباب و پسر او
 و ابوالاشرس و سخاک ابن قیس ابن عصب ابن جاز صاحب رایت و کتبت
 سعویه و قیس ابن فاکمه ابن نوفل و اسد بن مغیره ابن عاص و سعید ابن اسطاه
 و تماشایان و معاویه بن ابیان و قوشه برداران تخمین هشتاد هزار سواره
 می رسیدند و میان دانات و محلات و استادان و صنایف با ایشان بودند اکثر اهل حرفه
 مثل نجار و جنگر و کفش و دوز و اغلی بند و خباز بودند و که خدایان محلات کوفه از شام
 و کندیه و خرمیه و مسجد نبی زهره و سوق اللیل و سوق آباء و سوق البراین چون
 چون اشعث موصی طباح و شریق خباز و طرمح ابن یزید صیرفی و یزید ابن درهم
 و ابن عوج و حنظل ابن یزید و قیس ابن جرهم و ابوالحسن سردار مکاریان همراه بود

سعد بن عبد العزیز بن ابی سفيان

علی اکبر که گنیت او ابو محمد است مادر او سلام شاه زمان نیت یزدجرد ابن شهریار است
 اضرین ملوک عجم و علی ابن الحسین الاوسط که او سید العابدین است و علی صفر شهید
 شهر با نوست و بعضی گویند که علی صفر نام او عبد الله است مادر وی لیث بنت ابی مره
 ابن عروه ابن مسعود ثقیفه است و جعفر ابن الحسین اولاد از زمانده و شهید شد با محمد
 مذکور در دامن مدرش به تیرانی ابن بعثت که بر کوش او زد و زینب و سکنه و عبد الله
 سکویند مادرش آن بنت امر القیس ابن عدی کلپه است و فاطمه را دام سحر بنت
 طلحه ابن عبد الله ثقیفی است و محمد ابن حسین با مادرش شهید شد و آنچه از احادیث
 ظاهر میشود شهر با نوست در کربلا نموده بلکه در وقت کربلا در حیات بنود اما از انواه دانسته
 ظاهر میشود که در حوالی طهران کوهیست شهران نام دارد شهر با نوست در آنجا مدفون است
 چون آنحضرت را شهید کردند بفرموده ان حضرت شهر با نوست بر سبب ذو النجاشی سوا
 و بطی الارض پان ولایت آمد و در این کوه غیب شد و میگویند زنی که حامله به سبب
 در آنجا که شهر با نوست و است داخل غیبت اند شد اما حکایت سواری شهر با نوست
 بر ذو النجاشی بطریق مخالفان است و آنچه مظنون فقیر است علی ابن الحسین الاکبر شهید
 الساجدین در روز در کربلا عیبت دو ساله بود و آنکه شهید شد علی الاوسط است
 و حضرت امام محمد باقر خجسته بود و در کربلا حاضر بود سلام له علی الحسین و اصحابه ذکر وقایع
 بعد از شهادت آنحضرت چون آن سعادت پناه ببال شهادت پرور نمود
 افتاب کسوف کرد با دسیاه شد با دهمشت دیزدن گرفت که خلق بسیار از آن
 آن باد ترسیدند و بگردند و در روز در آسمان شفق بهم رسید و چهل روز آسمان
 خاک سرخ و خون بارید و در بیت المقدس و حوالی آن تا یکسال هر سنگ و گلویی را
 که بر میداشند در زیر او خون تازه بود و ملاکه و جنیان و آسمانهای هفت گانه زمین
 بر آنحضرت که رسیدند و جوش و صباغ از پایا بنا رسیدند و سر از چرا باز داشتند

و طیب و در خان ارشیما بنا افتادند و از آن روز حجاز را از میان کزیران شده در زیر
 جا گرفت و دریا با بطلاطم و امواج درآمدند و میان از دریا بسواحل افتادند و کوهها مانده
 برداشته و بشکرزل و اضطراب درآمدند و عرش عظیم الهی بلزید و حاملان عرش
 و ملائکه روحانیان طاهرا علی و کربان عالم با بلا و فرشتگان صافان و رضوان جنان
 و مالک نیران و جبرئیل امین و روح القدس و کرام الکاتبین همه بر این ماجرا گریستند
 و زمین بطلیدن درآمد و حق تعالی بر این مهت غضب کرد و قیام قائم ال محمد و ظهور اکبر
 موقوف کرد و بنیست طویل و فرشتگان و پریزادان از بنی آدم ترسیدند که چنین
 کاری کردند و ستارها بجزکت درآمدند و ارکان اسلام در هم شکست و اهل کوفه و قم
 بخدا رسول کافر شدند و در بای غضب الهی بکوش آمد و جنم بخروش آمد و نعره زد و شایطین
 از او میان کزیران شدند و بجز این عمل شیخ شیطان در راه روز هفتاد هزار مرتبه لعنت کرد
 بر دشمنان خدا و اولاد بنوت و خدا و بجز بار و خداوند فقهار بن ابی عبیده ثقی و ابراهیم
 ابن مالک را بر این فاجران کماست تا دار ایشان بر آورد و بدترین خصاص هر پیر
 بسزای خود رسانیدند و سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از اعوان و انصار بنی امیه از البوا
 رسانیده و حق تعالی پشتمای مردان و جمعی زنان ایشان را عظیم کرد ایند و بعد از آن کار
 و زار دیگر زنان ایشان از زمان ملاعین جاهل شدند و شیطان در میان ایشان زمان
 بهم رسانید و شب و دور در در بارها و کوهها می کشند و مردم را بجزو میخوانند و کثر
 با یهود و نصاری در ساختند و بسیاری از ایشان در آن سال بعلت بلاهای مبرخا کما
 گرفتار شدند و خداوند عالم بعلت خوزه و جذام برزید و ولد الزنا کماست و عقربی در شکم او بر رسید
 که از خلق او بهم بیرون آمد در اندک زمانی به جذاب الهی و اصل شد و او را در میان فریب
 انداختند و هندی زن یزید و حشر عبد الله بن عباس و الی خراسان و خوزه در فرج او هم
 و بعد از بزید بلید آنچه داشت با طبها داد و علاج وی نشد و عاقبت محتاج بطلب شد

و در کمالی برد و در آن این زیاد علیه العنه ما سوری بهم رسانید که از بوی گند و خالی این
 نرفت میکردند و هر چند او کرد جاق نشد و بر روز بزرگ شد و کاوک کرد تا ابراهیم او را
 از زندگی فارغ کرد و شرحیل ابن ذی الکلاع بدن او کرد و در روز بروز پوست می انداخت
 و در کلهای او نماییان شد و مسلم صنیائی دستهای او خشک شد بنوعی که نان بر دست او
 نمیکند شمشاد و پیر این رمعه خرد سی داشت روزی گرفت که دانه بروی دهد اگر و من متعارف
 و چشم او را کند و از آن ازار ببارید رفت و مالک ابن بشیم گندی بخت اسهال دم مبتلا شد
 تا بقر گرفت و عمر سعد از دعای آنحضرت گندم ری را بخورد و بگمان گندم نیز نشوید خورد
 از جوهر مار میگرد و بسبب ازاری که بهم رسانیده بود عاقبت محار او را بسرای جنم زد و دعای
 او هم نشین کرد و هر کس که دشنام با آنحضرت داده بود لال شد و هر کس بی ادبی میدان آنحضرت
 کرده بود و یا سنگ انداخته بود مثل شد و هر کس بدن مبارک آنحضرت را دیده بود و کور شد
 و جمع کبیری خناق کرد و چون آب و مان نجس عذر با آنحضرت انداخته بود و درین احوال
 بجاه افتاد و هر کس بوی خوش آنحضرت را عازت کرده بود همه خون شد و در آنروز آن
 افتاد و سوخت و آتش بر خانه بردارنده آن افتاد و سوخت و چند نفر از ایشان سوختند و آن
 که اموال آن حضرت داخل شده بود عاقبت مختار آن خانه را خراب کرد و وجبانش را بردارند
 و هر کس عطری آن حضرت را بر خود مایند پس شد و عبد الله ابن قیس خولانی بطلت کبریا
 شد چون سگ ناز میکرد تا مرد و هر کس سب بر بدن مبارک آنحضرت دو آینه بود اسهال
 اندام و بول بهم رسانید و بعضی مبطون شدند و در میان نجاسات خود غلطیدند تا مردند
 در کربلا آب از مخالفان آنحضرت طلبید عبد الله الحصین لازدی مذاکره که جاسین بقطره
 آب سخاچی شیدا آنکه نشه نمیری یا به حکم مادرانی پس آنحضرت او را نفرین کرد که خداوند
 او را از تشنگی کشت و او را بر کرمیاز پس الملعون پیوسته العطش میگفت و سیراب نمیشد
 تا آنکه شکم او ترکید و بچشم رفت و اسیر این کعبه استهای او مانند دو چوب خشک شد

در کمالی برد و در آن این زیاد علیه العنه ما سوری بهم رسانید که از بوی گند و خالی این نرفت میکردند و هر چند او کرد جاق نشد و بر روز بزرگ شد و کاوک کرد تا ابراهیم او را از زندگی فارغ کرد و شرحیل ابن ذی الکلاع بدن او کرد و در روز بروز پوست می انداخت و در کلهای او نماییان شد و مسلم صنیائی دستهای او خشک شد بنوعی که نان بر دست او نمیکند شمشاد و پیر این رمعه خرد سی داشت روزی گرفت که دانه بروی دهد اگر و من متعارف و چشم او را کند و از آن ازار ببارید رفت و مالک ابن بشیم گندی بخت اسهال دم مبتلا شد تا بقر گرفت و عمر سعد از دعای آنحضرت گندم ری را بخورد و بگمان گندم نیز نشوید خورد از جوهر مار میگرد و بسبب ازاری که بهم رسانیده بود عاقبت محار او را بسرای جنم زد و دعای او هم نشین کرد و هر کس که دشنام با آنحضرت داده بود لال شد و هر کس بی ادبی میدان آنحضرت کرده بود و یا سنگ انداخته بود مثل شد و هر کس بدن مبارک آنحضرت را دیده بود و کور شد و جمع کبیری خناق کرد و چون آب و مان نجس عذر با آنحضرت انداخته بود و درین احوال بجاه افتاد و هر کس بوی خوش آنحضرت را عازت کرده بود همه خون شد و در آنروز آن افتاد و سوخت و آتش بر خانه بردارنده آن افتاد و سوخت و چند نفر از ایشان سوختند و آن که اموال آن حضرت داخل شده بود عاقبت مختار آن خانه را خراب کرد و وجبانش را بردارند و هر کس عطری آن حضرت را بر خود مایند پس شد و عبد الله ابن قیس خولانی بطلت کبریا شد چون سگ ناز میکرد تا مرد و هر کس سب بر بدن مبارک آنحضرت دو آینه بود اسهال اندام و بول بهم رسانید و بعضی مبطون شدند و در میان نجاسات خود غلطیدند تا مردند در کربلا آب از مخالفان آنحضرت طلبید عبد الله الحصین لازدی مذاکره که جاسین بقطره آب سخاچی شیدا آنکه نشه نمیری یا به حکم مادرانی پس آنحضرت او را نفرین کرد که خداوند او را از تشنگی کشت و او را بر کرمیاز پس الملعون پیوسته العطش میگفت و سیراب نمیشد تا آنکه شکم او ترکید و بچشم رفت و اسیر این کعبه استهای او مانند دو چوب خشک شد

و در زمان خون از زمین بخت و عماره ابن الولید علبت اشک گرفتار شد و مرد و عمر
 ابن یاسر مخزومی کار در بر خود زد و خود را کشت و سخت خولانی از بام خانه پشاد و مرد و عمر
 ابن زیاد دیوانه شد و خود را بجایه افکند و عبد الله ابن طلحه زمانی در فرزند هفتاد و مرد و عمر
 ابن حارث سکونی در هفت افکند و بفرجه مرد و فرزند ابن حارث بخت هفت و در اندرون
 خلا که افتاد سوختند و در ابرون آردند و جابر ابن یزید عامه بخت را در سرت دیوانه
 و از بام خانه در فرزند هفتاد و مرد و عمر ابن مسافر از بام خانه افتاد و مرد و عمر ابن مالک کار
 قریب هزار سوراخ در بدن او بهم رسید و بگرد و طلحه ابن یزید در خنت خواب سر او را بریدند
 و صباح ابن فرطه کرم در بدن او افتاد و مرد و جویته ابن حرب جابه آنحضرت را پوشیده
 هماندم برهنه متلاشند و در کبرشتن باز که بلا تبر بر مقل سمر ابو الخوف آمد و مرد و بخت ابن عمر جابه
 آنحضرت را پوشید زین کیر و در نجاست خود می عطیله نمود و اس غلام عمر کتب ناصح
 میان دو کس آمد کار در بشکم او زدند و کشتند و شخصی از بنی دارم در که بلا تبر می
 آنحضرت زد و حضرت آن خون را می گرفت و یکتاب آسمان می بخت بنما بگو و در از
 آن شعله می کشید و شمش از سر ما می لرزید در شمش بخاری روشن کردند و در شمش رو
 باد میزدند و بخ بر بشکم می بست تا آنکه در نایه با معاویه ملاقات کرد و مرد و در عفرانی از آن
 حضرت عارت کرده بود بر بدنش مالید شمش شد و چون کوبیدند آنش در روی افتاد و مرد
 شتر می از آنحضرت عارت کرده بود چون کار بروی نهاد که پاره کند آنش از آن شعله
 می کشید و چون او را پاره کردند آنش در پارهای او مشعل بود و چون در دیک افکندند آن
 دیکت پروان می آمد و چون خواسته بخورند از جبهه وار شتر بود و در که بلا اسود ابن زیاد را
 ناسزا با آنحضرت گفت از آسمان تبر شهاب برود و دینای او آمد و کوشید یعقوب
 ابن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در که بلا بود و به بلای کفرشادم این گفت
 که در آنوقت نوزجراغ گشت ملعون دست دراز کرد که صلاح جرایع کند آنش در شمش افتاد

خواست خوابش کند بر لبش غسل او افتاد و بدن او را در گرفت و خود را بآب فرو کرد
 آتش در روی آب بسناده هر وقت که سر از میان آب بردن میآورد آتش او را میزد
 و او باز سر فرو میبرد تا بدین نوع از راه آب با آتش افتاد و خیاطی بزاین گهنگور کرد و چنین سخن
 در زبان خولی صبحی در خانه وی آتش افتاد و بسوخت با آنچه داشت و شخصی به تماشا می سر آمد
 آمد و گفت صد خواب مکافات بجهت راداد از آسمان سنگی بر دمان او آمد به چشم
 و چون سرهای کاوان را محار میبینه مشرفه نزد امام زین العابدین فرستاد و ناگاه ماری پیش
 و در میان سرهای کاوان میگردید تا سر این زبا در آمد کرد و در سوراخ بینی او رفت و از سوراخ
 دیگر بیرون آمد و پوسته چنین میگردد و بعد از آن در شمع را به علت حوزة مبتدا کرد و طوطی
 که در هین او را باز کند خشک او در کف او جدا شد و شریقی این زیاد سخن از کربلا کشت با کسی
 حرف نزد و چهری نخورد و بر او خوابید و روز سیم بجهت کفر این نارون دیوانه شد و در بصره
 نهاد و در کنار آب خرمی شیرینی او را طعم خود ساخت عمر ابن صبیح صیداوی شش در آن
 او جا کرد و در چشمهای او افتاد و از آن جا جو شید و بیرون آمد و در اندک زمانی او را
 کشت و سلامت این قلامه باز نشخوابیده از خواب بر جفت سوزن سران زن بر کرد
 رفت و سوراخ کرد و خون رفت تا مرد و سعد ابن حرلیص دیوانه شد و کار در حوزة خود
 کشت عبد الله در باج قاضی کوید از ناپناقی سئوال کردم از علت کوری او گفت من از نفر
 رفیق بودم در کربلا شیی در خواب دیدم که حضرت رسول در صحرائی نشسته است غم کین و محزون
 و جاهل از دستهای خود بالارزده و در به دست مبارک خود داشت و نطقی در پیش حضرت
 اکنده مرا کسان کسان نزد آن حضرت بودند و ملکی در بالای سر او سیاده و شمشیری از آتش
 در دست داشت و آن نفر رفیق مرا به قتل رسانید و آن شمشیر را که بران نفر زد آتش در
 آنها افتاد و میو حشد و باز زنده میشد چون آن حالت را دیدم بدو را تو در آمدم و کفتم السلام علیک
 یا رسول الله جواب سلام را نداد ساعتی سر بریزا کفتم فرمود ای دشمن خدا ک مرت میگردی

وقتی که در رعایت حق من نکردی کفتم یا رسول الله شمشیری نرودم و نیزه بکار نبردم و تیری
 نینداختم حضرت فرمود دست کفتم و لیکن در میان لشکر انما بودی و سیاهی لشکر انما را
 زیاد کردی نزدیکت پناهن چون نزدیکت رفتم تشنی بر از خون در پیش آن حضرت گذاشته بود
 پس فرمود این خون فرزند من حسین بن است و از آن خون دو میل در چشم من کشید چون
 شدم ناظرا بودم غلامی از این زیاد در مسجد الحرام فرمود میبایست میکرد و لشکرات امام حسین
 چون پروان آمد ستمی از آسمان بر او آورد و کفتم رفت مسلم کجرا کوید از عقب ابن زیاد
 داخل قصر دار الاماره شدم چون داخل شدم روی مشغول شد و مضطرب گردید و رو
 بسوی من کرد گفت دیدی کفتم بی گفت بدگیری مگو این حکایت در روزی بود که سر
 مبارک را آوردند غلامی از آن ملعون در از روز خنده میکرد و خوشحالی می نمود یواری بر او
 فرود آمد به چشم رفت غلامی دیگر باز بخندید عقرنی در بول کردن ذکر او را کرد غلام دیگر
 در از روز به جاه افتاد مرد شخصی دوست او را بریده بودند در وی او سیاه بود با ستار کعبه
 پیچیده بود و میگفت خدایا پامر زرا میدانم میدانم که مرا نمی ارزی مرا از سبب نوبیدی بتر
 گفت من جمال انحضرت بودم و مهربانی بسیار بن میفرمود در که ملاخ استم که بنزدی جابه
 انحضرت بر ایم چون قیمت کلی داشت و هیچک از چنگهای انحضرت رایا دو نیند را بودم
 دیدم که رسول خدا با امام حسین است و انحضرت سکو را انحضرت رسالت میکند حضرت
 دستهای مرا برید چون پدار شدم دستهای من قطع شده بود و رویم سیاه بود بر و است
 و بگره دو چشم او کور بود ایضا کوری در دستار کعبه پیچیده بود و میگفت خدایا پامر زرا که
 میدانم که مرا نمی ارندی مرا چون پروان آمد ستمی بر سر او آمد و به چشم رفت و در که ملا
 قرب بسید نظر در از روز نهره ایشان تصور کرد و مردند و هر کس بگر گاه که از شش افتاد
 و خندید در وی گرفت که علاج نداشت و هر کس به عنوان سیر آمد چون بر گشت در اندک
 زمانی روده و آلات و احشای او از اندر دلش پروان آمد و مرد و بعضی انجا مردند پس

اعانت سپر ز یاد کرده بود با سلیه یا آذوقه زمان و پسران و دختران ایشان در اندک روزی ناز
 و لواطه گرفتار شدند چو یکدیگر ایشان کم شدند و بعضی در نزد زاینان و قاسقان ماندند و غلامیه را
 میگرداند و ترک خانهای خود گرداند و هر کس در کربلا شراب خورد بعلت اسهال ادم گرفتار
 و مبتلا شد جگرش از حلق او برآمد و هر کس کف زده بود و خنده کرده بود مفلوج شد و بعضی این
 گیر شدند و در نجاست خود می غلطیدند تا به جهنم وصل شدند و اگر سنگ اندازان دستهای ایشان
 شل شود هر کس ناسزا گفته بود خوزه بردمان او افتاد و هر کس آن حضرت را بچه کرده بود
 لال شد بشر این سوط همدانی خاری بی پای او رفت و کاوک کرد تا مرد و چهارده نفر از حجاب
 این زیاد را در همان روز شتر لگزد و کشت و سیف ابن ریان سب سر او را برد و این گفت
 و کند و نانی ابن بعثت در کشتن از کربلا خون از حلق او آمد تا مرد و اگر نیک بان آب فرات
 شب گردند و فریاد عطش و تشنگی میزدند و شکمهای ایشان باد کرد و بر دهن لعل آب دهان
 بر آن حضرت انداخته بود با بقیش میدیدند و جگرش از حلق برآمد بخاری بس که همراه بود
 بر پای خود زد و پای خود را حلق کرد و بخاری اصلاح خیمه نیز این حصین گونی میگرد و دست و
 بر سر او خورد و بر دو حدادی نیز همراه بود نصف بدن او خشک شد و یک چشم او کور شد و اکثر
 تیراندازان کور شدند و مردنجدیل ابن سلیم از سب نهاد و مرد و دست و کس دیگر در کف
 کوفه از سب افتاد و مرد و در قوس ابن سعد را مار زد و مرد و در از ابن حکیم نیز مار زد و کشت
 و جیبانده عامر نیشی از غیب طفلی میدید که او را پیکر بچاه افتاد و مرد و حضرت ابن بزید کنی
 ز نش باوی و دست او را بخانه برد و در همان شب که از کربلا برگشت او را به بدترین احوال
 مؤلف گوید که اران ملاعین قریب چهار هزار کس به چنین حالات مختلفه بجهنم رفتند
 با ششم در احوال خرمال حضرت سید الساجدین کنیت آنحضرت مشهور ابو محمد است و غیر
 و غیر مشهور ابو الحسن بعضی گویند که کنیت آنحضرت ندارد و غالباً او را با اسم ایضت
 یاد می کنند و اقباب آنحضرت سید الساجدین وزکی و سجاد و عباد و ذوالثغفات و غیره

در کتب معتبره
 در احوال آنحضرت

در کشف الغم مسطور است که در شهرت آنحضرت زین العابدین آن بود که شی آن
 حضرت در محراب خود بیخ مشغول بود شیطان بصورت ارژدانی بر دغا هر شد که از
 عبادتش باز دارد دید پروانی نکر داد و کجاست پای مبارکش را بندگان گرفت و اینها
 با آنحضرت رسانید چون آن نیز باعث قطع نماز نشد غایب و حاضر شد و چون آنحضرت
 از نماز فارغ شد دانست که او شیطان بود فرمود که احشاء یا ملعون و شیطان از خود
 راند پس آوازی برآمد که گویند میبکند نبت زین العابدین تا سه بار این لفظ را شنید
 و کسیر اندود در احادیث بسیار وارد است که روز قیامت منادی ندا کند ای جانب حق
 آنحضرت که گجاست زین العابدین و نام مبارک او علی است و در صحیفه اسمانی فارط است
 و بر دایت دیگر خاشع است عرا و طمیت و در پنجمین کتاب زندقه شوشنوزاده در
 کتاب هندوان جزا که در کتاب با شکل عالی و در کتاب یونانیان امین و در کتاب
 کلونین سید القوم و در مصحف هر مس القن یعنی اصح و در کتاب خمال اشرف و ثقلین
 آنحضرت آنکه بعد از علی بود و بر دایت امام محمد باقر العفره بعد بود و بر دایت حضرت امام رضا
 خری و شقی قائل الحسین بن علی و بر دایت زیند فرزند آنحضرت جنی کل غم بوده و بر دایت
 دیگر توفیق الایا بالله پدر بزرگوارش حضرت امام حسین بود و در شش شهر با نوبت نیز در
 شهر یار و آنحضرت شایسته از عرب و عجم بود و در بعضی تواریخ مسطور است که شهر با نوبت در
 شیریه ابن پروین است و این قول ضعیف است و در کتاب دادنگ هر مژ حکیم میگوید که
 دولت عجم تمام شد به زوجه و در شهر او شاه زبان به بندگی عربان درآمد و او را کسیر کرد
 اما شرف و جهان با و دارد در حالتی که بیلیا یعنی امیر المؤمنین او را به سپه جو در او داد و دوست
 فارس جان با و زنده شود از فرزندان آن بگرام خواهد بود یعنی محمدی که طور کند و دولت عجم باز
 کرد و همچنان که در اول دنیا و دولت با ایشان بود لیکن این امام خلاق باشد و فرشتگان با او میزد
 و فرمان او در همه جا که در همه محوس اتفاق دارند که حضرت محمدی از جانب مادرش متولد

بشهر با ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه بقول روایتی پنجمین ماه پانزدهم شهر جمادی الثانی
 و بعضی هم نهم شهر شعبان گفته اند و بعضی روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان در سال سی و نهم هجرت
 و بعضی گفته اند سی و هشتم شیخ شهید روز پنجم شهر شعبان گفته پس از شهادت امیرالمؤمنین
 در دو سال و بعضی گویند امیرالمؤمنین دو سال بود با امام حسن و دو سال و بعد از آن حبس
 با پدر بزرگوارش دو سال بود اما مست آنحضرت سی و پنج سال بود در این مدت از وضوی طهارت
 صحیح را ادا میکرد که شب بیدار بود هر وقت که طعام نترد آنحضرت حاضر گردند و آنچه که بارانجا اطرا
 چند آن میکسبت که آب دیدنای اینجا ب طعام را مخلوط آب میکرد ایندگی از آنرا در دای
 آنحضرت عرض کردند ای تو شوم ما این رسول الله قیرسم که تو خود را پاک کنی و گناه کار شوی حضرت
 فرمود که ای شکوایی و خرفی الی الله اعلم یا لا یعلم یعنی شگایت میکنم در داند و خود را بخدا
 و من میدانم آنچه شما نمیدانید پس فرمود که بموقت بخاطر منیا درم گفته شدن فرزندان فاطمه که گریه
 در کلهی من میکرد و گریه کنندگان دیگر یعنی از آنحضرت شش نفر دیگر بودند حضرت آدم از برای آنکه اول
 و فراق بهشت سیصد سال کرسیت و بعضی دو سیت سال گفته اند حضرت نوح اجسامی
 کردن ایشان در نهای دید کرسیت و حضرت یعقوب و یوسف مدت چهل سال در فراق بگذرید
 که سید و حضرت یحیی از ترس جنم میکسبت و حضرت فاطمه از فراق پدر بزرگوار و جفای است
 چند آن کرسیت که اهل مدینه شک آمدند و آن حضرت از ذی الشفقات بجهت این میکشند که پشانی
 مبارک آنحضرت در آن نوبت از کثرت سجده و عبادت مثل کف پای شتر منه کرده بود و گاه
 بود که پشانی او که بسیار بلند میشد و منه میکرد و مقراض بهر بند سخادت آنحضرت مشهور است که چون حضرت
 با و او را غسل میداد پشت مبارک او مثل پای شتر منه کرده بود و از بسکه در شبها آرد و کندم در روز
 و جامه بدوش برداشته بود چنانچه فقیران اهل مدینه میزدوشی که آنحضرت از دوش میکردند اکثر اهل مدینه و بقول
 هفصد نفر بقول چهار هزار نفر شام خواهد بود که با محتاج ایشان از آنحضرت مبارک کرده و در آن
 دانستند که آنحضرت برای ایشان طعام میداد و روز و صلوات بر او بر تبه بود که خادمی گاه شش می بر سر آنحضرت

بخت و دور از معرض عتاب و مواج خنده در نیارود و از او ساخت و علوم الهی و میراث پیا
 و منصب جلیل القدر امامت با وی بود عدد اولاد آنحضرت با نرزه فرزند دشت و محمد کتبی
 با پی جعفر و هو با قعلوم الاولین و الاخرین الاینها و المرسلین و در او ام عبد الله غیب است
 علی دزید صاحب خروج و برادر ایشان ام ولد است اما حالات زید و اهل کوفه و حرم
 بودند و دعوی تسبیح میکردند و با حضرت امیرالمومنین و حسین آن ماجرا که در مذکبه شینده اید و
 ملاعین دشمن بنی امیه نیز بودند هر چند خواستند که ایشان خروج کنند ثواب الله در پیش بنشیند آن
 تلبس کردند و پیش یکیک از شیعیان آید و گفتند که شما میدانید که امر معروف و نهی منکر چیست و این
 که بنی امیه کرده اند ما را از خلق بر آورده اند این فرض همین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج کنیم
 کافر باشیم قومی از شیعه فریب رؤسای خود خوردند و غرض ایشان آن بود که بقیه اهل بیت رسالت را
 بر طرف کنند و جعفر و محمد پیش زید و چندان احتجاج کردند که زید رعیت کرد و زید از برادران دیگر است
 و اورع و اشجع بود و همیشه در فکر مقام جیش بود که از دشمنان بکشد و ازین جهت بعضی را قوی
 آئنده که او امامت را دعوی میکند و این سخن از انجمن غلیظ بود چه مرتبه برادر خود را نمیدانست که سخن
 خلافت حقیقی امام محمد باقر است زری جز او در دنیا بشام ابن عبد الملک که زید میآید از آن سخن اهل
 مجلس خود را گفت تا بهلوی هم نشینند چون زید پایداری خود را از آن عهد چون زید آمد آنرا فهمید و
 از چند ابرو نیز که هیچ چیز از قوی بهتر نیست بشام گفت تو خود را مستحق خلافت میدان و آرزوی آنرا
 داری و آن تو نمیزد که ما تو کنیم زید گفت اسمعیل مخرج بود ما در سخن گفتن بود و مرتبه
 نبوت از مرتبه خلافت بزرگتر است و کسی که جدش رسول الله و پدرش علی ابن ابیطالب است گفتن
 بودن مادر او با و لفظانی نمیرساند هشام از مجلس برخواست و حکم کرد که زید در مجلس ششم او نباشد
 او دل آزرده بیرون آمد با خود گفت هر که از بیری شمشیر برسد زبانشان باید که در خون بکوبد و رسید
 جمع کثیری بر او بیعت کردند و در صعب الیه مسطور است که عدد اهل بیت بجمل هزار رسید بودند
 و از زید ابن علی مروست که گفت من اراد انجهداتی و من اراد العلم الی ابن خنیفه جعفر هر که اراد

قال

صاحب کتب و خطبای حضرت امام جعفر

فقال داروز من پاپید و هر کس علم میخواهد نزد سپهر ابرام جعفر رود و زیدیه از آنجا میگوید که امام
 باید بشیر خروج کند چو حضرت صادق فرمود که رحم الله علی زید ابو ظفر لونی یعنی خدا رحمت کند بر علم
 من زید که اگر بر دشمن ظفر میافتد حق با حق از برسانند و چون خبر که در دست اثر زید بن
 بسیار که نسبت ابو خالد واسطی روایت نموده که آنحضرت مبلغ هزار دینار بر من تسلیم نموده که آنرا
 بعیال و اطفال آنچه دهم که ثبات قدم در زیدند و بار یکشنبه شدند من آن مبلغ را برده رسانیدم
 و در سبب شدن از زید و جو محمله مذکور است صاحب سبب سیر گفته که نظر شیعیان کوفه
 آن بود که خروج زید با جازه حضرت امام جعفر است بر او جمع شدند و چون دیدند و شنیدند که
 امام او را از خروج منع نموده از او بر کردیدند زید فرمود در حضور ما یعنی ترک مرا کرد از خروج و او گفتند
 و آنها که باید بودند از اخصان مجلس در از خروج نام نهادند و بعضی گفته اند که چون الشوم با او چست
 کردند روزی با او گفتند که ما ترا رخص کردیم یعنی ترک متابعت و معاونت تو نمودیم بلیت
 بروید که شما از خروج ایستادید و نام شیعه از زیدیه در بعضی از کتب مذکور است که سیاهی از
 پرسید و حق بوع چه میگوید او در جواب گفت شد چون در وقت جنگ تیر بر شانی مسلک
 زد گفت این مسایلی غریب و عجم افامانی بدان مقام و اهل سنت کلام زید را چنین فهمیده
 یعنی گجا شد که پرسید تا بداند من بوع را دوست میداشتم کار من اینجا رسید که شیعه ترک
 من کردند و رض من نمودند و شیعه میگوید که کلام زید همان شاره است یعنی اول در دست
 آنکه حضرت صادق مکرر با او گفته بود که مباد از خروج کنی که میدانم کاری بخیزاری و در آن
 و بکناسه کوفه برداری گفتند کوفیان با تو باری نخواهند کرد و این کار تمام نمیشود و از آنجا
 تا آنکه قائم ماطور کند و از اولاد عباس است صاحب ردای صفر یعنی زید و شاره منصور
 دو انشی نموده بود در حین خروج محمد و ابراهیم سپهران عبدالعزیز بن الحسن سپهران مروان زید را
 و او را بر این داشتند پس هشت هزار کس از آن در بران سواره و پیاده با وی قیام کردند و چون
 نید خروج کرد و با لشکر بر سجد جامع کوفه رسید جمله زید را بگذراندند و کوفه را قیامی از آنجا

رئیس ایشان است و از اصحاب حضرت باقر و از رواقه حدیث است و در نزد آن حضرت خبر میخواند
 و احادیث می شنید و مردم میگفتند و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در اثر مرگ شد و کور
 بود و حضرت باقر او را سرخون خواندی و سرخون نام شیطان است و مسکن او در دریاست ^{و ابو کاظم}
 و اصحابش میگویند رسول خدا انص خلافت کرد و بعد بی بیعت از بنی امیه یعنی
 روشن نبود بعد رسول امام علی بود و کافر بود و خلق که دیگر بر انص کذب کردند و قومی از ایشان گویند
 رسول خدا چنانچه بر علی رض کرد بر امام حسن و امام حسین رض کرد و فضیل دستان ^{و ابو بکر}
 گویند هر که بر علی تقدم کرد کافر شد و هر که علم از حسین بیا گرفت علم رسول بود و قومی از ایشان
 گویند که علم مشرکتست میان ایشان و میان عوام شاید که در میان عوام قومی باشند که علم
 زیاده از اولاد علی باشد و گویند امامت نبض از علی چسبید و از نبض حسین جدا و هر که
 از اولاد ایشان بسف خرج کند امامت و خلفای کفر را لعنت میکنند جریره از زید بر ماند
 ایشان را سمانیه نیز گویند ایشان نیز حقا دارند که امامت شوری بود هر کس را که مسلمانان
 اختیار کنند منقده شود امامت مفضول بر فاضل درست بود و شیخین امامت تخطی بودند و گویند
 عثمان کاشف بر بیثمنای خود چون جارودیه شیخین را ترا می کنند و قبلا از ایشان قولامی کنند
 و در اصول معتزله از بقریه از زیدیه اند و ایشان را صالحیه نیز خوانند و از اجتماع کثیرین الایترند
 گویند علی بعد از رسول خدا فاضلترین خلق بود و امامت حق وی بود اما او چون ترک کرد
 امامت بر شیخین درست بود و صحابه محلی بودند که او را گد اشند و نولای شیخین دارند و عثمان را ^{نیز}
 ابابکر میگویند و گویند امور را را رحبت بود پس از قیامت و در اصول معتزله اند
 فروع با نواصب متفق اند و نزد ایشان قیاس و استحسان دلیل شرعی باشد استغفار ^{است}
 الله را تا قائم گمراه دانند و گویند هر که زید را امام نداند کافر باشد و جهاد را واجب دانند و عصمت را
 شرط ندانند در امامت و امامت فاسق و فاجر را درست دانند ^{و از فرزند آن حضرت}
 متولی صفات رسول بود و او مرد فاضل محدث و صاحب تقوی و دروغ بود و عمر که نام ^{بود}

ستولی صدقات امیرالمومنین بود با سخاوت و ورع و عظیم الشأن بود و از سخنان او است
المفطر فی حیاتی المفرط فی بعضنا و باید که مردمان حق خویشی و قرابت ما را بر رسول الله ^ص ^ص ^ص
در مرتبه و مقام که ما رعیت از برای ما گفتند که حق تعالی ما را بگناه ما میکشد و بفضل و رحمت خود ما را
میواریز و حسین ابن علی مرد خداست کوشه کبر و متقی و مستجاب الدعوه بود در کشف اغراض
روایت کرده اند که گفت ابراهیم ابن شام مخدومی را والی مدینه کرده بودند و او هر جمعه مردم را
در مسجد رسول الله جمع میکرد و بر فخر میرفت و امیرالمومنین را از هر چه که بخودش لاین بود از دست
یا میکشید و روزی در انشای آنکه بشغل خود مشغول بود من بمنزله رسول جسدیم و بخدای تعالی نالیدم
از آنکه تاب نشدن آنچه آن طعون میکفت نداشتم دیدم فخر رسول الله شاکه شد و مرد سفید
پوش نورانی بر آمد و گفت یا ابا عبد الله میثوی که این سگ چه میکند که بی حیثیوم و از دور زخم
گفت چشم گشا و قدرت الهی را بر من چون گناه کردم دیدم که ابراهیم از من جدا شد و گشت
و چنان نفس ز زمین سبک که فریاد از آسمان برخاست و باز از آسمان بر او بر شد و سبک الهی ایجا آورد
شادمانه بخانه رقم و حسن ابن علی فاضل جلیل القدر بود در کتاب خود انصوص صند صحیح نقل شد
که گفت در حضور من مردی از پدرم پرسید که عدد آنرا و او صیبا چند است او فرمود که دو آنزده
و دست مبارک بردوش بر ارم محمد باقر نهاد و گفت بقیه من صلبه بنا و گفت هفت نفر از این
پدید خواهند آمد و حسین صغر و عبد الرحمن و سلیمان مادرشان ام ولد است و علی که کوچکترین فرزند
حضرت و ضریح مادر او ام ولد است وفات آن حضرت در محرم ماه محرم سال نو و دو چهار
هجری واقع شد و شیخ طوسی نسبت و پنجم محرم این سال گفته است و بعضی سال نو و پنجم گفته
و گفته است و دوم محرم این سال گفته که بار بقر هجرت کرده بنزد ولید ابن عبد الملک و این
با بویه و جمیع این عیفت و در آن روز بعضی نیز شام ابن عبد الملک گفته اند و عمر بنیرش را پنجاه
گفته اند و هزار کثیر الاکوش در بقیع در نزد عم بزرگواکوش عباس ابن عبد مطلب است بر ایلاف تا بیستم
در احوال خیرال حضرت باقر علیه السلام حضرت ابو جعفر است و القابش کرد و باقر و مادی و نام او

و در حدیثی از امام علی علیه السلام که در آن است
و در حدیثی از امام علی علیه السلام که در آن است

فایده علیهم السلام در آن است

در حدیثی از امام علی علیه السلام که در آن است

حضرت و نام مبارک آنحضرت در صحیفه اسمانی نامش است و برایت دیگر قانت کند و بسیار
 در روایت دیگر شافع و در توبه انقور و در پنجاه فرنگان با کرب کاف عجم و در کتاب زندان زود
 و در پنجاه از مندر در در کتاب بنده و ان صاحب و در کتاب انگلیس و ارث و در
 کتاب کندزال ملاذ و در کتاب تو مرز و فنا و در کتاب پر لید میو عادل و در کتاب مبارک
 نور الله و در کتاب پلناس العالم لبر الله و در کتاب ترقم افضل نکت روی مبارک کن کن
 کون قامت غیر شش معتدل و بسیار مرطوب بخوبی که در حرکت کردن دست بدوش
 غلامان میا بخت و راه میرفت شاعرش کمیت و در دانش جابرجایی بود و معاصرش
 از بنی امیه عمر بن عبد العزیز بود و در زید ابراهیم بود و لذت نفس نیکین آنحضرت بر دست
 حمیری لا مدنی فردا بر و ایت دیگر العزیز الله و در روایت دیگر العزیز الله جمیعاً بود و بعضی که
 از غیرین عظیمشان عامه است نفس نیکین آنحضرت را گفته است طغی بالله حسن و با التمس التوفیق
 و با الوصی ذوالکفن و با الحسین و حسن و در کتب علویان حبش و ذک مذکور است که
 حنیفه نجم از فرزندان تبریک در بای علمت و علمهای بنانی بنفیران و احوالات بنفیران
 و حوادث آئینه دوران خدایه او سپرده است مسیح و ما در او صحبت کرده اند که هرگاه
 زمان او را در بای سلام مراد و برسانند و بگویند که او را با دبر تو در بای آب حیات علم را
 که از گذشته و آئینه بود داده اند و آنچه خواهد از عزم مضسکات از و بر سپید و در
 کتاب مسطور است که کتابی از پادریان در بهمان نام مبارک سپیده است که از نام
 پنجم مسلمانان سر کین است ابن عبد الشیوع ابن ما تو و ابن فامت سی هرگز سکه از
 بر سید و از مشکلات مسائل توبه و پنجاه و پنجاه و همه را جواب شانی شنیده است و گفته است
 که نصف این مسائل را کسی نمیداند غیر بنفیران یا اوصیای ایشان بکن مسیح و در این
 قسم که چنین است ولادت با سعادت در روز جمعه یا شنبه پنجم ماه مبارک ربیع الثانی
 روز دوشنبه ماه صفر پنجاه و هفتم حررت در مدینه مشرفه واقع شد و آنحضرت اول علوی بود

۱۰۰

که از دعوای بهم رسید و متفق علیه خاصه و عامه است که جا بر این عبد الله انصاری رحمت
 عزة از ائمه صحابه بخندست آنحضرت رسیده و سلام و پیغام حضرت رسالت گرامی
 رسانید و اهل سنت بر این اتفاق دارند که حضرت پیغمبر فرمود که یا جا بر بخندست فرزندم محمد با وجود آن
 رسید سلام مرا با و برسان پدر بزرگوارش حضرت سیدالسااجد است و مادرش فاطمه
 مکنی یا ام عبد الله بنت امام حسن است معجزات و خوارق عادات او بسیار است آنچه از علوم و
 کجالات با امیرالمومنین و پدران بزرگوارش بود همه با وی بود با منصب جلیل شان است
 و علمای اهل سنت و سایر ملل و نحل و تصدیق بزرگوارش او نموده اند و در آنکه گفت مخالفین
 فضیلت و بزرگوارش آنحضرت را نوشته اند که هنوز در میان است عدد او اولاد است
 و یکدیگر حضرت امام جعفر و عبد الله و ابراهیم و در حرام سلمه ثعلبی در تفسیر خود گوید که اولاد
 امجادش هفت نفر بودند ابو عبد الله جعفر و عبد الله مادریشان ام فروه بنت قاسم
 محمد بن آبی بر بود و ابراهیم و عبد الله در ایشان ام حکیم بنت اقیفه است و علی و غیب
 و ام سلمه در ایشان ام ولد است و فاطم آنحضرت و سبب آن در احادیث معتبره مذ
 کور است که زید بن حسن بن علی بن ابی طالب عم با اوقات و میراث رسول خدا را
 میگردد و میگفت فرزند حسن اولیست و بزرگتر از آنها هم حسین در زید که سان آنحضرت شایسته و کار
 بر او کشید و میخواست آنحضرت را بکشد و کار در همراه برداشت و حضرت را بخانه قاضی برد
 برای میراث و ادعای او فاف بعد از آنکه زید داوری کرد ما آنحضرت جواب شنید از حق
 رفت شام نزد هشام بن عبد الملک مروان و در دفع چند متمسک بار آنحضرت زدوشته
 بسیار کرد تا آن ملعون را مترصد قتل آنحضرت کرد ایند بر سر سباب و میراث رسول الله
 و قدری زود فرستاد بوالی مدینه که این زرد را بان حضرت بده و میراث حضرت رسالت را از
 بگیر و بفرستد و الی زرد را برای ان حضرت فرستاد و اسباب پند شد میراث رسول را
 نقیض نموده بوالی داده و الی برای هشام فرستاد در بند که خن را را دیدنیا و شیطنت کرد

اسماء بنی هاشم

و هشتم گفت که اینجاست میراث رسول خدا امینت هشتم ابوالی نوشت که زرنای ما راست
 و اینخار از فرستادی که نه آن بود که من میخواستم و ابوالی نوشت که آنچه دیده ام فرستادم باز بند
 فضا انگری کرد و آن ملعون تدری کرد و وزیر ازین داد و وزیر در آن نغمه کرد برای حضرت
 فرستاد و آنحضرت سوار شد و وزیر در بدن مبارکش نفوذ کرد و بسبب آن زهر از این جهان
 پرت شد و بعد از چند روز برادر دوی عارض شد و محظوظ گردید و در بیان می گفت و نماز میکرد
 تا بعد از آنکه وصل شد و فقه نایب شهادت در روز دوشنبه هفتم ماه ذی حجه آن سال
 صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش پنجاه و هفت سال بود و در بقیع نزد جد زکریا
 در مقبره عباس مدفون است و اهل سنت هم لیسر مبارک او قسم بخورند و چون آنحضرت
 مرطوبی بود قشرش را ساق کرد و در ولایت حسند و آنحضرت را دفن کرد و با ششم در حال
 خیر آل حضرت امام المغارب مشارق الحقائق طبع صادق آنحضرت میانه بالا افزود و در
 و سفید بدن کشیده بینی و موهای اوسیه بود و مجید و بر صدر و پیش خال سپاهی بود
 سید حمیری بود در این مفضل ابن عمر کنیت آنحضرت ابو عبد الله است و القاب صابرو فضل
 و صادق و ظاہر و نام مبارک آنحضرت جعفر است و در صحیفه اسمانی صابو است و بر دست بکر
 صادق و بر دست دیگر ناطق عن الله و بر دست دیگر نفاع و در توره شمو عا و در کهن همه
 فرق اضاری صادق و در کتاب زند و بازند اسم و در کتاب کلیدون صدیق و در کتاب
 پاشلی را بر تخت و در کتاب دنیال حق کو و در کتاب ذو مرتبت و در کتاب دالین بان
 و در کتاب از می پیغمبر عالم و در کتاب مار قین رست کو و در کتاب سفینا پیغمبر احتیاق و در
 کین آنحضرت بروایت امام رضا القدیوی و عثمی من خلقه و بروایت معتبر و کای الله خالق
 کل شیء و بروایت دیگر الله غوثی و عثمی من النار و بروایت دیگر رب عثمی من خلقه
 و معاصرش از عباسیان ابو جعفر منصور بود و الفی بود مفاخر علیه اسس صاحب فضول
 که از کارهای عظیم است گفته است که آنوقت عند حساب و تحریفی انواع ما فهم لفظ و القاب

این کتاب
 در کتاب
 جعفر صادق

یعنی خواننده و نویسنده از خنده تدارک و تعاد او ان بر می آید و در بسیاری از چیران مینویسد
 ولادت با سعادتش موافق مشهور در فرجه و بعضی دو شهر مقدم ریح الاول بعد از آنکه
 بشنا دو سه سال از هجرت گذشته بود در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی میسأد و میسأد و ششم
 نیز گفته اند در ماه حجب و پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر و مادرش ام فروزه دختر قائم
 فقیه سپهر محمد آبی بکر است و مذہب شیعه حنفیه منسوب با آنحضرت است و جهات مذہب و امامان
 چهار مذہب اہل سنت در زمان آنحضرت و اندک زمانی بعد از او ہم رسیدند و ایام منصور
 دو انقی خلیفه دوم از نجاشیان و نغان ابن ثابت ذو طائی کلبی که از بنی تمیم بود لقب
 بابی خلیفه که سنیان اورا امام اعظم میدانند از تلامذہ آنحضرت بود و آب وضوی آنحضرت
 داشت و بہر ہماری کہ میداد شفا میداد و منصور اورا فریفته کرد بمال و جاه و عیش باوران
 بکجبت جداوت با آنحضرت ادعای قیاس در ای و حججا دو سخنان عقلی نموده فتاوی بسیار
 در دین داده کہ حق بسیار بر او خود کرده و مذہب اہل سنت را بطعظیمی داده از اصول
 و فروع و خودش بزندی مذہب بود و پنهان فتوی میداد کہ وجہت نصرت زید داد
 امام میدست و میگفت باید نزد او بردن و پنهان فتوی میداد کہ او ضریح کند و در آن
 و ضریح بر این دزد مستفاد کہ نام امامت و خلافت را بر خود بسته یعنی دو انقی مثال
 آن از بنی امیہ و مشهور است کہ زنی پیش ابو حنیفہ آمد کہ تو فتوی دادی کہ پسرم ضریح کند
 یا محمد و ابراہیم پسران عبد اللہ ابن حسن و بر منصور ضریح نمودند و پسرم گشته شد ابو حنیفہ
 گفت کاش من بجای پسر تو بودم و همیشه ابو حنیفہ در باب منصور و امثال آن از بنی امیہ
 و بنی عباس میگفت اگر انجیب مسجری بسازم و مرا امر کنند کہ آجر از البهارم ہر اینہا بشمارم
 زیرا کہ ایشان فاسقند و فاسق ہلیت امامت ندارد و دعایت منصور اورا بچکہ آن سخنان
 از نظر اعتبار از حضرت و در زمان مجوسان مذمات از دنیا رفت و همین باعث اعتبار او شد
 تمثیل سخنان تو ای علی و شیخ و علم خود سعادتیم کہ کشف در تفسیر ایہ کہ مرہ لانیا ل

محمد بن

عندالضامین گفته که این دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونگی صلاحیت امامت
 داشته کسی که اگر فاضی باشد و فاسق حکمکن باطل است و اگر فاسق کو ایمی دهد که او پیش برود و
 و اطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیشمازی عینو اند کرد و از این پس
 منقول است که او میگفت حق تعالی هرگز ظالم را دوست نمیدارد و امام میکنند و چگونگی اخبار
 که ظالم را امام کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم انصاف کند و ظلم برآورد
 بر میگردد و پیمانهای در تفسیرش از انصاف مرعی داشته و ذکر کرده است که هر یک در وقتی ظالم
 باشد صلاحیت امامت و نبوت ندارد و این آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبران باید موصوم
 باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز باید موصوم باشند بعد از امامت و حکم کرده است
 که دلالت یکی است هر چه در نبوت است در امامت بمثلت پس بگو ایمی مع عادل عتقا و شما
 ز محشری و پیمانهای و این غلبه است و ابوحنیفه شامی اصل که مفتی دین ثقات ثابت شد
 که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس در در قیامت چه جواب خواهد داد و اما چند کلام از
 فتاوی ابوحنیفه را بیان نماید اول آنکه وظای محارم مثل در و خواهر و دختر و غیره بسیار اجازت
 میداند در حین ضرورت هر گاه جماعی از غیر بر برد که سجد و این مذموم است اما شمش و شتویان
 و مضموم را مباح کرده در در اجازت میداند هر گاه از حال گشته باشد مثل اینکه شخصی کندم
 در زید و آرد کرد یا شرب در زید و سر که کرد یا جامه در زید و رنگ کرد و انقاب لاطی را موجب حد
 نمیداند و شر و غیر از جانب خدا میداند و رضای او در آن است و این طریقه مجوس است
 و مهلول او را درین مجاب است که گویند روزی ابوحنیفه گفت که اگر امام جعفر صادق این چه چهره
 اعتقاد داشت من بقول او کار میکردم اول آنکه میکوید خیر از جانب خداست و شتر از
 افعال بنده و من میکوم بنده را اختیار میست چو شتر از خداست دوم آنکه شیطان
 در آنست و من میکوم آنش او را بنموز اند که جنس از جنس متناهی نمیشود که او مخلوق از آدم
 سیم آنکه میکوید خدا را در دنیا و آخرت توان دید و من میکوم کسی که وجود داشته باشد چون

بیش از این است

بیش از این است

اگر در دنیا زین چیز در آخرت به پند بجهلول حاضر بود این رهنمیده کلوحی بر بخت و بر مراد و زد
 گفت هر سه مشلات باطل شد و کجایت ابو خلیفه شکوه اورا به خلیفه کرد پس خلیفه بجهلول را
 کرد گفت چه سنگ بر ابو خلیفه زدی گفت من نزد ابو خلیفه گفت تو زدی بجهلول
 من نزد خدا زدی گفت تو زدی بجهلول گفت تو میکوتی شر از جانب خداست و تبه
 اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میکوتی جنس از جنس متاذمی نمیشود پس تو از خاک این
 کلوح که بر تو زدم خاک بود پس چرا خاک ترا متاذی کرد و میکوتی خدا را میتوان دید چرا که موجود
 پس این دردی که در سر تو موجود است بمن بنما تو میکوتی که درد میکند کو دردی که موجود است
 بر گاه در درامشان دید خدا را هم شوان دید و دیگر گفته بوسه است از دباغت پاک میشود و بسم
 در نماز کفن حرام است و این مذمب فحاق و اکس و کجیا ن است و دیگر گفته استخبات طایر
 نیست و بر سر کفن پاک سجد کردن جایز است در نماز و این ملت یهودان است و دیگر گفته
 حلال است و این از سننهای بر ائمه هندیان است و دیگر گفته بجای حمد و سوره دو بر کسب عیون است
 و عدا اگر با در نماز را کند نماز باطل نمیشود و این پیش فسطور یون میجان است و دیگر گفته اگر زنی را
 یکشب در بغل او بچوایی و بعد از آن بسفر روی و چون بعد از مدتی مرجمت نمائی از آن چندین
 فرزند بهم رساند همه فرزندان تو اند زیرا که ملائکه آفتاب پشت ترا آورده در شکم انزن نشاندند
 شده و این مذمب محمدان و در هرمان است و دیگر گفته هر که دلوی و عصائی دارد پیاده تواند رفت
 و حسب آنچه است این مذمبت قلندر است و دیگر علم خدا را باعث عکس میداند و او را قادر بالکوا
 نمیداند و این مذمب فلاسفه بونست و دیگر گفته زن از مرد حجاب نکند و این رای زرد است
 و کبریت و از این قبیل سائل بسیار گفته شافی گفته است که شراب بجز ارتش حلال میشود
 و منی را گفته بکسب پاکست و گفته برید موهون نیست و گفته چون قطرات بول از زمین بر
 در بریش و جاده بکشد استخاره است و پاکست و این مذمب عیونان است و دیگر گفته و طی غلام زرد خرد
 حلال است زیرا که نمزله ملک میشود و این مذمب لوطیالست و جایز نیست که اگر کسی دختری از زنا

و دیگر

کسی شترمی از ناداشته باشد و بخواهد محارمی که کافر باشند از مادر و خواهر و غیره و طی بسیار احوال
 دانست هر گاه ایشانرا اسیر کند یا بجزند زیر که بنزد ملک بین می شود و این مذمت زمانه و جویست
 و مالکی گفته صید تری حتی مار و موش و سوسمار همه حلال است و این مذمت فرنگان است
 و جنلی خوبتر گفته و دست در عالم بالا زده جنلی که شت اخد اجسم است و جان می نشیند بر فراز
 آسمان صورت امر دسپر باشد گو تو مر جان بود گفتش با هر شب جمعه رخصت چایز
 پس فردو آید نشیند بر زمین بر خری باشد سوار لشکر یار لیک شتا گاه بر شتر سوار
 ایضا است شافعی گفته که شرط بیخ مباح است مدام کج بنازید که ضرر است نفرموده امام حنیفه
 به از آن گفته در باب شراب که ز جو شید و بجز نا بود بر تو حرام جنلی گفت که کز آنکه لغم
 در مانی بسته بنک شاول کن و سر خوش بخرام کز کنی پروی منقی چارم مالک
 ز بهر تو کند جایز بر وطی غلام بنک و می مجز و آن میکن و چهار قمار که مسلط ازین چار
 امام است تمام پس خدایق از مشرق و مغرب عالم رو بدر گاه دو اشقی و ماتی موک آل
 بنی عباس نهادند و بر سر قهقاری اربعه سادند و کار بجائی رسید که هر کس نزد ابوی
 میرفت و یک مسئله بر سر از سر کار مضمور یک اشرفی با و میدادند و هر کس از حضرت صادق
 اگر شیعہ بود و سوال میکرد یک اشرفی میکردند و خدایق فتاوی این چهار هر کس که قرینه
 هزار مسئله بر سر سید حق دانستند و امراء و سلاطین حلقه آتزلین نمودند برین نزد قهقاری
 و از برای صحت تخمین دلایل چند هم رسانیدند و خلفای عوام الناس را از غیب شش نمودند
 و از قباس و رای و جهاد و استدلال چند نمودند بر تحقیق که خلفای شش و احوال تقیض
 بنی ساعده کردند و گفته همچنان گفتند حق کرده است آنچه معویه با امیر المومنین واقع شد در
 و غیر مواضع از لعن کردن و جنگ کردن و غارت کردن شیعیان و هزار کم نجاه ماه است
 کشتن امویان بر حضرت امیر و اهل بیت او و همت زدن بر حضرت فاطمه و نسبت زنا دادن
 آنحضرت را و حلال دانستن کشتن امام حسین و امام حسن را بر هر الکس و اذیت رسانیدن

و کشتن امام حسین در برون اموال او را بفارت برون و اسیر کردن در زمان و فرزندان
 او را شتر نشین کرد ایندن در در سنه اوت انحضرت را میمون و مبارک گرفتن و عید کردن
 و خضاب کردن و سار نازدن و بدیدن یکدیگر گرفتن و حق دانستن آنچه اهل ظلم ظالم با
 نبوت کردن و حلال دانستن و جنگ کردن در حرم خدا و سوختن کعبه و ستار از او
 کردن و نجاسات رکعتی در حرم و قتل عام در مدینه نمودن روز و مسلم ابن عقبه مسجد انحضرت را
 کندن و از ساس اول بزرگتر کردن و تغییر دادن حجر الاسود را از مکان خود و حق
 دانستن آنچه کردند از اسماعیلیه و بنی امیه و ابن زبیر و بنی عباس و زبیریه و هر کس گفت
 من امیر المؤمنینم حق دانستن و همه فاجران بنی امیه و سلاطین پشیمان مؤمن و عادل
 دانستن و هر فرق از مسلمانان را بغیر از شیعه از خوارج و غلاة و مشبه و مجرمان و مشایخه از ابن
 دانستن و شیعیان اهل بیت رسالت را کافر و ارضی خواندن و ذبح اقتل دانستن این
 حالت که پیش کرده اند خدا حکم کند و بنی عباس از حضرت صادق تا امام حسن عسکری شهید
 عدد اولاد و امجاد انحضرت ده نفر بودند اسمعیل و عبداللہ و ام فروه و مادریشان فاطمه
 بنت حسن ابن علی ابن ابی طالب بود و دیگر عبدالمطلب صغر که او را از شیر ماز کرده بودند از او
 کرده انحضرت مری او بود و املعون خنجر بی شکم از او در کشت و حضرت باقر
 تقیه بر آن طفل نماز کرد و این قول از ذراره مرویست دیگر حضرت باجمال موسی است و شیخ
 و مجد مادریشان ام ولد است و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرقه اما اسمعیل فرزند بزرگتر
 آن حضرت است و کنی بود ابو محمد و الملقب با بروج و انحضرت او را بسیار دوست داشت
 و او را پرورشید پیش از آنکه سر شود و بعد از غسل هم میبوسید و او را مردم عرض میکرد که او مرده است
 از برای جماعتی که منکر شدند مردن او را و انحضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل شهیدان لا اله الا الله
 و بر شب دو رکعت نماز بیه برای او میکرد و دو رکعت اول آن را زنا بیکر تبه و در رکعت اول آن
 انما عظیمنا بیکر تبه و کردی از شیعه اسمعیل را امام میدانند بقیاس آنکه انحضرت محبت بسیار با او

لقد

کشف البته او امام است و اسمعيل بسیار و جیره صاحب جمال بود و اسمعيلی دو عالمی سید ز طالب است
با اسمعيل ختم کرد و دو طالبه دیگر نامت محمد قایل از باطنیه گوید و محمد بن قرامطه رئیس ایشان است او
گوید که امام هفت است علی حسن حسین و عابد و باقر و صادق و اسمعيل مذکور و باطنیه گوید
اسمعيل زنده است و در ارض الزمان باز آید و مهدی اوست بدانکه عبد القدابن میمون قلیح
واضع این مذہب است و طازم حضرت صادق بود و حضرت اسمعيل نیز کردی و چون
دو انقی حضرت صادق تر از نبرد ادب از زبان ابن عبد اللہ میمون بن محمد ابن اسمعيل را
برداشت و مصیبت و چون محمد بن اسمعيل مصیبت و وفات یافت او را کثیر بود عالم
آن کثیر از بخت و کثیر خود را بجای او نشاند و چون کثیر کسری نر آید او را از زندقه ما بر خست و
این پس محمد بن اسمعيل است چون بزرگ شد گفت این است و فومی از ملوک عجم با او می
و خلق بسیار از دولت افتادند و از نسل ابن پهلوک مصر و کندی شدند و مغرب زمین را
بگرفتند و اولاد او در عالم بر آید شدند و هر یک از سلاطین ملقب بخطابی بودند مثل مهدی و براب
و قایم و فاتح و حاکم و عالم بدین ترتیب تا زمان مستصر عباسی و خلفای بنی عباسیه بر ایشان است نیاید
و کمر لشکر و ستادند و حکومت جوزدند تا آنکه حسن صباح قصد طارقت او کرد و او امارت از اولاد
اسمعيل حسن نیز انچه مذہب را اختیار کرد و دو بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد و عقب ابن
از دو و پس بود محمد و علی و از اسمعيل ثانیست و جعفر شاعر و علی ابن اسمعيل اولاد او در دمشق و کربلا
عرب بسیار شدند و نسل اسمعيل عاقبت در انولایت منقرض شد اما در ایران و ات انکوان از او
اسمعيل اند که بعضی از مردم حیدرآباد من اعمال سندن و بعضی از دکن و جماعتی از هندیان که در
اصفهان عطارند و پهلور و بعضی ایشان از امام میدانند و حسن مال را سال بسال از حیدرآباد
و سایر بلاد ایران با انکوان نزد ایشان پندند مذہب اسماعیلیه ایشان طرد شدند و از زمین پند
و چندین فرقه شدند قرامطه و ضربتیه و سمعیه و باکته و حمزه و صبا حیه و باطنیه گویند که هر چیزی را
از احادیث و قرآن ظاهری و باطنی است ظاهر نیز که پست است و باطن نیز که مغز این است

دلیل سازند که باب فیما کریمه و ظاهره من قبل العذاب و گویند خداوند موجود است و نه معدوم
 و نه قادر و نه حاضر و نه جاہل و نه مستکلم و نه کور و نه بشنا و نه کور و در جمیع صفات معانی او جہت کنند
 بدین طریق که یاد کردیم گویند عیسی را پدر بنود یعنی از پدر تعلیمی نداشت که علم را از او فرا گرفته باشد
 و او علم از تقیابان آموخته بود که در زمان وی بودند و از معلم صادق و آنچه گفته اند که عیسی مرده را
 زنده میگرد و یعنی دلہامی مردم را بعلم زنده میگرد و خلق را برابرت میخواند و گویند هیچ کالیف
 ظاہر بر خلق و جہت نیست و نماز بخبارستت از آن که مولی خود را خوانند و یا و کنند و ز کواہ آن
 که هر چه از مؤنث عیال زیادہ باشد پدر و لیان رساننی در روزہ بخبارستت از آن که صمیمت
 کنی و صرف نرننی و اذان و اقامت نماز آن بود که خلق را الطاعت مقتدا خواننی و بعضی
 گویند که روزہ اشارت است با آنکه هر چه مقتدا کند خاموشی و عیب مقتدا بطبی و هر چه او کند از
 دنزد از احوالی وانی و گویند جبارستت از قصد کردن امام خود و هر که را قدرت آن باشد
 در رفتن لازم است که برود و گویند محرمات جبارستت از قومی که ایشان را دشمن باید داشت
 و از ایشان پزار باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد و گویند فرائض و طاعات عبارت
 از قومی بود که ولا دوستی ایشان و جہت بود و گویند خدا آنچه در قرآن گفت از قال لا اله الا
 الله دشمن علی را میخواند و گویند خدا یعنی یکی از ملوک اسمعید را برسالت فرستاد و نزد
 پیش از بعثت و ظهور اسلام و نام وی شروی ابن داد است و او تہتر از انہا بود و گویند
 عبارت از اساس دین است که ایشان بنیاد اند و نماز عبارت بود از ناطق فصیح که صرف نند
 و گویند آنچه گفت خدا که ان الصلوة شہی عن الخشاء و المنکر بدین صلوات ناطق را میخواند که
 نمی کند و برای آنکه صلوات ظاہر فعل بود و نہی الظاہر فعل صورت بندد و گویند قیامت چشمش
 و سوال برنج و ہمیشہ و دوزخ نیست و گویند حال آدمی مثل گیاه باشد که خشک کرد
 و برزد و دیگر سبز نشود و گویند صفات باری تعالی و معرفش بمعلم صادق حاصل شود و چون
 عقل کفایت باشد و معرفت خدا حاجت با ما نباشد از این قسم زندقہ بسیار گفته اند و بعد

از فوت اسمعیل عبداللہ کہ برادر بزرگ تر بود از فرزندان آنحضرت اما در نزد پدر قدر و منزلت
 نداشت برابر اسمعیل و کجاف آنحضرت در اکثر خیرات میل داشت و پانامی بزرگ داشت و او
 فیصل با میکفتند و فطیحه از شیعه فوت او بند و در ایام حیات آنحضرت محوور میشد با طایفه خویش
 بخریب مرجبه و دعوی امامت کرد بعد از آنحضرت و حجت بر این گرفت که من سب بزرگتر
 و جماعتی از رجال شیعه متابعت وی کردند و اسحق بن جعفر طغلب بود بنومین از اهل فضل
 بود و با نامت برادرش امام موسی کاظم قائل بود و از پدرش چندین نص بر امامت برادرش
 روایت نموده و محمد بن جعفر طغلب بود بمامون که او را از غایت حسن و جمال محمد پیامبر
 سخی و شیاع بود و در مدت عمر یکروز صائم بود و یکروز فطرا میکرد و میکوبید برای زبیده داشت
 در خروج کردن بشمشیر بر مامون خروج کرد و بسیاری از زبیدیه و جاردیه بر او کرد آمدند و
 عیسی جلودیر ابالشکری جبک او فرستاد و بعد از کشش و کوشش بسیار گرفتار شد و چون
 بنظر مامونش بر دوازده عفو نمود و حسان و محبت بسیار با او نموده و او مامون میکرد و در
 مینمود مامون از او که زانند و بدین او رفت تا آنکه در خراسان بر حمت حق رفت و
 ابن جعفر که او را علی عارضی میکوبید و نسب او بعرض است و ثقه و عظیم الشان است و در
 کودکی از پدر مانده و از برادر خود موسی ابن جعفر علم آموخته بود و متابعت برادر خود نمود
 و احادیث بسیار از علمای شیعه از او نقل شده و کتابک از اصول ارجح است عقب آن
 حضرت از پنج پسر است امام موسی کاظم و علی عارضی و محمد مامون و اسمعیل و اسحق و صورت
 و هیات با حضرت رسالت شباهت تمام داشت و نشو و نبهت میکرد و او را
 سپهر بود محمد حسن و حسین و اولاد او منقرض شده اند محمد پیامبر و عقب او از سه پسر بود یحیی
 و اولاد او منقرض شده اند و دوم قاسم و بنو ایشیده از اولاد او بنو ایشیده بنو ایشیده بنو ایشیده
 و بنو ایشیده هم از اولاد قاسم اند و علی عارضی اولاد او را بعرضیون گویند و عقب او از چهار
 پسر است محمد و احمد حسن و جعفر بنیم با دوسی طایفه اند از و فقیه و تابع امام جعفر قائمند و با نامت با

توسعه ابن جعفر

باقی الله قابل نیست و وجه تسمیه بنا و سس نیست که یهناک اتباع مردی اند که اورا ناولس
میگویند و بعضی میگویند مردم دبی اند که از ناولس میگویند و بعضی گویند که نام مقبره بصکرا
و ناولس را بخود جنس نیز استعمال میکنند و ناولس یعنی بابو بیت آنحضرت قایلند و بعضی گویند
آنحضرت فرزند است و نیز در ظاهر هر شود و ظاهر هر کرد اند حق را او قائم آن محمد است ابو عامر در ذرا
از ناولس گویند که امیر المومنین مرد زمین از برای او سکاوه شد که بر کرد که بر از خیل داد کنند
وفات آنحضرت سال چهل و هشت هجری مشهور است در ماه سوال واقع شد و بعضی گویند تا نزد
رجب و در دین شریف و عمر شریف آنحضرت هفتاد و هشت سال بوده است و بعضی گفته اند در شریف
هفتاد و یکسال گفته اند تا بعد خود علی ابن حکیم است و یکسال چند روز بود و در بیت دیگر با نوزده
بانه بزرگوار خود نوزده سال بود و بعد از آنحضرت سی و چهار سال ماند و کفینی از ابو بصیر است
کرده است که حضرت صادق در نهنگام وفات که سال صد و چهارم است هجری بود حضرت
چشمال و ایام امامت آنحضرت بعد از پدر سی و چهار سال بود بقیه ملک هشام ابن عبد الملک
و ولید ابن یزید ابن عبد الملک و ملک ابراهیم ابن ولید و ملک مردان حمار پس از سلیم مرزی
در فراسان خروج کرد و در سال سی و دو و بعد از آن بنی عباس خلیفه شد و چهار سال و هشتاد
ایام خلافت او بود و بعد از منصور و والقی است و یکسال و یازده ماه پادشاهی کرد و در سال دوم
پادشاهی و بر و است دیگر سال دوم خلافت الخواریزمشور زهر تو و آنحضرت استمید کرده با بای کر کم
خود طی کرد و از همه الله عمر شریف آنحضرت در از تر تو و در فن شریف او در بقیع است باب بنام
در احوال خیرال حضرت کاظم کینت آنحضرت ابو الحسن است و ابو ابراهیم مشهور است و غیر مشهور
ابو ابراهیم و ابو علی است و بعد صالح بلقب هم خطاب میکنند و القاب مشهوره آنحضرت کاظم است
و صالح و صابر و امین و نام مبارکش موسی است و موسی در لغت بمعنی است و در کتب از در وصف
موسعی است و سامعی درخت و در توره اسم او مود است و در صحیفه آسمانی و اثنی با هفت
و محبت فی الله است و بر و است دیگر محیی الحنین و المبعضین و قاصع المناقضین و بر و است دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين
السلامة
عليهم
جمع

این در کتاب ذمه موسی در اچیل مره نصاری کاطم و در کتاب زند سمرخ سبانی
 و در کتاب جابا سب نامر شایسته و در کتاب انجلون ملک و در کتاب با شکل صدق
 و در کتاب لایضا ماجد و در کتاب یونانیان ناصح در انحضرت صادق آل محمد
 و مادرش حمیده بر بریه و نقش کلین انحضرت جسی الله بود و بر وایت دیگر ملک
 وحده و شاعر و حدیث سید همیری بود و در بانس محمد ابن فضل معاصرش از جبار بره نری علی
 مادی و موسی و هرون الرشید ولادت انحضرت در ابو افره است در حوالی مدینه مشرفه
 در روز یکشنبه مقدم شهر صف و بعضی در طبت و پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و بیست
 هجری و بعضی بیست و نه گفته اند اولاد اجدادش جنابدی از علمای اسباب میکوید عدد
 اولاد انحضرت این است علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبد الله و ابی
 و عبیده و لته و عمر و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و عبد الرحمن و حمزه و قاسم و جعفر و جاکن کجای
 میکوید و ابی بکر و محمد میکوید در نسخ دیگر دیدم دختران صد بچه و ام فزده و علی و ام عبد الله و در
 و ام القاسم و حلیه و اسماء صغری و محمود و امامه و میمونه و فاطمه و رقیه و کلثم و عایشه و بریه
 دو انزده پسر و هجده دختر و میکوید در انحضرت حمیده اند لیه است نه بر بریه است و پنجم
 علیة الرحمه گفته است که عدد اولاد انحضرت سی و هفت پسر و دختر علی الرضا و ابراهیم ازین
 مامون ملعون مدنی حکومت یمن کرد و قادیان موسی مادر ایشان جد ایند و اسمعیل و جعفر
 و هرون حسن و مادر ایشان ام ولد بود و احمد ابن اسحق هزار بنده آزاد کرد و کثیر الصوم و تصلوة
 بود و خواش جها کتر میکرد و اکثر اوقات بنماز و تضرع بود و حمزه مادر ایشان نیز ام ولد بود
 و اسحق و عبیده لته و زید و لبره و خروج کرد و دعوی خلافت نمود و خانه بسیار از عباسیان در
 سوخت و غارت کرد و از آنچه بنزد انارشور شد چون مامون بر او ظفر یافت با او کمال حسادت
 و از و عفو کرد و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه صغری و کلثم و ام جعفر و لبابه و زینب
 و علیة و آمنه و حسن و بر بریه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثم و بر وایت دیگر انحضرت

در کتاب انجلی
 در کتاب انجلی

فرزند بودی و هفت اختر و هفت دست پسر و فرزند آن دی بعضی عقب دارند و بعضی دارند و آن
 حال آنکه نسب برانند عقب آنحضرت از پسرده پسر است عباس بن هرون و اسحق و اسمعیل و حسن
 و محمد الرحمن و عبد الله و حمزه و امام علی الرضا و ابراهیم و ملکی و محمد و عابد و جعفر امام جعفر را حواری
 گویند و اولاد او در لواریان و شجر یون نیز خوانند و عقب جعفر از دو پسر موسی و حسن است اما محمد
 عقب او از ابراهیم محال است و ابراهیم از سه پسر عقب بوده محمد جابری و احمد بن نظری و علی اما
 ابراهیم صغر لقب است بر ملکی عقب او از دو پسر است موسی و جعفر اما حمزه ابن موسی را ابو القاسم گفتند
 و در بلاد عجم عقب او بسیار است و عقبان از قاسم و حمزه صغر است و عبد الله را عقب از سه پسر است
 ابو جعفر و ابراهیم و ابو الفایز که در شیراز هستند و در له ذیلی الرسل است و عبد الله بن موسی
 عقب آن حضرت و موسی ابن عبد الله و امام حسن ابن موسی یک پسر است جعفر نام و حقیقت
 عقب او معلوم نیست و بعضی گویند جعفر ابن حسن را سه پسر بوده اولاد علی فرعی در ضمنی که
 نامون در مر بود و اسحق ناموس پسر است و هرون ابن موسی را گویند عقب نمائند ابن
 طبا طباطباده که عقب هرون است و عباس بن موسی عقب او در نهایت است و عقب او از قاسم
 بوده سبب شهادت آنحضرت آنچنانکه حدیث ظاهر شود علی ابن اسمعیل ابن جعفر و بعضی گویند
 برادرش محمد که برادرزاده آنحضرت است و همان باد نموده بود روزی هرون الرشید از یکی
 ابن خالد برگی در زین خود پرسید که آیا شناسی از آل اهل بیت کسی را که طلب نمایم و بعضی از اولاد
 موسی ابن جعفر را بر سر آن طعون گفت علی ابن اسمعیل است و او نشان داد پس با مر خلیفه نامه
 با نوشت و او را طلبید چون حضرت بر آن امر مطلع شد او را طلبید و فرمود که اراده کنی داری
 گفت بغداد حضرت فرمود که چرا برای چه میروی گفت پریشان شده ام و قرض بسیار دارم
 حضرت فرمود که من قرض ترا ادا میکنم و خرج ترا مسکف میبوم او قبول نکرد و گفت مرا وصیتی
 کن و حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم در خون من شریک نشوی و اولاد مرا ایمم نکردی باز
 گفت مرا وصیتی کن باز حضرت ابن وصیت را فرمود اما آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت سببیدار

طلا و چهار هزار در هم لقره با و عطا کرد او برخواست و زر را گرفت و رفت حضرت بحال
خود فرمود که بجز اسو کنیز که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا به قبی خواهد انداخت
گفتند این رسول الهی با آنکه میداند که او چنین کاری خواهد کرد نسبت با و جهان نماید
و این مال خیریل را با و می بخشد حضرت فرمود بی زیر که پدران من روایت کرده اند
از رسول خدا که چون کسی با رجم خود جهان داد در برابر می کند و این کس قطع جهان
خود را از دست خداوند تعالی قطع رجم خود از دست میکند و از در ابغوبت گرفتار میکند چون علی
ابن اسمعیل بخدا رسید بخی این برگی ملعون او را بخانه برد و با او طوطیه کرد که چون مجلس
برون رود امری چند نسبت بجم خود گوید که هر دن بر خشم آید پس او را بنزد برون برد
و چون بر او داخل شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بودند و بنام خود
خلیفه موسی ابن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از اطراف عالم برای او ضرایح می آید و در آخر
بهر ساینده است و سیر نام دبی را مبلغ سی هزار دینار می خواهد کرده بود و صاحب ده گفت این
زر را بنخواستیم از زر فلان موضع می خواهیم بی احوال آن زر را پس فرستاد و از جهان نزر که او
سی هزار دینار آورده با داد پس برون امر کرد که دو نسبت هزار دینار با و به بند چون
آن بد بخت بخانه برگشت در وی در حلقش بهر سید و در همان شب بغراب الهی در اصل
شد و از آن روز تا شفع نشد پروایت دیگر بعد از چند روز او را بر بصری عارض شد و جمع جشا
و معای او ز زنده و آن زر را بدی حواله کرده بود و چون از زر را برای او آوردند در حالت
زنج بود گفت چکن نامی را که میگذارم و میبیرم و شبه الاقارب کا العقارب را بطهور رسانید
و این جهان را و داغ کرده مردوز با را بخانه خلیفه برگردانید و خزان دنیا و آخرت را بر او
خود میا کرد و در همان سال که برون ملعون که صد و هشتاد و نه هجری بود برای سحاکام خلافت
او داد و بعد از آن لقب با مومن و قاسم مؤمن و محمد امین بگرفتند حضرت امام موسی
اراده حج کرد و بهر شراف و علمای و زراگان و سالاران نوشت در کل ممالک که بکتاب

حاضر شویدی برای بیعت خلافت فرمود پس بدین آید و آنحضرت در روز جد بود
 اورا فرمود که نشو و نبه و فرسب تا و در حدین گرفتاری امام آملون میگفت یا رسول الله
 میدانم که این کسیت در تبه اورا میدانم اما حکم که باک عظیم است و خانه آنحضرت را با او
 حمیری بود و شمشیری و یک قبلی نزد دست و آنحضرت یکسال در بصره در حدین بود و حدین بن
 حضرت ابن مضمون و او انقی برادر زاده آن ملعون بود او فرساید که من از این مرد که غیرتی
 دیگر خیزی نمی بینم او را طلب یار ما کن و الا من دست از او بر میدارم هر دو آنحضرت را طلبید
 بلخیزد او در حدین سندی ابن شهاب که دروغ بود و مقید ساخت و دست پیروزه
 و بعضی سه سال گفته اند بعد آنحضرت را در حدین و زندان زهر دادند و فوات آن حضرت
 در او افزاه جب سال شش و شش گفته اند واقع شد و بر او است دیگر صد و نود و در بغداد
 شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال بود و لقب خلافت مضمون متعرض وی نشده بعد از آن
 سال و کسری خلافت مهدی بود آنحضرت را آملون براق طلبید و حبس کرد و بیست و سه
 سجزات برتید آنحضرت را محض کرد بدین فرستاد چون نوبت بیرون رسید در سال
 پنجم خلافت ماق بوسه سخی ابن برکی و نیز خود آن حضرت را زهر داد و زار کثیر الا و او را
 قریش است در کنار شط اعجاز که اکمال بقیه کاظمه مشهور است و موسوم و آنچه قلندران میگویند
 که آنحضرت را در سرب بختید لعلی و ای شیخ عبدالقادر کلبانی و در آب شط انداختند و چون
 آمد آنحضرت زاد قن کرد و قبر چو پان نیز در پهلوی آنحضرت است طاعت و اصلی بزار در دهان
 شیعه در زمان جمعی غلو کردند و از غایت محبت با او بیت آنحضرت قایل شدند و معتقد شدند
 با آنحضرت قایل اند و الله بعد افاصل عیش و الله یعلم باب دهم در احوال خیال حضرت امام
 کینت آنحضرت ابو الحسن است و القاب رضا و صابر و فاضل و رضی و ذوقی و قرة العین و مؤمنین و
 عظیم المیزان و سلطان ایمن و الا سن و سلطان خراسان و حق تعالی او را بر رضا موسوم شده
 و اینکه اهل سنت میگویند مومن آنحضرت را محاطب برضا ساخته اصلی بزار در دوام سال

باب در احوال
 حضرت امام
 علی

علی است و در توره نیز است و در کجیل راضی و در کتاب سفینا بلند مرتبه در کتاب زید یون کباز و در کتاب
 بر ابراهیم نوشته شود و در کتاب کلکون بر کزیده و در کتاب یونانیان بطر الیس شیخا امام و در کتاب قهظه مقتدی
 و در کتاب توم فردق و در کتاب کندزال تبریک و در صحیفه آستان الراضی بالله و الدعی الی الله
 و بر وایتی دیگر بنین المؤمنین و بر وایتی دیگر حبیبی الله بود و بر وایتی نقش کلین او ما شاء الله لاجل و لا
 قوة الا بالله الله بود و بر وایتی شفاء الله لاجل و لا قوة الا بالله و بر وایتی دیگر حبیبی الله بود و بر وایتی
 موسی بن جعفر بود و ما در او ام ولد ام البنین نام دارد و بر وایتی دیگر نگم و اردوی و جمیده میگویند
 و بر وایتی خیران مرید و بعضی شفرانویه میدانند که اردوی تغییر نسبت نیک این حضرت کندم کنان
 و قامت معتدل و شامش و عمل خراعی و صاحب معین خراسانی و خادمش ابو بصلت بر وی بود در باب
 محمد بن لهرات معاصر پیش امین و مامون بودند ولادت با سعادتش در مدینه مشرفه در روز پنجشنبه نازدیم ماه
 ربیع الاول سال صد و پنجاه و سه گفته اند و بعضی پنجشنبه نازدیم ذی قعدة سال صد و شصت گفته اند بعد
 از وفات حضرت صادق پنجسال و یکفنی ولادت او را در سال صد و چهل هشت ذکر کرده است و بعضی
 یازدهم ماه ذی حجه سال صد و پنجاه و سه گفته اند و شیخ طبرسی روایت کرده نازدیم ماه ذی القعدة سال مذکور گفته است
 و چون مامون آنحضرت را و بعد خود کرد ایند شیعیان بشاشت و ضری میبودند آنحضرت فرمود که این امری
 که شما می پندارید که بمن رسیده است اخر ندارد من بخواند رسیده من در جفر دیده ام و بعضی از غلامی اهل جفر
 میگویند که آنحضرت اسم مبارک خود را با مامون نوا کرده و نام این است که می فام رال رال رال مع ال ام
 ام دن و استخراج او نیست که قبلاً با لعن ابهموم او گویند سکه و بعد می او این است الله ربنا و محمد بننا و الهان
 اما مناد علی الرضا نادینا و مرده الله صاحبی در مشهد مقدس نقل کرد که در ایام میر محمد حسن متولد شد از مردم ماست
 در قلعه کهنه در زمین مرد و چند شهر با قه بود به چهارمین شهره متعارف یکی از ان بنام هشام ابن عبد الملک است
 عدد بنام مامون ضربت نقش ان زینین بود الملک البند و الدیر المامون بالله امیر المؤمنین خلیفه الرضا امام
 السلیین و شیخ نبأ علیه الرحمه در کنگول نقل کرد که مامون فرمائی نوشت از برای
 ان حضرت و اخر وفا به عهد خود مکر در این است امر الامام المامون بالله محمد بن ابی شیبه بالله امیر

المؤمنين مروان بن محمد بن الامام التركي علي بن موسى الرضا الملقب بهادي لدين الله والرضا
 بقضائه امير المؤمنين وسيد المرسلين وولاه بالامامة واختلفت في حين حيوته وبعد موته على الرضا ما
 كانت قاض في ابي ووالي ومملوكي وخراساني وصبغاي وغازي ودامني وعبدي معاشراني عباس
 اسعوا واطاعوه واجتنبوا من ترك العهد وبعض الميثاق فمن بدل من اولاد العباس فلعنة الله
 علي وعليهين اسلام عليك ايها الامام العادل ورحمة الله وبركاته ومحمد بن اسمعيل بخاري امام
 سفينان معاشر حضرت بود که احاديث کتاب صحیح را جمع میکرد و مولد بخاری در شهر سمرقند
 از ولایت سمرقند و میصد هزار محدث از برای او جمع شدند و علمای آن بلده حسد بر دند زدند
 که درین بود مسئله حدوث و قدم انرا از او پرسیدند زیرا که سفینان خراسان و جتایلو قومی از سفینان
 و اشاعره قرار اقدم میدانند و بخاری حادث میدانست در جواب گفت خدای تعالی و تعالی
 کتاب خود را بجزت کرده است علما که این را شنیدند بر او کینه و از غیر کشیدند و خوشگفتند
 مریبان او را بر دند از انجا که کجیت درفت بخار او در انجا نیز دند از زده هزار کس و جمع
 شدند و این حالت روی داد از انجا آمد به نیشابور و میصد هزار محدث بر روی جمع شدند در آن
 چین حضرت امام رضا زوال حلال در انجا نموده باز بر سر حدوث و قدم قران بخاری حجت گفتند
 و حالت سمرقند روی داد از انجا که کجیت و بر بعد آمد و در انجا اعتبار هم رسانید و آنحضرت خویش
 عادت و معجزه بسیار بوده و هست و حال محمد الله و لکنه علی عباده علی الترم دشمنان هیچ در روزی
 نیست که دوسه از کور و شل درین کمر از سفینان خود را نفاذ بد و تقبیلت زیارت آنحضرت
 زیاده از آن است که بیان توان نمود و در کتب اهل سنن بسیار جا واقع شده است عدد اولاد
 اجمادش پنج پسرند و یک دختر پسر محمد تقی و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و عاشره و عقب آنحضرت
 مشهور در ماه صفر سال دو سبیت و سه هجری است و بعضی چهارم صفر گفته اند و بعضی از صفر
 و بعضی بخندن بایزدیم ذی قعدة گفته اند و کفعی روز سه شنبه هفدهم شهر صفر گفته در وقت محمد بن
 سنان بود که اسال دو سبیت و دویم حجت گفته اند و بعضی بیستم ماه رمضان و بعضی بیست و نهم

کتاب طراز مؤلفان مشاهیر شیخ ابوالفضل محمد بن اسمعيل بخاري

انجا در شهر سمرقند در وقت آنحضرت

ماه ذی قعدة گفته اند و ابن بابويه از ابراهيم بن عباس روايت کرده است که سعت حضرت
در پنج ماه رمضان سال دوليت و يكم هجرت بود و در اول سال دوليت و دويم مامون
ام حبيب دشر خود را با حضرت داد و در ماه رجب سال دوليت و ستم آنحضرت را زير
شيد که در ذوالحججه است که وفات آنحضرت در روز جمعه است و يك ماه رمضان
دوليت و سه هجرت و عمر شريف آنحضرت پنجاه و پنج سال بود و بسند ديگر پنجاه و دو سال برود
ديگر ما بدر بزرگوار خود پست و نه سال بود و ايام گمش است و چهار سال مرقد مطهرش
در سناباد طوس از ولايت خراسان واقع شد که حال ممشد مقدمين معرفت
و سابق بر اين مقبه محقری بوده از پادشاهان ديالمه و آل بويه تعبير نماز کثير الاواکش بنموده
وليکن بناي آبادی و وسعت اين شهر را الجايه سلطان الملقب سلطان محمد خدابنده آن
بلاکوخان از طوک مغول گذاشته و اول پادشاه شيعه است از ترکمان چکيري که در ايران
و توران و بهر جائي که در زمان ابودخلبه بنام شيعه اشعي مشهوری خوانده و در بنبر و منار با تراء
دشمنان نمود بعد از و پسرش نيز سلطان ابوسعید خان شيعه بود و بعد از او پادخان
پسرش نيز شيعه بود و از زمان الجايه سلطان محمد خدابنده تا بايام خروج سلاطين صفويه
اکثر پادشاهان شيعه بودند که تعمير عمارات بقعه مبرکه مبنوده اند خصوصا سلاطين صفاريه
و ديالمه و آل سجردال بويه و غيره و بنجد عمارات آنحضرت را امير تمورکورگان و امير
ولد او نمودند و آنچه ظاهر ميشود امير تمور تيز شيعه بوده و الله يعلم باب يانزدیم در احوال خيزال
حضرت جوآد کتبت آنحضرت ابو جعفر است و بعضی ابو علی نيز گفته اند و اين قول متردست
و القاب آنحضرت جوآد است و مختار و مخب و مرصفي و قانع و عالم و نام مبارک او مختار
و در توره براد است و در انجيل جوآد در کتاب زند فارسيان سما و در کتاب ذوهر علم و
کتاب فطره بکيزه و در کتاب زکيال بغير سيرا و در کتاب الخليون صديق و در کتاب
قرعش برهنر کار و در کتاب واليس و در کتاب کندرال نجيب و در صحيفه اسماء

حضرت جوآد کتبت
۳۰

مرغوب فی الله و الذاب عن حرم الله و بروایت دیگر منزل اهل الجنة فی درجاتهم و در وقت
 دیگر نخل و نقش نیکین آنحضرت نعم القادر التوبه بوده بدر آنحضرت علی الرضا است و مادرش
 ام ولد است و نام او سبکه است و بجان و خیر و ان نیز گفته اند مشهور است که نوبه است و بعضی
 گویند مریم است و از ایل بیت ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خداست حلیه مبارکش عقیقه است
 و قامت معتدل شاعر و مداحش عمر ابن فرات بود معاصیرش از جباریه مامون و معتصم بود
 و ولادت با سعادتش با تفاق در در جمعه پانزدهم شهر رمضان یا نوزدهم سال صد و نود و پنج
 هجری در مدینه مشرفه واقع شد شیخ طوسی از ابن عباس روایت کرده دهم ماه مبارک حبیب را
 گفته است و مامون ام الفضل دختر خود را بعقد آنحضرت در آورده و مامون تا در حیات بود در حیات
 او را کما یسعی بجا میآورد و احترام او را زیاده از فرزندان خود می نمود چون پدر بزرگوارش را زهر
 داده بود با عمقا خود میخواست تا فی وفات بکند و سن مبارک وی در وقت وفات و والد
 بزرگوارش نه ساله بود و بعضی هفت نیز گفته اند در بیگام شهادت و والد بزرگوارش بعضی از شیخان
 از صفحین در امامت آنحضرت تابعی و شش تا ائمه علم و افاضل و بزرگان شیعه از اطراف عالم میبود
 حج کرده اند و بعد از فراغ از مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند و از فرمایشها بهره مآثرات و کرامات
 و کلمات اقرار به امامت آن منسب سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است که در یک مجلس
 یا چند روز متوالی هزار مسئله از خواص مسایل از آن معجز علم و فصایل سؤال کردند از همه جواب
 شافی شنیدند و اکثر در حضور مامون بود و باین سبب ام الفضل دختر خود را با داد و در همان مجلس
 گفت یا ابا جعفر دخترم از بنی قبول میکنی اگر چه جمعی را خوش نیاید امام سر در پیش این جهت و
 از حسد ببردند مامون گفت جعله فداک انی ضمنت لنفسی انی و چون ابی ام الفضل پس حضرت امام
 این خطبه را داد انمود که الحمد لله قرا بقره و لا اله الا الله اخصا لوصدائمه و صل الله علی محمد سید مرتضی و آله
 من عترته ابا جعفر هدیگان من فضل الله علی الانام ان عنانهم بالکمال و بحرام فقال سبحانه و تعالی و انما
 الایامی شکم و الضمان بحسن عبادکم و انما ان یکونوا هم اهل بیعتهم الله من فضله و الله واسع علمهم ثم ان محمد ابن علی

ان لوی

بود از منع فرمودند و نام مبارک او علی است و در توره بطور است میرکانه و در کتاب
 پانگلی حق بن و در کتاب کلون عزیز و در کتاب هندوان عبدالمکریم و در کتاب فیال عبدحمید و در کتاب لایقنا
 بختا و در کتاب کلون عارف و در صحیفه آیتنا المکتفی ما ابده اول الله در روایت دیگر خلب
 اشعور مزدجم حر العین و بر روایت دیگر مؤمن نقش کین انحضرت بر روایت فصول حمد التدریجی
 و بو صمتی من خلقه بود بر روایت دیگر حفظ العمود من خلاق لمجود و اوله با هوش حضرت جوادی
 و مادرش ثمانیه مغزیه است و کنیزت ام اللون بود و معتدل قامت شاعرش عوفی دلی در پیش
 عثمان ابن سعید معاصر پیش از خلفا و اثنی عشر و مستقین و متوکل و مصغر و ولادت
 با سعادتش در مدینه مشرفه واقع شد در نیمه ماه ذی حجه سال دو سبت و دو اردیبه
 و جمیع کثیری در سال دو سبت و چهارده کفهد اندر مصباح شیخ نسبت و هم ذی حجه
 بر روایت ابن عباس در دویم یا پنجم در روز شنبه ماه حبه و کعبه بر روایت عیاش ابن ابراهیم
 روز سیزدهم شهر حبه واقع شد عدد اولاد اجدادش اجماعی بود و حاکم بن محمد
 و جعفر الملقب بکذاب زندگاری بازنظنور نواز و یک دختر عالی عفت انحضرت و او کوفی پنی
 عبداللهد و او را پی بگرفت میگفتند صد و هفت فرزند داشت و عقب او ازش فرزند است اسمعیل
 مشهور بکربا و طاهر و یحیی و صفو و برون و عیاد و ادریس انا ناصر و محمد و ابوالقاسم از فرزندان ادریس است
 و ابوالغایم دقاق و ابوالعلاء دلاله از اولاد طاهر و ابوالفتح تنبیه از نسل یحیی صفو اند و عقاب می
 در مشهور سادات صید از بلاد شام از اولاد برون اجماعی است و محمد و مجاز نازک اولاد ادریس نازک
 گویند از نسل عیاش بن جعفر است و عقاب ادریس ابن جعفر اقا اسم نسبت بجد پیشان قاسم ابن
 ادریس و صفات در در بنی لعب و مواجدیم از قاسمند شهادت انحضرت با شاق در سال
 دو سبت و پنجاه چهار یا پنجم واقع شد در روز وفات او دو شنبه نیم ماه حبه بود و بر روایت ابن
 خوشاب نسبت و پنجم ماه جمادی الاخر بر روایت دیگر نسبت و پنجم ماه مذکور در این وقت
 مبارکش چهل سال بود یا چهل و یکسال و چند ماه نیز گفته اند و در هنگام وفات والدین بزرگوارش نشن

سال و پنجاه تقریباً است و مدت امامت آن حضرت سی سال و گری بود از آنجا بحیال دوازده ماه
 و در ایام حکومت و اثنی عشرت عباسی بود و چهارده سال زاده و حکومت متوکل و ششماه در حکومت
 پیش منتهی و سه سال و سه سال و نه ماه در پادشاهی پسر برادر متوکل مستعین و پنجاه و سه سال
 میفرماند متوکل آن حضرت را بزم شمشیر کردند و بعضی نسبت این امر را بمقتضی میزند و مستعین هم
 نسبت میدهد و این قول توقف دارند و در مقدمه طهرش در سامره آداب بنویسند در احوال خاندان
 امام حسن الملقب بعسکری زکاء در وی مبارکش کندم کون بود و چون آداب میفرماید معاصرت
 از عباسیان مقرر بود و معتقد در بان عثمان ابن سعید بود و حاضر و شاعرش ابن رومی بود که نسبت
 ابو محمد است و فقیه در جبل را بران حضرت اطلاق میکنند و گاهی مخی طاب ما بن رضا مینویسد که
 و القاب آنحضرت زکی و عسکری و خالص و سراج است و نام مبارک آن حضرت در ذریه
 نطفین و در کتاب ذوق قیل و در پنجاه دودی نسبت و در کتاب بویانان لایب و در کتاب نیکو
 محکم رای و در کتاب میندوان مراد و در کتاب جوک تا او در کتاب بنگلگون راه نماد و در صحیفه سنی
 مؤمن با الله و مرشد با الله و بروایت دیگر سراج اهل بکنه و بروایت دیگر علام و در کتاب فرنگان
 مصفا و نقش نیکین آنحضرت بروایت فضول همه سخن است من له مقالید السموات و الارض
 و بروایت کفعمی اما گفته شهید و لاوت با سعادت آنحضرت در دینه واقع شده در ذریه ششم
 ریح اثنا و بعضی دهم شهر مذکور گفته اند و بعضی چهارم همین ماه گفته اند در سال دویست و دو
 نقل کرده و شیخ مفید در ماه ریح الاول دویست و سی نقل کرده بطریق دیگر نسبت به هم ماه
 ریح الاخره است همین ثلاثین و نایب بود و الدجید ششم علی النقی است و مادرش ام ولد است
 نام او حرب بود و بعضی سوسن گفته اند و بعضی غزاله و بعضی سبیل و در مجلس القدرش حضرت صاحب الامر بود
 شما و تش بزم معتقد عباسی در روز نیکبینه ماه ریح الاول و بعضی ریح الاخره سال
 است و نسبت بجزئی گفته اند در سامره در همان خانه عقب پدر بزرگوارش مدفون است
 عمر شریفش هفت و هشت سال و بعضی گفته اند باب چهارم در احوال خیرال حضرت قائم

در بیان حکایت
 در بیان حکایت
 در بیان حکایت

باب چهارم در احوال
 حضرت قائم علیه السلام

اوصیا قائم آل محمد و بلکه جمیع طوایف امم از بنی آدم خاصه اهل کتاب که عبارت از یهود مجوس
 باشد با نصاری و کافران حربی و مرتاضان هندوان و برابره و جوکیان و ساسانیان و اهل
 و صحر و خان بالغ و چین و حکمای یونان و فاسفه و سوسطانیه و اهل نجوم و شایخ و جمه و عباد و
 سه فرقه ذریب مسلمان تجنیص قاطبه سنیان بوجد شریف امام زمان قایلند الا اهل قبله اخبار
 و فرقه از فرنگان در خصوصیات ان اختلاف کرده اند که در مقام آن بیان میشود و گنیت ان
 حضرت ابوالقاسم است و نام مبارک او محمد است و حرام است در ایام غیبت آنحضرت را بنام
 مبارک یا لقب یا کنیت و نام و لقب یا نام یا و کند بلکه تعاقب شریعت که در توفیق کند مثل حسب الامر
 و حسب الزمان و حسب ناحیه و غایب و منظر و غیره و حج و قنم و مهدی و منصور و خلف صالح نام در انجمن است
 بلکه مفروضه خواهند و نویسد در این قول توقف هست که چه ابریت نام مبارک آنحضرت در سایر اربابا فرنگ
 هست که حق تعالی بفر خطای موده مثل نجوم و عصر و فجر که در اول سور قرآنی بلفظ قسم واقع شده و در
 بقعه غیبت آنحضرت است و در صحف ابراهیم صلیت و در زبور سزوم قائم و در توره بلغیت ترکوم
 او قید مود و در توره عبرانی ماسع و در انجیل صعب آخرو در کتاب فرنگان مسیح الزمان و در کتاب زفر
 زردشت سروش ایزد و در کتاب سنج که لغت آن زرد پارس است بگرام و بر دیت دیگر نیز بزبان که لغت آن
 عبدالمکنت و در کتابهای سنیان مهدی و در کتاب ابطر شمس طویل در کتاب هزاره هیندوان کند لاطا
 در کتاب صاودان خواند و در کتاب نصاری آخرو در کتاب ایسی پیغمبران انجی در کتاب زین آذ فارسیان
 پر دیز در لغت و ننگ اللان که با جا میگویند فرزد و در کتاب قمر و سن و میان فردوس لاکر و در صحیفه
 کلمه ایسی و صدق و در کتاب کنه رال مصصام لاکر و که از ان علم کعباد دوم و کوش اول شهبان میگوید که
 فارسیمان او را ایزد سناسن ایزدشان میگویند و در کتاب مثل راه مناست و در کتاب بیاقین زرد و فرسیس
 و در کتاب کمون پسناده و در سناسن و در کتاب بختا در کوا و در کتاب ایسی بر امیر منصور و در کتاب کنه رال فرنگان
 خجسته و در کتاب پرمو و قائم و در کتاب شهبای پیغمبر فرخنده و در کتاب ذوهر بقیه اهد و در کتاب کلیمون
 برمان اهد و در کتاب مظهر قاطع لغش کلین آنحضرت انا حجت الله و خاصیت است علیه مبارکش خوش رود

اول

و خوش بود معتدل قامت و کسیده بینی و کسانه پستانی و بر ضد زهرت مبارک است حال سیاهی دارد و در پائین
 محمد بن عثمان بود و حاضر شد و معاویه بن عثمان بن عفان را که حضرت از طریق بر او میفرستادند و آن
 بد آنکه حسب کتاب با شکل از کتاب عظم کفره هند است در ایام مدت عالم گوید که عدد بنا چهار طوطی و آن
 کتاب در لغت بتلخیصی که لغت هند است و هر طوری چهار کوری چهار دور و هر دوری چهار هزار که
 این سیصد و چهار هزار سال باشد چون دور تمام شود دنیا کشته تر شود و زنده کرد و در حدیثیکه تازه پیدا کرد
 از فرزندی که پشوی جهان که یکی پشوی ناموس اضر از آنست که مراد ناموس مغرب است و دیگری صفت ابر
 یعنی عیسی بزرگ که شش نام دارد و شش نام حضرت امیر المؤمنین و نام حسب آنکه بزبان هندی را بنام کجی پاد
 شود و عظیمه نام حق باشد که در لغت آن معنی حد است و آن پاد بجای مغرب چون ابراهیم و خواهر حکم بر
 و اورا معجزه بسیار باشد و هر که پناه باو برودین بدین اورا اجتناب نماید سرخ رو باشد و هر دو در آن بسیار
 کسیده شود و او عرض از فرزند آن ناموس که بزبان پهلوی اضر دنیا با تمام شود و در اصل در بای محیط و در سبب
 و قریبا با آدم جبال القمر و شمال جبال الزهره استیف البحر قبایوس است که در اندوختار سونانتر اضر است و آن
 کابل و تاجان و اورا اضر است و جگر با نوان او سخن آید و کمال اندکس اورا است که در باری عظم اندازد و هر بی که در
 جهان باشد بگنجد و شاگونگی که عقاد کفره هند پنجم حسب کتاب است که گویند بر ارض خا و ختن میجو شده و مو
 شهر کیلو است و گوید که دولتی دنیا و حکومت آن فرزند سید خلاق دو جهان گشن زرگوار تمام شود
 و گشن بلغث ایشان نام مبارک حضرت سالت است و او باشد که بر که بهای مشرق و مغرب دنیا حکم راند و فرزند
 و بر ابر سوار شود و خوشکان کار گمان او باشد از سودان که بر خط است و بر عرض تبیین که بر قطب شمال است
 و ناوری قیام مقیم و کل کتاب ارم که مراد کوه قاف باشد حسب شود و دین خدا یکی شود و نام او استاده
 و خدا شناس است و در کتاب سبک که یکی از حسب سمرقانیان کفره هند است و عقاد سنگ و شایع است
 که آدمی همچو کبانه میرد و خنک میشود و از هم میریزند و گوید در دنیا تمام شود و شایع در اضر از آن است
 که پشوی ملاکه او دین باشد و از فرزند پنجم اضر از آن است و حق راستی باو باشد آنچه در دنیا باو یعنی او کون باشد
 همه را بد آورد و از آسمانها در دنیا خرد و در کتاب دید که بر ابراهیم است میبندد ای شورش که نام علی از خدا

شرفیگان کفره بندست و اتباع او کونیند باهی شور را کسی نرا شد و هر که سر دوزان و فرزند دارد
 در چرخه با قوت پیا شد عتقا و ایشان دکنیند وجود از دست همت همتان و آتش او در باب خدی و بنا
 کپاوشای در اخر ان زمان پیدا شود که نام خلق باشد و نام او مضموس است و عالم را تمام بگردیدین خود را آورد
 بر کس از نمونن کا فرایشان پس چه از خدا طلب کند و حسب کتابش که کفره چند اورا پیغمبر کتابت
 و مبرم کتابت ایچ المومنین که بلغت ایشان نام آنحضرت کفر است و نام آن کتاب را روق است در نزد جوک بوده است
 و بخدمت آنحضرت رسیده بود و آنچه در پیش در مراضان را ضرورت از جنابت و زهد و ترک و تکبر و غنا
 زندگانی همه در جنات تا خدا شناسی و بخل کونست چون در تعریف کتابش میگوید که در او خبر دنیا گویی کرد
 که خدا را دوست دارد از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و حجت باشد خلق را از زنده کند
 بچشم جان که خدمت و تباها کار از زنده کند و در دنیا خیر کند که در خدمت حق خدا و خیر ان پامال کرده باشند
 همه را با نور اندو عالم را نون کند و هر بدیر اسرا دهد و ملک کرد دولت او است که عبارت از چهار هزار
 سال باشد و باره از حضرت فاطمه جو که نقل کرده بود از قول دانای همین بند و ان از تخیم ماری نگاه دور
 شایخ و در میان نمود این احوال از کتابت بر این که مقیم ایشان بود نه شسته شده در این صحنه ان کتابت
 پیغمبر میداند در کتاب داد ملک میگوید که بعد از آنکه مسلمتم هم رسد در اخر الزمان در اسلام در میان شما
 از ظلم ظالمان و فتنه عالمان تقوی حاکمان و ریای زاهدان و بی دینان و بی ایمان و جسد خود ان بر طرف شود و بنا
 محلو شود از ظلم و ستم و اسلام بر طرف شود خیر نام از و نماز و پادشاهان ظالم و پرجم شوند و عیبت پرجم و انصاف
 شوند و در خیرانی کیدیکر کوشند و عالم را کفر و ضلالت بگردودت قدرت الهی میداید و ایشان خیر مصلحت
 که همه باشند طهور کنند و مشرق و مغرب عالم را یکدیگر دو بگرد و همه جا و بسیار گسازا یکشد و ضلایق را بدایت کند
 و آن در حالتی باشد که رکان امیر مسلمانان باشند و غیر حق در استی از کسی قبول نکند و الله اعلم اقول
 مجوس خذ لهم هند اینطابقه کتاب رز و باز در انستامید اندوز دشت را بنی میدانند و این رز
 پسر شویب است و در او غذا نام دارد و ارسل فریدون است کونیند حکیمی بود از کردان افلاک و حکیم
 چون علم ما بخت در صد و سیلان در کوی نمودی شد و از وقت که جمع کرد و در اینجا رفت و بعضی کونیند

خوراها بنام مردن سخت و نیز زینتی حمت و پر آذوقه که در چون او را بر خمر گذارند و از آنجا که
 زیر زمین شد و بر ریاضت مشغول گردید و کتابی ساخت و او را از نام نهاد و بعضی گویند که چون
 شنیده بود اگر کتاب نهایی سابق در جهان ایشان که خداوند عالم بخیر کرد در شجره که نشسته باشد سخن گوید
 که مراد موسی باشد او پوسته از زرد میگرداند آنکه شیطان در شکله با او سخن میگفت که منم خدا و ترا
 پیغمبر کردم بر لبوس تو هم در زلف شیطان است آنچه میگفت زرد شدت غیبت و چون سی سال از پادشاهی
 کتابت رفت و فوت کرد کتابت سبب علم از اجماع کرد ایشان از وی معجزه خواستند زرد شدت گفت تا سرا
 بگذارند و در سر او نیز زین چنان کرد و چون او دار و ثنی شدند و بر خود مانده که دفع ضرر ترش میکند و کتابت
 و هفتاد یا دشتون بکلیت وی در آمدند اما بهمین او را گرفت و در زندان کرد و روزی سپاه خود سواره
 زندان میکنند تا گاه چهار دست و پای است بهمین شکستن جسم و آب شام و بهمین تبر سید و در
 زرد شدت را قبول کرد و بعضی گویند در سال سیم حکومت کتابت پیدا شده او خادم کی از انصاف
 اهل فلسطین بود و سبب آنکه دروغ و خیاشی که از وصا در شده بود او را اخراج کردند و او مبرور بود و وقت
 به آذربایجان آمد و بن موسی اعدا شد که دامان ستم این دال داد و ادعوان و ایمان نیاد و زرد شدت
 او را بخورد و زرد ستم اسلام بسیار کرده بود و قتی که گنجینه او را بنزد سلیمان برسانت فرستاد و عاقبت
 گنجینه و از وی سخت و بجانب صطخر رفت و بد های آن حضرت در برف کشته شد و گویند گنجینه و عجم
 قبل از سلطنت کتابت نش را عبادت نمیکردند و شریک حق تعالی در بزم میان خالق مخلوق
 نمیند پسند بلکه مکانی چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش از آسمان میآمد بفرمان خدا
 و قربانی ایشان را میخواست و این علامت قبول قربانی بود و اگر نمیخواست قبول نبود و چون که
 در ایام حضرت آدم و ایام موسی این قاعده بود و بعضی گویند زرد شدت از با چکان بود و نام
 اصحاب او ابراهیم است و شاگردی از آنها بوده است و بعضی از شاگردان میگویند و علم نجوم
 خوب میدانست و بی مسافرت کرد و با حکمای شام در دم دهند صحبت داشت و از ایشان
 نیز خجالت و طلسمات آموخت و کتابی سخت لغت فرس قدیم و از ایشان لغت نام نهاد و چکس

آنرا نمی فهمید و وجودها مناسب حکیم که از اکار حکمای فریب و بعضی او را نمی فهمیدند معنی آن کتاب را ننوید
 و در دست مردمی نبود و کتاب خدا را نمی فهمید و نمیدانند که هر چه از او بعد از آن آنرا تفسیری کرد و در زمان بنیاد
 و آن تفسیر کسی دیگر کرد مسمی باز و او را لام برنج رفت و کتابت است این خود دعوت نمود مغرور او را
 بدست گرفتن بود و کتابت است که عظیم در ایران بنا کرد و هر یک از آنها خادمان بسیار و وظیفه فراد
 اول آن کتابت شده بود و دیگر نو بهار تهنکه حوالی قزوین و نود و نه تهنکه مازنین صفحها درام برز
 انشکه و فارس و در خوش تهنکه هراسا در خوش تهنکه کرمان و خود بسوز تهنکه آذربایجان و کتابت
 و پانزده غم فارسینا لوجی بزرگشت نانشده و آنرا تهنکه دو انزده هزار پوت کا و مشفق بظلالا و گار
 و در قلعه صحنه فون حسند و بعضی گویند در زمان نوشیروان حکم او مضموع شده و آنچه از احادیث ظلم هر شود
 جاما تهنکه بران نشان بوده و کتاب آن صفا نادر دو نام آن کتاب کوست ایکم که ان کتاب را
 سوختند و پیچ خود را کشند و اینکه الحال در میان است و محوس دار تهنکه کتابت است و بعضی گویند در زمان
 سیرانی نام او ابراهیم است و نام این کتاب صحف است او بر دایت دیگر برزین و آذر در دست بنو ایان تهنکه
 بودند و بعضی گویند که بران کتاب خود را بعد از حضرت ابراهیم مخرف کرد و بعضی همین کتاب را صحف میگویند
 زنده و باز در آن دو کتابت صحف میگویند غرض زنده و بازندی که الحال در دست است و سایر کتابت بران سهامی است
 و اوالات این است و کبران گویند که تهنکه که اصل آن کتابت زده است بر دست یک کتابت است و او
 و اسلم کتابت است اول فرخان دیگر و بنیاد و پشت داد و رنجی و جبر او ال میوز و خورده و او خشت و او
 و خشت زنده و باز در کا تو ز کوش و پوری و بر سور و سفدر و سن و دی و ز امیا و اسم ابراهیم را پنلووی
 طریق میخوانند اول زدن دیگر در زمان زدن بزرگ ابراهیم و زده است و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم
 و بر نام و اسم زده است را نیز چندین طریق خوانده اند زده است زده است زده است زده است زده است
 و یکی که معتقد علی بن عثمان است در آن کتابت احوالات حضرت قائم بود و ایراد نماید بر چند محس از راه و عباد
 حقیقه آن دیند اما چون از چهار دو قایع آمده بود که است اینها عظام و حکما مؤبدان و دهنمندان نشان
 حقیقه آن خبر داده اند در کتاب خود ضبط و جمع نموده اند که کتاب کوست که حوسب بنمیران است و آن

کتاب

کتاب از دست و حاصل این مجلد همست و در حدیث معتبره و در حدیث معتبره است که اصل کتاب بر دو اردو از دست
 پست کاوش نوشته بود و از آن کتاب چند درتی در کتابان از حکمت نوشته بودند همان عنوان کتاب است
 از تصنیف و محقق ملک که مجوس در این میگرداند کتاب پس از فریبند که از نامه با دو اولین مجرم است
 بر غم نشان دست او را میباید آن میگویند کتاب از رنگ زندقه مانی نقاش که در زمان اردو پیش
 با کجا ن بوده واضح است که در زمان شاه پورین اردو شیر بوده و این مقنع فراسان ترجمه نموده و نام
 شرح نگین ارجیل مندرسه گذشته است کتاب مخلص لوقا حکم رومی کتاب صد در حکم وین است
 صد فصل دارد کتاب هند ابا حکمت علمی و علمی کتاب سائر ترجمه آدیان گوید اسمائیت کتاب آراء و
 که نام او با بدست در زمان اردو شیر با کجا ن بوده و فارسیان گویند غیر است کتاب بی نام مزر که در
 قبا بوده و در اثبات دین خود مذمت تشریحی بیان کرده کتاب ترجم از تصنیف جابا سب کتاب غیر هم
 از تصنیفات زردشت که در سباه میگویند کتاب مخطوط بطریق فیضا لوقا ساخته در دین تشریحی کتاب
 شارسنان که از تصنیفات فراتر بهرام که بی از حکم و دانیان مجرم است و در این کتابت خوال مختلفه و لغات
 بیان احوال مختصر نموده اند که ظهور و وضع خواهد کرد و تصریح با مخرجی که در کتاب فریبند ملک
 که اسرار ایچیم نیز میگویند و از کتاب مخفی مجوس است بلکه در این که ایلیا که صحیفه باشد میگرداند و با صلا
 جابا سب نام میگویند و احکام ریج و حوادث و وقایع گذشته و آینده در اینجا است و این کتاب از
 جلیل القدر کرمان برای فقیر فرستاد و زجر بود که به پست نوشته بودند و اگر خطوط آن شبیه مخطوط
 یونانی و معقلی و داودی و خط فارسی بود و متن آن بعضی مفسر بود و ظاهر شد که در زمان پور
 ذوالکتاب نوشته بودند تا حال شنیده ام که کسی از غرب مجرم که این کتاب را دیده بگای می شنیده اند صاحب
 در کتاب از زبان زردشت نقل میکند در فصل کا بنار و کا هبار و کا هبار از آن شش و زیت که
 با اصطلاح ایشان یزدان عالم آفریده و هر روز از کا میگذرد و کا هبار اول میدیوندم نام دارد
 و آن خور و زبانشد که روزی پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که برزدان از این روز در
 افریش آسمان را با تمام ساینده و کا هبار دوم دیوشم نام دارد و آن خور و زبانشد که یا نزدیم

زنده کردن و زنده کردن را در این کتاب

در این بخش که روح الهی سرس باشد و زنده گرداند خلق را از بدان و بیگان و یگان از او را
 سر او بر زنده شوند از خواب و بیدار چون مکان پذیرد و محاسن بر الیاس و تقوای بر این طاعت
 و آصف این خیاور چشما سبک سلیمان است و ارسطو ما قدرتی و سام این بنوا فریدون که نوح است
 سون عابد و سولان و شموئیل و شادان و بناس و جاس بنهمان زنده شوند و زنده شود عاير ابن
 شایخ و حاضر شود نرد او سیم رخ از که قاف و سیم رخ غنقای مغربست که بعد از خلیفه ابن سفیان
 غایت سر و از بدان کیتی و دشمنان خدا و کافران رانده گرداند و توراوسر که نرد و دست او را
 با برع و فرج بسوزاند که فرعون و قارون باشد و زنده گرداند سامیر را که اسرائیلیان را که کرده
 بسوزاند و از چاه دماند بر آورد و سخاک علوانی را و او را دیوان مضالم بکن و زنده گرداند
 که دین پهلوی را بر بنمزد و اتش را شریک خالق گردانید و میکوید بر رخ میانه خالق و خلق است
 و زنده گرداند صدوم قاضی شهر لوط را و اسقف قاضی رتبا با ترا و مار یعقوب مجتهد بخاری را
 و زنده گرداند و باغ اهرمن را که عمل اظلام را در میان قوم لوط هم رسانید و زنده گرداند
 را که از کافر فرست و اتفاقا او این باشد که نزدان انجام بسیار دارد و از زوجهایان که احد
 نموده اند و زنده گرداند سید رنگ او وضع را امیداند و زنده گرداند حسب نامی را که او ستاره
 پرستی را وضع کرده و زنده گرداند میلاز که او صل و مبدء راسه میداند نور و موعود جامع که
 اقتراح و اختلاف و مخالفت و زنده گرداند کون کاف عجمی را که او صل وجود را از غنا مبدء
 آب و اتش خاک بر سه را قدیم میداند و همایشان را بسوزاند و از یادشان ان اقوام خود را
 جمعی زنده کند و بکشد که دشما در دین کرده باشد و خوابان بندگان یزد از بسیار کشته شدند و اوم
 عند الله کمان فقیران است که این پادشاهی که جاس سب میکویندی عباس و امویان و سلطین
 جو را من طایفه باشد و خوابان بندگان را از شیخان بیاید و یک زنده کند و ستم این ذال را و در خدمت او
 باشد و کجفر و راننده گرداند دیوان همه را بکشد و همه را بکشد و بسوزاند و با در گوید که کاسر
 بر بیای محیط بر زد و همه متابعان اهرمن و تبه کاران را بکشد و نام این پادشاه مبرام باشد از خود بشود

جهان و شاه زمان که او در سینه است و سینه نام محمد است بخت هبوطی و طهوری در خرد با است
و عمر هفت که کس داشته باشد و چون خروج کند عموسی قرن باشد از زمان که تا زمان بر فارسان طلبه کنند و
شهرهای بسیار بگیرد و شهرهای عمان خراب شود و اگر بدست سلطان تا بگردد آید و جنگ و دود
بکشد یعنی در حال پیدار و میکواید کوری باشد ضرور که دعوی خدائی کند و اگر گوشه که گنگ زر چین باشد
در حقیقت تا بهت المقدس همه را برام بگیرد و گنا سبب هر سبب زنده کند و بدار کند و با او خواهد بود
حسب سبب که عیبی باشد اسکندر بن دادا باشد و او را بفرنگ بفرستد و ستم را بمصر بفرستد و ستم زنی
که بزرگان پادشاه باشد برود و قتل ظلمت بگیرد و ستم را بگرد و علمای ایمان و ستم را در بخار کند
و عصای سرخ شیطان با هودار که موسی باشد با او باشد و هر جا را چون اشاره کند بکشد و گفت و گویم
سلیمان با او باشد و سلیمان پنجم است از اسرائیلیان و جن و انس و دیوان و مرغان و درندگان
در فرمان او خواهند بود و این بهرام بنی او از فرزندان زردان بزرگ که حضرت ابراهیم است
و اوست ایند کشت یعنی خدا پست و تا بک بزرگ یعنی صاحبان چروت و بزرگی مثل جناس است و او
کیا زنی یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرگ جبار و شیر و یعنی سگ و سگ در دین یعنی شیطان از او بگیرد
و کمان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شمشیر است یعنی بهتر از همه پادشاهان و از فرزندان حضرت است
مت اذک یا ضد قرن باشد و دیار انش است و مثنوی کند و برود تا بمقدونیه که در الملک فلیقوس
در ساحل بحر اقصا بوس خیزند که از زمین دنیا است و همه جا بزرگترین کند و کیش کبری و دین
و این ساسانی و کیانی نماز در دنیا و مغربان خدا و مسائیدن و موبدان و حکیمان و پیرزادان و دیوان
و مرغان و همه صنایع جانوران و ابر و باد و مردان سفیدان و حضرت او بشند و از مغرب کرد
و داخل طلعات کرد و در خبره ناس خراب کند و اسر قبل حسب بوق نزد او آید و آنچه و کام جاب
و تمه که نام بود و در خبرهای دیگر احوالات لوک سلام بود از زنگان و عجمان و سجستان و وقایع هر سال که در
و تغییر و تبدل پادشاهان و منتقض شدن ایشان و ساسانین کتاب استخراج وقایع در بعضی از روزها که مراد
فضل باشد بطریق صحیح حضرت و چون اسرار علوم مخفی است اظهار کردن بقایه احوالات اینده و گفت

۱۰۹۳
بدرود ازین کتاب است
عبدالله

زبان کوتاه میگرداند مصرع اگر دم نیزی میرود در بادین احوال بهبودان اعظم الله میگوید که
حق است و حمدی از فرزندان خروج خواهد کرد و اما مسلمانان میگویند از فرزندان اسمعیل است خلط است
و از فرزندان اسحق است و دلیل بر آنکه در کتابهای مانوشه که حضرت داود ابن یسایا نرزه سر داشت
یکی از آنها سلیمان بود که پادشاه جن دهن بود در اول دنیا بر ادوی داشت ماشع که لغت عربی
حمدی باشد و پادشاه در ارض الزمان پیدا میشود و حمدی همین ماشع مذکور است و حق تعالی این بار را
در توره بجزرت موسی خداده و سایر نوادها خداده اند اما بهبود دروغ میگوید غیر توره را خوانده است هم
چنینست که ایشان میگویند در سفر بنی این اقوال در توره نیست بلکه در آنجا نوشته است که ماشع
از فرزندان مؤدود است یعنی محمد و اولاد اسماعیل علی و شاول است یعنی اسماعیل و بهبود بود
مسیح قایلند که از آسمان نزل میکند و بعضی از یہود مسیح را قتل میدهند که در حال شد و قایلند ماشع
قلم را خواهد گشت در حالتی که دعوائی خدائی کند و بعضی یہود قلم را خدایند مقالات نصاری
که مراد عیسو مانند اصل ایشان سه فرقه اند لکائی و سنطوری و یعقوبی و بعضی لوانی را فرقه چهارم کرده
و فرق ایشان بوجود حضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در کجیل و کتابهای نایت امینند و ام علم
دبزرگان خود که در ارض الزمان ظهور خواهد کرد و یعقوبی و سنطوری قایل هستند که حضرت عیسی خواهد آمد و در حال انو
گشت و با شکر شیطان جنگ خواهد کرد و یعقوبی و سنطوری قایل هستند اما داودی از فرقه یعقوبیه و جمعی از
فرکان بر کالیه قایلند و همچنین داودی بنو است بنی غیر قایلند و میگویند حق است و آن بنی مبعوث شود بر سر
بسیج و اسیر ایشان و مشهور بود میگویند بنی مبعوث و حمد است و خواهد آمد قایلند که کجیل است بخلاف جمیع نصاری
که چنین را اسم نمیدانند و داودی گویند با هری ظهور میکند و عالم خواهد گرفت و عیسویان را میکشد و با آن
و کشیشان و خلیفها و انانی که در ضمن ایشان برایشانی میمانند و کا و با می بندند با بعضی کا و بر خوشیها می
که زمین برایشان گفتند و شرح کارند و لیا از آباء خدا میکنند و دیگر جزیه نصاری قبول میکنند که اسلام
یا کشتن و احوالات امه در کجیل داودی است و اگر دانایان کرجی و کلس و بلخار و جبر نزلند و در کجیل
انجلیس و الامان و بر کالیه قایلند بوجود تیریف حضرت در کتاب ایشی بنی و کتاب کمال کلوی و کتاب سبزه

حضرت عیسی علیه السلام است و ولایت اربع

مسیحیان مسووست که چو ماه از فاران طلوع کند و در آن روز دانه و پشمار زده شده باشد که بعد از آن بجای او
 حکم براند و اوقات دولت مسیحیان است در مجوزدن دین ایشان و خبر ایشان بدینند و خوار گردانند
 بگردند و از دین ایشان حساب علم شود و علم بر قدس جنین و ناصره زند و لشکر او را تحریف نیمه زنند و بیرون
 بگرد و بر درازند و مسیحیان را از برای کفاره و خراب کند و بسیار او پارا بکشد و میکند و اینها را خراب کند
 و پادشاهان فزنگ را ذلیل کند و اقباب برت او باشد و در حال از کوه که طوایر از خراسان که
 آن خرد را ز بزرگ چون کوه تو را باشد و با جنت بخت کند و از فرمان این موس که مراد می باشد
 و بر و ایت دیگر که استوس از بر کین که آسمان باشد بر زاید با حواریین است و پیش حکم کند
 و بر و ایت دیگر که استوخ ناصری فرود آید و با کتافوس در عالم کم شود و در پنج پا در گردن مسیحان کند
 ای قوم خرد کنید که خرد اده بشوید و بر در کشیده بشوید از دست مردم بد یعنی سلام در راه که بر بخازند
 بود به خبر تمیز ایشان و گردن شما و اسلام زای این سنت جمهور ایل سنت فایلیز وجود آن حضرت
 و میکونید جمعی این است حق است که ظهور میکند و لیکن ارضیان او را امام مقرر الطاعه میدهند
 نه چنین است او از فرزندان رسول خداست و لیکن پادشاهی خواهد بود که بر همه پادشاهان باشد
 و بعضی از ایشان گویند هنوز متولد نشده است اه اکثر علمای ایل سنت ایشان است و اینها را
 محمد بن یوسف بن محمد کجی شافعی در کتاب بیان او با لفظ سبط جوزی در کتاب خصایص و خطب
 دمشق سکن دانی و باستانی و ابن ابی الشوارب قاضی عباسی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الکامل
 و کتاب کتاب مجمع من الصالحات و حواری در کتاب اربعین و ظاهر قول محی الدین جنی در کتاب
 در کتاب فتوحات در فضول المهدی و حافظ ابو نعیم و ظاهر قول اعلی که از رؤسا و مفسرین ایشان است که
 نموده اند و یکی بر آنند که متولد شده است و علماء الدین سمانی که از اکار ایل تصوفت و درود
 او را شیعه و سنیان او را از خود میدانند و در کرده است قول شیعه و سنی را و بخلاف اجماع
 طرفین نقل کرده و در تصنیفات خود که جماعتی از ایل قبله که ایشان را و نفس میکونید ایمان نزد ایشان
 است که عقا و کنند که محمد از حسن عسکری زنده است و جمعی است و بیرون خواهد آمد و خدا میداند

که

انگاه که او غایب شده در طایفه ابدال در آید و همچنان عمر تا زیادت و قصب شد و نوزده سال
 قصب بود و خدا میداند که او مرده است و در مدینه رسول آمد و او را دفن کردند و در ویشان نوربخشی با کعبه کاف
 تشیع میزند علماء الدوله را با عتقاد پیر خود میداند و قاضی ذکر یا لشکر مکه به بتنول که در
 زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بوده و سر آدعلای اهل سنت روم است عجبشیه کشف
 نوشته در تفسیر آیه که هر کس فتنی آدم فلن تجده غرما میگوید که مراد از این آیه که حضرت آدم فراموش
 کرد حضرت صاحب الامر را بلکه غرضی است در او قرار کردن بوجود ظهور حضرت و این آیه در باب حصول
 هدایت که میداند و حق هدایت که از این آیه مراد هدایت و فخره و رضه دم است که صاحب را نامشخص
 میداند و در این باب غلو بسیار در این زمان را نمیدانم و لیکن بر من ثابت شده است که صاحب الامر
 چهار نفر از صحابه کبار را چون خلفای ششم و هفتم و نهم و دهم را زنده کند که امرای حضرت بنده و از سنیان چهار نفر که مساجد
 درین بطور آورده باشند زنده میکنند که مسلمانان را تعظیم مسایل و فرائض نمایند و کمان دارم که شعاعی
 باشد و ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و ایشا کردان قاضی خرم او غنی که بقریم مقام
 روست که با صلاح نامیب باشد در پای اینها شکی نیست که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل عقد است
 که شخین افضل خلفه بعد رسول است از آنجا که همدی افضل از شخین باشد و کلام او دال بر تشیع او میکنند
 مؤمنی از طایفه اورت که عسکر سلاطین رومند و تشیع در آن بلاد معروف باشد در بغداد و تفسیر
 که در استنول در زبان ایدرم یا نیزه از بلوک آل عثمان که آل آن مشهور است با با صوفی
 و سابق بر این است که در کلیسای اعظم نصاری روم بوده و این بنگده است
 که در اسلام مسجد نمود مذود دست بجمارت او کند داشته و یک طرف از ازاره در با بالا
 آورده اند که نصف این مسجد در روی دیات و در دنیا اران عظیم تر مسجدی نیست و در آنجا لو
 یا فشد و در آن لوح سطری چند نقش بود بخلا یونانی که هزار و دویست سال قبل ازت نوشته
 بود و در زمان ارمطس پادشاه یونان که در زمان او کل محشوم هم رسید و در آن لوح ساجی آورده
 ثبت بود و یک سطر در آن لوح ترازم و هوید و دشمنان این است بود و در آن نوشته بود که محمد اضر الزمان

اینست از حدیثی که در کتب معتبره آمده است

از امت مرحومه است و از فرزندان دختر احمد است که مسیح با جوارین چو اینها آمد تا و فیکه با و افتد گفتند
در حالتی که دنیا محلو از ظلم باشد او پر از عدل است بعد از ترجمه بر یازید خوانند از زسوی عرب و معاویه
او را بدیدارند خشنود و مقالات غیر شیعیه اش غیره از غلات و خوارج و تماشیا بل سلام در وجود
انحضرت خلافتی ندارند اما اسمعیله استاد احمد و بیت را بمهدی از فرزندان کان اسمعیل ابن
جعفر ابن صادق میدهند و این مهدی از سلاطین مصر و هند مغرب بودند و دومی از شیعه
میکویند که حضرت صادق مهدی این شمس است و فرود است و نیز تا ظاهر شود با لشکر بسیار
کیانی گویند امام بعد از امام حسین محمد حنفیه است و مهدی موعود اوست و او زنده است و
کوه رضوان از کوههای مین در کف عقیق است و چون دجال بیاید و خروج کند
و دجال را بکشند و جهان را از عدل و داد کنند و قومی گویند محمد حنفیه حدیث و مختار مسجد است این
اسمعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سید آمد بخیر است حضرت صادق توبه کرد و دین از او فر
گرفت جا روید از زینبیه گویند که مهدی محمد ابن محمد ابن عبداللہ ابن الحسن ابن علی ابن ابی طالب است
و او زنده است و در اخر الزمان خروج میکند زینبیه گویند مهدی این است محمد ابن ابوالقاسم ابن
عمر ابن علی ابن حسین بود خداوند ظالمان که معصم عباسی او را گرفت و حبس کرد تا در میان
این ستمها در امهدی ابن منصور و الفقی میدهند و او را نادی نیز می گفتند بطور وسیع از شیعه این
اسناد را با دلا حسن ابن امیر المؤمنین میدهند و بعضی از بطور وسیع این کتفیه را امام سید ابی
از سفهای شیعه و عباسیان قابل بودند که آنحضرت متولد شده و دو سال پیش از فوت پدرش
یافت و بعضی از عامه بر این رفته اند که هنوز متولد نشده است و بعضی گفته اند که یکسال پیش از فوت پدر
فوت شد و بعضی گفته اند متولد شده است و غیبت او از جانب خداست که خلق بضالت افتد
تعالی الدعین ذالک و بعضی گویند که او خود غیبت هشیار کرد بدون سبب و حتی در بعضی
ضلالت لازم میآید شیعه اش غیره میگویند که غیبت آنحضرت سبب کمی انصار و خوف از اعدا
و از ظلمش جعفر گذار و معتقد عباسی حنفیه و از زمان و بر دشمنان و محوم عامه بگفته اند او را بگویند

که او است

که پیران شد از مردمان غیبت اختیار کرد احوال العامه فی الغیبت اکثر قبایل غیبیه که غیبت اختیار کرد
 و میکویند که غایب میبود در غیبت دیدن با نیست پیدا شود و غایب بدین قدر عمر داشته باشد که
 زنده بود با نیست که کسی او را به عهد جواب نیست که شهادت میدهد که بسیار کسی از یگان و بدان
 زنده اند و عمرهای طویل زیاده از چهار هزار سال و پنجاه سال دارند پس آنحضرت که عمر طویل
 داشته باشد و زنده باشد بعد غیبت و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد و بعد
 از آن بدارد و در سبب در ظاهر شدن حسب مصالح خدایت که خداوند عالم میداند پس
 که خودش هم نمیداند و از یگان کسی که زنده است حضرت او نیست و در بهشت است دیگر حضرت
 عیسی است که زنده است و در آسمان چهارم است دیگر حضرت خضر است که در میان ما همیشه
 دیگر رجال غیب اند که با عقاید اهل تصوف و پیغمبر اکابر ایشان چهل نفر اند از قطب که کرد جهان
 میگردند و هر کدام که میبیزد دیگری قطب میشود و هر یک از این قطب غمهای بسیار دارند و از
 مردودان نیستند و دیگر دجال بن صاید بن صید است و حمار او که مخلوق شده اند فرزند
 و خودش با خورش یک روایت در جزیره از جزایر طبرستان میباشد که آن جزیره شصت فرسخ
 در شصت فرسخ است و هر روز حق تعالی آن جزیره را علف میداند و آن خرمی خورد و میکوید پس در
 احوالات دجال خمران مال دبا که دجال ساحر است کافر از فرزندان آدم است نه از دیو و جن و در
 جهالت است در علم خود در زمان حضرت رسالت متولد شده است از عبد الله عمر و نسبت که روزی
 رسول خدا چون از نماز صبح فارغ شد برخاسته غیبت و صحابه ملاقاتش بودند تا بدی که آنرا خورد
 میکشند و بروایتی مجمع تشریف بردند تا بد خانه رسید و در آن روز و پرنی بر آید گفت چه میخواهی
 آنحضرت سر مودیا ام عبد الله حضرت میدی که عبد الله را به غم مزن گفت او را چه می
 که او دیوانه است کیثف خبث بر جام خود صدمت میکند و هر نمای ناگفتی میکوید رسول الله فرمود
 که چنین باش گفت پس در این چون داخل شدیم دیدیم که سبب تظیف برده خود بخود حرف میزند حضرت با او
 چه می بینی گفت می بینم حق و باطل و سختی بر روی آب پس آنحضرت فرمود بگو شهیدان لا اله الا الله و لا

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و انی رسول الله و تو باین امر از من سرور اترستی
 و در روز دیگر در همان وقت آمده در بالای درختی دیدیم که چنبری میخواند زن گفت حرف من از
 درخت بریز آئی که میخواند پس ساکت شد و رسول الله شهادت گفت و با ما خواستید
 روزییم که آیدیم در میان کوه سفیدان بود آوازی میگرد چون آواز کلاغ و کلهکوی که سابق گذشت
 رسول باو گفت چاه و بعد از آن فرمود ترا حملت داده اند باز روی خود بخوابی سید و آنچه
 سفر شده از تو بغض خواهد آمد در هر سه روز بخفت با صحابه و گفت خدا این زنا از رحمت خود دور
 کند و اگر او نبود من خرابی او میدادم و در روز آخر فرمود که حق تعالی هیچ سغیر بر این دنیا نرساند
 که قوم او را از دجال نترسانند باشد لیکن او را در این است ظاهر کرد اندو او بیرون آمد
 آمد بر خری سوار که میان هر دو کوشش یک میل راه باشد و بهشتی و دوزخی و کوهی از آن و هر
 از آب همراه او میر خواهد نمود و اگر تا بجان او زنان و اعراب باشند و در جمیع افاق خواهد
 بغیر از که دریند که فرش بحرین بخوابد سیاه و انرا یکم الاعلی خواهد گفت هرگاه امر او برسی گشته شود
 باید که بدانند خدا عجز نیست و بر خرسوار میشود و این باو بعد از نقل این حدیث گفت عجز است از
 مخالفین اهل عناد که تصدیق این خبر نمایند و از بقای صاحب الامر و غیبتش در انجمن استتباع میکنند
 و بطریق دیگر مروست که روزی آنحضرت بدری که در دو فرسخی مدینه بود رسید فرمود ولادت
 دجال در این ده خواهد بود و نام پدرش صیاح است و نام مادرش کاهنه هر دو یهودی بودند و یهود
 قطامه گویند و بر دیت دیگر در دجال او و نام دارد و مادرش میمونه و بر و است دیگر فاطمه
 و کنیت دجال ابو یوسف بود و یهود او را سغیر میدانند چون ظهور میکند او را خدا میداند
 بر و است دیگر آن حضرت چون مکان تولد او را بیان نمود این حکایت در روز جمعه بود
 و چهارشنبه وقت غروب شب متولد شد چون بر زمین آمد فی الحال نشست و حرفی نرزد
 و خود را وصف میکرد و هر که کسی با او میگرد میگفت و ساعت ساعت بزرگ میشد و بیک
 چشمش را میزدند آنکوز که بر سر آب آمده باشد برون آمده و یک چشمش مسح بود یعنی هموار

و باطل و بارویش جموار بود و ریش دراز داشت و او را دجال نام نهاد و دجال معنی دروغ گو
 فرمیده است و در آن ایام عبدالمقدس بن مسعود و محمد بن مسلم با آن ده رسیدند از ثوب و غوغا شنیدند
 از سبب آن پرسیدند حقیقت حکایت ما ایشان گفتند بر درون خانه اش رفتند و دیدند که در پیشانی
 بخلایض نرذانی نوشته که الکافر بالله و برایت دیگر کاف رجد نوشته بود و از آنجا بیرون رفت
 حضرت رسالت رفته کیفیت را خفا نچه دیده بودند عرض رسانیدند روز دیگر انسر و با این
 و غیر آن ده تشریف بردند و در خانه دجال رسیدند و هر حلقه بر در زدند و دجال آمده ایشان را درون
 برد و در وقت رفتن حضرت با رفیقان همتمند نموده سوره آلر اوحم و حانرا انجا طر که فرمود دجال را
 امتحان کنند که چه میگوید چون داخل شدند دیدند که دجال مربع نشسته با دوزخ در دست گرفته
 خود را باد میزند و حلقه بخلایض بزرگ میشد و با مردم از هر باب سخن میگفت حضرت رفته فرمود
 ای دجال شهادت ده که من رسول خدا ام دجال گفت بر سالت از من او ای نبی
 تو شهادت ده که من رسول خدا ام و بروایت دیگر گفت که من خدایم رسول خدا فرمود
 تعمالک یا ملعون یعنی هلاک شوی دور افتاده از رحمت خدا مرتبه دیگر او را شهادت
 دعوی فرمود و جوابش ندان گفت مرتبه سیم گفت بگو شهادت ان لا اله الا الله محمد رسول الله
 دجال همان پهلو اول و دوم را جواب داد چون حضرت از اسلام او را بگوشید آنچه در
 حواطر گرفته بود استغفار نمود و دجال استعجال گفت آلر اوحم دجال حضرت مقدس نموی
 قانکت التیس عمر شیری بر سر دجال زد و صلا در او کار کرد و بر گشت و بر سر عمر آمد و
 انگشت در سر او نشست و خون بر سر در وی عمر بخت حضرت فرمود ای عمر تو شوانی برای
 قضای خدا چاره بر بخت بعد از آن در مبارک بر جبهت او گذاشته بصحبت مبدل گشت
 چنانچه گویا هر که جبهت بود بعد از آنجا پیرون آمده پدیده عنان توجیه صرف داشت و دجال
 بد فعال از عقاب معدن کمال بغلیس عدوان پوشیده و عصای طغیان بر کوه بجانب نبی نرفت
 و چون خلائق آن هیئت عجیب را دیدند کرده انوه بر او جمع کردند و دجال سر کوهی دیدند که

کران بر سر راه ایشان گذارند در میان انکوه در میان انکوه در میان انکوه
ترسان و گریزان بخدمت حضرت رسالت شتافتند حقیقه را عرض نمود حضرت
برگشته بر سر آن کوه شد دست دعا برداشته گفت خدایا شر این ظالم فعال را
تا وقتی که خود مبدل از نعمت من دفع کن فی الحال مرغی از مرغزار آسمان فرود آمده و خال را
بچنگال خود گرفته به هوا برد و هر چند تضرع و زاری و بهتال کرد حضرت متوجه نشد مرغ
دجال را در یای طبرستان رسانید و در جزیره انداخت و در اینجا محبوس است و در
کتاب صحیح المصاحح زهرت الزبایض ذکر کرده که تمیم داری روزی در خدمت حضرت
آمد میگفت که ما سی کس بودیم در کشتی بطلاطم امواج شکسته بخت پاره چسبیده بجزیره ای
و بروی دیگر کشتی با یکجا در دریا مهر کردان شد آن جزیره رسیدیم در اینجا خری دیدیم انقدر بزرگ
که اگر میش میخش بودی میش را ندیدی سرش مثل شتر و رویش مثل رومی آدم شش تن
پشت کا و تمام بدنش کل کل بقدر در هم کفتم سبحان الله هرگز حیوان با منصورت ندیده ام
آن خرمبان آمد و گفت دجال که سوار من است از من عجب تر است کفتم کی است گفت
در این قصر رفتم شخصی را دیدم که بان بزرگی کسی ندیده بودیم یک چشمش مسوح بود و بومی که ذره سا
نداشت و چشم دیگرش چون ستاره میدرخشید و در میان دو چشم موی برآمده مثل نرگه و بر
پشتش نوشته بود که کافرو پای او بزنجیر بود و دست راستش بر گردن بغلته میان زمین
و آسمان محلق است او بمن گفت تمیم داری توانی کفتم بی و او چند پرسید بعد از آن گفت خمر را
کفتم کدام خمر گفت بنی تمیمی عربی که تولدش در کوه بود بدین هجرت نموده صاحب لوا و شاعت و عرض
که راست چون باورسی تصدیق با و بکن و با و ایمان بیاورد این نصیحت که ترا کردم بچکس را کردم
و بروایت مصاحح برسد عرب با او حرب کردند کفتم آری گفت بر چه قرار گرفت کفتم بسیاری ایشان
اطاعت کردند گفت چیز ایشان در آن است بعد از آن گفت که فرزند است که مرا اذن خروج میدهد
فرزند خود را بگردم بعد از آن ایشان را گفتم اوجاسه طلبید و رد و بیت بگریختن آمدند و از زمین کشت

و گفت

این چند کس را برودار و در زمین ایشان فرد و آورده ما بران سوار گشته یکست
بدین رسیدیم پس متمم داری که نصرائی بود و بخدمت حضرت رسالت آمد و امان او
در آنجا آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدای تعالی در سال اول امر میفرماید که آسمان
باران را نگاه دارد و زمین را فرماید که زرع و گیاه نروید و سال دیگر آسمان زمین هرگز
برکت و رحمت را قطع کند و سال سیم یک قطره باران نیاید و یکت برکت گیاه نروید
و بعد از آن دجال خروج نماید و ظاهر شود که خروج آن ملعون پیش از ظهور حضرت باشد و رویتی است
که هجده روز بعد از ظهور حضرت خروج کند و قتی که خروج کند اول بر سر کوهی نیشیند و با او بلند کند که
او از شهباز فرسخ رسد و بار دیگر لغزه زده که همه بار او بشتر از شنبه در سه روز نیم در دایت دیگر چهل روز بر سر کوه
تا سباب غمناکش میباشد و شیطانی قاید در اینها و همه کاره او باشد و بعد از آن از کوه بریزد و بران چهار روز
در ولایت که در جبال بنشیند کل کل سرخ است و چهارست و پایش تا زانو سیاه و از آن تا نام سفید و بران
هر دو کوشش چهل مین صده و در سیاه کوشش و چهل هزار کس راه روند و بلندش از زمین هفت فرسخ و کوشش
یک میل در میان دو کوشش جمع گیری نیشیند و بقولی نامین کاش چهار فرسخ است و آن ملعون
از فقر و بدت کرد و طولش یک فرسخ باشد و بجز از هر موی نخرش او زلفه سازی در کمال خوشی بر
و یک کوه بزرگ از طرف سرش او هر جا که رود در آن شود که در نظر بعضی نماید و در آن است
پرستی بر آن انواع نعمتها و میوه از هر جانب نهر جاری که ارواح هفتادگان از دیدن او در آن
و این را بهشت نام کند از جانب چشم کوه دیگر از آتش و ما و عقرب و انواع حشرات الارض
غدا باشد و از او فرسخ نام کند و با او بلند فرماید کند که من خدای بزرگ شایم و پروردگاری مبتلیم
هر کس اطاعت من کند و بمن ایمان آورد داخل بهشت خود کنم و با انواع نعمتها منعم گردانم
و هر که اطاعت من نکند و در بخش اندازم غرض در مدت چهل روز عالم را طغی کند و جمع
کثیری از حرام زاده گان و بیودان بروی بگردند و همه جهان را مسخر کنند و
مظلمه مدینه مشرفه و بهشت المقدس چون خواهد داخل شود و ملاک ما را هم ما میماند و از کوه

محفل رسد حضرت عیسی از آسمان فرود آید نزدیک مناره پنهان در زمین مقدسه در بالای کوه
 که آنرا ایقن میگویند دو جامه مصری پوشیده باشد و هر دو دست خود را بر الهامی فرشته نهاده
 عرق از روی مبارکش بران شود و نفسش بهر کافری که رسد بر دلس پیش حضرت صاحب الامر
 آید و آنوقت نماز باشد که روح بعد بجزرت حسب اقتدا کند و با امر نور متوجه حجاب شود و با خبر
 که از آسمان آورده و حمله کند و او بگریزد و خداستعالی امر کند زمین را که او را بگیرد و نگذارد
 که او برود آنحضرت او را بکشد و در پناه هر درختی و هر دیواری و کوهی صحاب الملعون باشند او را
 بلند کند که در اینجا است بپایند و بکشد و بروای دیگر است که حضرت مهدی زمین را بکشد
 بکشم و بنماید و در ایت دیگر آنحضرت منقول است که قامت دجال است که نسبت و همت کرد
 و از رقیب است و پیشش دو شاخ است و دهنش بدیوت و ناخنهای برکشته دارد و در کفش
 هزار هزار و شصت هزار کس خواهد بود و آنحضرت خضر نر مجوز و آنحضرت میگوید که تو دجال کافری
 و آنحضرت اشهد میگوید تا سه مرتبه دحق تعالی او را زنده میکند و در کتاب کمال الدین مذکور است که مضمون
 محضی از آن است که دجال در زمان رسول خدا متولد شد و رسول الله با جماعتی سه مرتبه بخانه
 اهلون فرست و فرمود که اقرار بوحدا نیست خدا در رسول او سپا دلس ملعون ایام نمود و راهی شد
 پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبرش احوال این ملعون را خبر داده هر گاه خروج کند و دعوی خدا را
 کند کور است و بد این دعوی شما کور است و یکم نیست و چون خروج کند بر ضری سوار باشد که میان دو
 کوشش است و نتایج باشد و اکثر اعیان دجال او را در زمان و مهودان و زمان صحاب نشینان شنیدند و بود
 بصره تنگ مسلمانانرا بکشد و اول یهودان بخند او اقرار کنند و بطریق مخالفان آنکه عمر بعد از
 شمشیر بر دجال زد و کشت و بر سر او شست و بر دجال ضری رسید حضرت رلیست بر عی را
 طلب فرمود که دجالی را بردار دو با صفهان بپنداز دلس المخرج دجال را با صفهان انداخت
 و ددی که آنرا میبویید و از اینجا خروج کند و یک چشم او کور است و چشم دیگر در میان عشا نیست
 و آنحضرت امیر المؤمنین منقول است که فرمود بیرون آید دجال و بر ضری سرخ سوخت که مابین

کوههای

کوشمای او همقدار گشت و ظهور ملعون در سالی خواهد بود که قحط شد بد باشد و هر کام حاشی کمل
 باشد و تا بغانش جماعتی اندک طبله سنانهای نیز می شنود و کویا طبله سنان نیز کسوت یهود است حضرت
 در بلاد شام در در جمعه او را در عقبه شوق بقبل میرساند و بدایت شافعی بر دبی که آنرا لک گویند و از
 مصافات قسطنطنیه او را بقبل میرساند و در روایتی آنکه حضرت مسیح او را در روی صخره بقیه
 و پنج نماید علامت ظهور و جمال در کتاب مزاج از حضرت امیر المومنین مروست که روزی خطبه
 میخواند و بعد از فراغ فرمود سلوک قبل ان تقعد و فی قصه ابن سوجان قدرت کرد رسید
 که یا امیر المومنین که در جمال بدون خواهد آمد بخدمت فرمود که علمی است از اسرار مخفیات و در
 اظهار آن نباشد اما از انشا خدا و علامت است که بمصلحت بهم فوت کردن نماز و بر طرف
 شدن امانت در و ارج بافتن و حلال داشتن در و غ و اقرا و فرود شدن زمین بدینا قطع صلح هم
 نمودن در با خوردن و با یغ هو اشدن و مشورت کردن با زبان و سخنان امور عظیم فرمودن
 و خون کشیدن را سهل نمودن و علم ضعیف باشد و بظلم نگرند و امر افاجر شوند و در نظام کمر دهند و علما
 جانی میشنند و قرائت فراموش را شیوه نمایند و بخلانیه جو نمایند و ظاهر شود شهادت زور و فشار را بلند شود
 و مسجدی با نگاه دار کرد و مصحفها صلی وصل بهم رساند و بهنای شایع شود و اثم و طغیان رون کرد
 و صفهای در هم رفته و هم بسته باشد اما دلها از هم متفرق و دور بود و نفس عهد را سهل شمارند
 و خلف و عده را سهل گیرند و سر یک باشند با زبان باشو بران در تجارت بجهت حرص دنیا و آواز
 بلند باشد و کفیل حیات و رئیس قوم زترین نشان باشد و از فجار و فساق تیر رسیده باشند و بتقیه ایشان
 کنند و تصدیق دروغ که زبان ناید نمود و کا ذ صبا دق باشد و خاین امین زبان بردان مانند شوند و
 مردان بزبان تشبه جویند مردان بردان کفایت در زبان بزبان عیبت نمایند زبان جو مردان
 بر زمینها سوار شوند و در زمینها گردند کوهی دهند اگر ایشان کوهی طلبند کوهی است را کوه نشینند
 و قنوی دهند بی آنکه ایشان کوهی طلبند و عمل و سوار بر حضرت ترجیح دهند و غنیان نمایند که
 باشند بویستند و سینه و دلها از مردان بر بود و از صبر و شرمین شامت که از ان قسم روزگار خود را

در سالی است

نشان

از میان کبنا ری کشیده چون حدیث طولانی بود بمطلب که خبر بود که شما نمودید که از کبنا ری کشید
 زنده است صحاح علوی ما بر دوش که در چاه دماوند فرزند او را و هر کس که در بنام او مقید و محبت او کرد
 احرار بخار و دمان انار است که بر دوشهای صحاح است و آن کو کرد در قهر حاجت و کسی شود که از
 حرارت دمان خار بیرون آوردن بطلا صحاح که این حداب بعد حشا و دیگران وقت نیت که بهیچان در چاه
 بابل محقق آنچه دیگر صحاح است که سامری باشد گویند بنام او در سامری و چون بود حق تعالی استناد
 بحضرت موسی که او را کس بعضی از ایشان مسیح شملطون قایلند که بصورتی است و تشه در پامانها کرد
 و بعضی این یک در دست او در رودخانه بطایفه اند که دیگر سخن است که غفای مغربست و بدعا
 حفظه ابن صفوان غایت کرد که ان شریعت که با قضا ایشان جبار حضرت امیر اوست و بنام
 در پامانها میکردند دیگر که ناقص است که گویند بنام او در میان کوههای که شام میباشند و قافله طبع
 که تازه میروند ساز نامینند بغیره و او از بر میدارند که شتران صدای بچه یا صدای رانند که اگر بشنود هم شتران
 میزدند که غفای میکردند که غفای است که هر سال عمر میکنند و چون وقت مردش شود همه پیر جمع
 میکنند و بر روی آن می نشینند و ناله میکنند و مال هم میزنند و آنرا از مال او بر همه میافشند و میوزد و لا در حدیث
 آنحضرت شب جمعه با نوزدهم ماه شعبان و بعضی بیستم ماه مذکور کنند و در کشف الغم از طریق حقايق انساب است و سوم
 رمضان واقع شد و سال ولایت پنجاه پیش هجری در بزرگوارش اجمن من عکسیت و مادرش طاهره
 بنوعالی فرزند فقیر روم از نسل شمعون ابن حمون اصفهانی صحیح حضرت عیسی علیه السلام است و بعضی گویند
 میرم دختر زید علوی است و این قول در نهایت ضحکت در حدیث وفات و الدنر که او را شنباله بود که بر تبه
 بنام است سرافراز کردید حدیث ظهور آنحضرت از طریق عامه که از صحیح است ایشان استخراج شده
 که هر یک از آن صحاح اهل سنت بمنزله قرآن میدانند بجز حدیث که قاضی بود اول نقل ابو هریره
 عن النبي انه قال لا تقوم الساعة حتى يموت رجل من بني تميم لفتح القسطنطينية و جعل اليبس و لولم يمت و لو لم يمت
 ذلك اليوم حتى يفتح بها الشام عن ابو هريره قال قلت لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اني
 فكنت لم يرد علي ابو انا انصرفت حينئذ فلما كان ليظن قال ادن يا ابا هريره مني فجلت ادنو او اعوذ يا
 الله

من عکسیت

من غضب الله ورسوله قال كذب بعث اربعة الاف بي وكان لهم اربعة الاف بطه فوالذي نفسي بيده
 اما خير الابدان ووصي خير الواصلين وان سبطي خير الاسباط ثم قال بحسن وحين سبطي من الائمة
 وان الاسباط كانوا من ولد يعقوب وكانوا اثني عشر رجلا فان الائمة بعد اثني عشر من اهل بيتي علي السلام
 واسمهم واخرهم محمد مهدي هذه الائمة الذي يصلي علي بن مريم خلفه والامر مني منكم باسم محمد
 منكم بحبل الله ومن تخلي منهم فقد تخلي من الله الثالث عن عثمان بن الخطاب قال سمعت في رسول الله
 يقول الائمة بعد اثني عشر نعتة من صليب حسين منها مهدي هذه الائمة من بيتك بعدى سميت
 بحبل الله ومن تخلي منهم فقد تخلي من الله الرابع عن ابي هريرة قال صلى بنا رسول الله صلواته الطمطم
 اقبل علينا فقال حاشا اصحابي يا من احبنا اهل البيت حترمنا ومن اهدى بنا الاوصياء من بعد
 فقد استك بالعودة الواقع فقام اليه ابو ذر فقال يا رسول الله فكم الائمة بعدك قال عدد نبياتي
 فقال كلم من اهل بيتك فقال كلم من اهل بيتي والمهدي منهم اثنا عشر من الائمة قال قال رسول الله
 لما خرج في السماء رايت مكتوبا على ساق العرش يا نور لاله الا الله محمد رسول الله ايدته
 بعلي بن ابي طالب نصرته ثم بعد الحسين وحسين ورايت عليا عليا ثلث مرات ورايت محمد محمدا
 وجعفر وموسى وحسن والحسين اثني عشر مكتوبا بالانوار فقلت من هؤلاء يا رب فقد قرنتهم في نوريت
 يا محمد الائمة بعد الاوصياء من ذريتك التساوس عن عائشة قالت كالمثابرة وكان
 النبي اذا جاء جبرئيل لقيه فيها فليق رسول الله مرة والمر في ان لا يعجز ان يدخل الحسين ابن علي
 ولم يعجز حتى يميتهما فقال جبرئيل من هذا فقال رسول الله ابني فاضه النبي فاجل علي فخذة فقال جبر
 اما ان يفتل قال رسول الله الكبر ومن يعقله قال منك قال رسول الله اتي قال لهم وان
 اخبرك عن الارض التي يقبل بها فاشا جبرئيل في لطف بالعراق واخذت حمره فاراه
 اياه فقال هذا من تربة مصره فبكي رسول الله فقال جبرئيل لا تبكي فوفيتهم الله منهم لقا علم
 اهل البيت فقال رسول الله جبرئيل ومن قائمنا اهل البيت فقال هو التاسع من صليب حسين
 وسماه عبده عليا فاضع الله فاشع ثم خرج من صليب علي ابنه وسماه عبده محمد قائمنا الله ساجدا

ثم يخرج من صلب محمد ابنه وسماه عبده جعفر انا طه عن الصادق في الله ويخرج من صلبه
 وسماه عبده موسى واثق بالله محمد في الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده علي رضي
 بالله وداعى الى الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده محمد الرغب في الله والذاب عن
 حرم الله ويخرج من صلبه ابنه الى الله ويخرج من صلبه ابنه كذا في لسان الصدوق وظاهره
 حجة الله على بريته اعني بنظر الله به اسلام والده ويحكي به الكوفة صاحب السبع من
 خوارزمي سبناده عن سعد بن بشير عن علي بن هجاب بن قال قال رسول الله انا
 واردم دانست يا علي ساقى واحسن الرايد واكسين الامر وعلي بن الحسين الغارط ومحمد بن
 علي بن شرو جعفر بن محمد بن موسى بن جعفر محمى الحسين والمغضين وقامع لها هفتين
 اعني ابن موسى بن المؤمنين ومحمد بن علي منزل اهل الجنة في درجاتهم وعلي بن محمد خطيب سيده ويزيد
 الحور العين واكسين ابن علي سراج اهل الجنة يستضيون به والمهدي سيفهم يوم القيمة حيث
 يوزن الالمين شاء ويرضى انما من الله ان يوردوا والقردي كل منها سنده يرفعه الى ابن ابي
 سعيد اخذ روى قال سمعت رسول الله يقول المهدى مني جلاء ابجته اقي الالف بلا الارض
 قطا وعدادا طالت ظمنا وجورا التاسع في كتاب كفاية الطالب من الدرر قطبي صاحب
 الحجج والتعدي قال قلت لابي سعيد اخذ روى فقلت له هل شهدت بداهة قال نعم فقال لا تجدني بشي منته
 من رسول الله في ابي وفضل قال لي اخبرك ان رسول الله مرض مرضا فقد منها فقلت فاطمة
 تعود انا جالس عن بين رسول الله فما عانيت رسول الله من بعضه خفتها العبرة حتى ميت دموعها على خد
 فقال لها رسول الله بكيت يا فاطمة قلت حسي الضيق يا رسول الله فقال يا فاطمة اعلم ان الله اطع
 على الارض طاعة فاختار منها اباك ثم اطع فاختار منها اخاك فادعى الى فاطمة واخذته وصيها عليت
 منك بكرة الله اياك زدك واعلمهم علماء الزم صلا واقدم سلمنا فضلك واستبشرت قال رسول
 ان يزيد ابي زيد الجهم الذي قسم له محمد وال محمد فقال لها فاطمة والعلي فاطمة اخر من غني من قبلة رسول الله
 وزوجته سبطاه الحسن والحسين وامره بالمعروف يا فاطمة انا اهل البيت عظيمات خصال لم

هذا هو محمد بن علي بن الحسين
 بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب
 بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

يعطيا احده من الاولين ولا يدركهما احده من الاخرين خير ما خيرا لافناء وهو ابوك ووصيا خيرا لاصياء وهو
بعكث شهيدنا خير الشهداء وهو حمزة ابن ابوك ومناسط هذه الائمة وهما ابناك ومناصدي الائمة قال ابو
عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكوفي الشافعي هكذا اخبرنا العارضي صاحب الحج والتعديل العاشرة
ابوداود بسنده في صحيحه في علي بن ابي طالب قال رسول الله لو لم تنق من الدهر الا يوم ذاب احد
رجلا من اهل بيتي بلاء الارض عدلا كما ملئت ظلما وجورا احادي عشر رداه لهما ابوداود في صحيحه بسنده
الى ام سلمة زوج النبي قال سمعت رسول الله يقول من ولدي من عقرته فاطمة الثامنة عشر رداه لهما في صحيحه
الحسين ابن مسعود البغدادي في كتابه المسمى شرح السنة اخبرنا الامان البخاري وسلم كل واحد منهما بسنده في
صحيحه ابو هريرة قال قال رسول الله كيف اثم اذا نزل فيكم وانكم مسكوا الثالث عشر ما اخبرنا ابوداود في صحيحه
بسنده في صحيحه ابو هريرة قال قال رسول الله لو لم تنق من الدنيا الا يوم
واحد لظول الله ذلك اليوم حتى يموت رجلا من اهل بيتي بو اطاسمه امي واسم امه كلاً الارض حطلا وعد
كما ملئت ظلما وجورا الرابع عشر ومنها في رواية اخرى ان رسول الله قال اهل بيتي من اهل بيتي
اسمهم اسمي ذاع عن امي داود والترمذي الخامس عشر ما نقله ابواسحق احمد بن محمد الغنيمي في تفسيره بسنده
الى ابن ابي عمير قال قال رسول الله نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة وانا حمزة وحفص وعلي وحسن
وا حسين المهدي السادس عشر ما نقله صاحب كتاب فضول المهدي وكشف الغم عن ابي داود
قال قال رسول الله لا يدبر الدين حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي بو اطاسمه اسمي قال ابن طلحة
وصاحب الفضول المهدي قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكوفي الشافعي من كتاب البيان
من خبايا صاحب الزمان من اهل دار قطنى على كون المهدي جيا با قيا منذ غلبته الى الان في التاسع
في لقاء كبراء عيسى ابن مريم والحضر والكيس من اولياء الله وبقاء الاعور والدجال واليهن للعين
من عهد الله وهو لا يثبت بقائهم بالكتاب السنة واز صحابيكه احاديث حميدة وذكر كرده
عبد الله بن عباس وعبد الله بن مسعود وابوسعيد الخدري وابو ذر الغفاري وسلمان الفارسي ومرة
وجابر بن عبد الله الانصاري واهل بيتي ابانك وابو هريرة وعمر بن الخطاب وزياد بن ثابت

۲۰۸
در بیان ما در حدیث ابن عباس و دیگران ابن عباس و دیگران صاحب کتاب در حدیث ابن عباس و دیگران صاحب کتاب

در بیان ارقم و ابوااسه و اولاد ابن اسفح و ابویوب انصاری و از زبان حضرت فاطمه و ام سلمه و دیگران
در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول
فرمود بخی خداوندی که بجام در دست قدرت اوست که نزد کسیت که نازل شود و فرزندم که
حاکم و عادل باشد پس صدای انصاری را بگشود و گویند و خبر بسیار بر طرف کند یعنی از ایشان
بغیر از اسلام چیزی قبول نکند گفت رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان مردم
و اما شما از شما باشد در صحیح از جابر روایت که رسول خدا فرمود که پوسته طایفه از امت من
مقاله خواهند کرد و مخالف خواهند بود تا در قیامت پس فرمود که فرود آید عیسی بن مریم پس ایشان
خواهد بگویند ما با تو مبارک کنیم او گفت نه شما بیکدیگر امیرید برای آنکه خدا این مهت را بر کینه است
و خط ابونعیم احمد بن عبد الله اصفهانی که از کاتبان حضرت است چهل حدیث در باب محمدی
جمع نموده است در کشف الغم و فضول همه و غیره ذکر کرده اند بخلاف سایرین که در این باب
ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود محمدی نادی است من خواهد بود در
عمرش که ماه باشد هفت سال الا هشت سال الا نسال تنم خواهد کرد در زمان او خلافتی شعی که هیچ
بدکار و نیکوکاری هرگز نکرده باشد از آسمان همیشه بارش خواهد بود و ذخیره خواهد کرد در زمین هیچ علفی از
دویم بسند مذکور از حضرت منقولست که فرمود مخلوق است زمین از ظلم و جور بعد از آنکه مردی از
من برخیزد آمد و دنیا را بر از راستی کند و عدل خواهد نمود و او مالک زمین خواهد بود هفت سال
سیم بسند مذکور از حضرت منقولست که قیامت قیام نخواهد نمود مگر بعد از آنکه مالک شود غیر مردی از
اول بیت من که مخلوسان زمین را از خدا رود و دنیا بچه مخلوشده باشد پیش از آنکه از آنجا بیرون
نهری از علی ابن الحسین از پیشش روایت نموده که در قول خدا درمی فاطمه را گفت الهدی من لیکن
چشم علی ابن بلال از پدرش نقل نموده که گفت حضرت رسالت رسیدم در حالتی که دنیا را در دستم بود
دیدم که دشمن فاطمه را بالینش نشسته بود و میکسیت پس گفتم تا آواز گریه پیشش شنیدم رسول خدا
سبر طرف او بر داشته فرمود ای صیده من فاطمه چه خبر ترا میگوید پس فاطمه گفت از ضایع شدن بعضی از

مکرم

غیرسم که خلق عالم را فراموش نمایند و با جور و ستم و ادا نیکس سوال خدا فرمود یا حبیبی مگر بد استی که حق
 تعالی نگاه کرد نگاه کردنی و اطلاع یافت اطلاع یافتی که مگر نیک از جمیع اهل زمین بدتر تو را و او را بر محبت
 برسانت و بعد از آن توجه دیگر فرمود و چنان فرمود از جمیع اهل عالم شوهرز این وحی فرمود که ترا با عقد کنم
 ای فاطمه از اهل منم که حق تعالی مباحط کرده است بهفت خصلت که پیش از این هیچکس نداده است و بعد
 بهیچکس نخواند و یکی آنکه مرا خاتم معجزان شده و من نزد حق تعالی خاتم النبیین نام دارم و اکرم المبین
 و دوستان جمیع مخلوقاتم بدو توام دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیاء و دوستان جمیع مخلوقاتم نزد حق
 تعالی و او شوهر است دیگر شنید ما بهترین شهادت است و دوستان جمیع مخلوقاتم نزد حق تعالی و او حمزه ابن عبد
 المطلب است که هم بدو توام شوهر است و دیگر آنکه دو سبط این است از آنکه آن هر دو پسران چون
 وحی آنکه هر هر رسید و بهترین جوانان اهل یسئد و سجده ای که در این برای بخلق فرستاده که زبان
 سبط خواهد بود حمدی اخر از آن این است در آنوقت که دنیا روح و مرج شده باشد و فطما هر
 گشته خفان بعضی بر بعضی مسلط شده نهج بندگی رحم نماید کودکی را و نه کوهی رعایت نظم تو فر
 بزرگان نماید و در حال بر آنکه نزد حق تعالی از این هر دو آنکس که قطعهای ضلالت و کراهی
 بکشاید مثل از لهامی غفلت در بر دارد و در راه دین در آید چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه
 نندیده من محزون مباش و گریه کن که حضرت غر و جل تواز من در آنکه کسی بجمیم نیست و چه با
 بجهت نزدیکی که ترا با من است و بواسطه وقتی که ترا در دل من است بر تحقیق که شریح نمود حق تعالی
 ترا با زوج تو در حالی که حبش عظیم تر و منصبش عزیز تر و عنایت جمیم تر و احکام دانا تر و در حکم کردن
 عادل تر و با من است از حق تعالی در خواسته ام که تو اول کسی باشی از آنان که بمن مخلص خواهند شد
 از اهل بیت ششم حدیقه از عبد بعد این عمر روایت کرده است که گفت از آنحضرت شنیدم که
 فرمود حمدی از دومی بیرون خواهد آمد که از آنکه گویند ششم حدیقه روایت کنند که آنحضرت فرمود
 بدستی که حمدی مردی خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی باشد همچو ستاره
 بی نور و درخشنده هشتم حدیقه از آنحضرت روایت کرده که فرمود حمدی موعود از فرزندان من

خواهد بود که رنگ و روی او رنگ مردم عرب باشد و چهره و حجم او مثل اولاد بی اسرمان بر طرف راست
 روی او خفا باشد که کوئی سار به سمت نورانی پر سازد روی زمین را از عدالت بعد از آنی که از ظلم و جور
 پر شده باشد و راضی باشد بخلاف او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان و میان زمین نمم ابو سعید از
 آنحضرت روایت نموده است که فرمود محمدی از ما و از اولاد ما خواهد بود و از جمله علمای متهمای او پسندیده
 و پیشانی نورانم ابو سعید را آنحضرت روایت کرده است که فرمود محمدی موعودی از ما و از
 اهل بیت است مردی خواهد بود از است من که او را منی کشیده خوش ابرام خوش نما بوده بشد و نیز
 از عدل پر خواهد حسنت بعد از آن که پر از جور شده باشد یا فرزند ابی امامه با بی از آنحضرت روایت نموده
 شد و اهل روم چهار نوشته و مصاحف خواهد بود در دست مردی که از اهل عراق باشد یعنی خواهد آمد یکی از حضرت محکم
 گفت سول الله ام در روزی که خواهد بود فرمود امام خلق حمدی خواهد بود نوران باشد و در طرف راست او
 سیاه دو عجبای قطویه که آن بیست در جوا گوید پوشیده باشد و او را مشابهت بعد از آن بی اسرمان باشد
 از زمین بردارد و شهرهای شرک کفر را فتح نماید و در نزد هم عبد الرحمن حج این از آنحضرت روایت نموده که فرمود
 مردی بر میآید ذوق تعالی از حضرت من در بیت من از نشانهای فرق لثانی یعنی در آهنگهای پیش او از هم
 جدا و جمعی بگفته باشد یعنی پیشانی کشاده باشد و روی او زبر از عدل پر خواهد کرد و در روز او قدری
 دیده کن تقدیر استحقاق میدهد پس از هم ابی امامه را آنحضرت روایت نموده که آنحضرت روزی خطبه خواند
 در آنجا که در آن روز نموده گفت که نشانهای خود را بر بدن خواهد آمد خست چنانچه کوره کثافت آنها را و از روز
 روز خلاص نام خواهد بود از آسمان ام شهر یکم خواست گفت یا رسول الله در روز عرب در کجا خواهد بود و در آن
 چون میشود آنحضرت فرمود که اگر ایشان در روز ذریعت المقدس باشد در زمین از این که خواهد بود امام خلق در
 انوقت حمد است که او در صحاح است از ذریعت من چهارم ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده
 که فرمود پر دن خواهد آمد حمدی از من من بر میآید از برای مردمانی تعالی ظاهر باطن است را
 در زمان انجوش و شعخ خواهد بود که فرزند چهار با با از اب علف بسیار خواهد بود زمین پر دن خواهد بود و در
 که در شکم داشته باشد و عطا خواهد کرد و ما لها و در ما را بگردم چند ایام باید شناید و فقیری در عهد او نمیناید بگردم

روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود پرون خواهد آمد مهدی در حالی که ابری در سر او آید آنچه باشد
و منادی در آن ابریزد که این مهدی و خلیفه حق تعالی است زینهار که تابع او شوید و فرمان بردار او و مخلص
چنانچه از پیش ما شنیدیم این سخن از آن حضرت روایت نموده که فرمود مهدی پرون خواهد آمد و بر سر او شامشک
میکنند که آنروز و حدیث در راه غایب زینهار که تابع شوید او را هفتادم ابوسعید از آنحضرت روایت نمود
که فرمود بشارت میدهم مهدی که مسجوت خواهد شد در هست در وقتی که اختلاف مشرکین بسیار
مردمان بسیار باشد و زمین را بر کیند از عدالت و راستی خیارچ برنده باشد از ظلم و جور و راضی خواهند بود
ساکنان زمین و آسمان قسم خواهد کرد که ما را بر مردمان بسویت هر صاحب حق را بکسی خود زنا میجویم
گوید از آنحضرت شنیدم که میفرمود قیامت می آید که در آن روز که ما را کشته شد مردی از اهل بیت من روی من
گفتم او نام من باشد محکومند نیز از عدل داد چنانکه مجبوسه باشد از جور و ظلم نوزدم از خدایه گمانی مرد
که آن حضرت فرمود که ای فانی نما از دنیا که در حق تعالی خواهد بخشید دنیا مرد که نام او نام من باشد و خلق او چنین
خلق من باشد و کینت او با عبد الله باشد پس از این عمر من است که گفت رسول خدا فرمود که دنیا از غشود تا آنکه
حق تعالی بیک مردی از اهل بیت من که موافق اسم او با اسم من و اسم او با اسم پدر من محو سازد نیز از عدل
در راستی خیارچ مجبوسه باشد از ظلم و جور بسیت و کم از ابوسعید خدری منقولست که آنحضرت فرمود بدید که زن
از ظلم و دشمنی بشود بعد از آن پرون آید مردی از اهل بیت من فریزار از عدل راستی کند خیارچ بر اطمینان
و دشمنی شده باشد بسیت و دوم نیز عوام از آنحضرت روایت که گفت شنیدم از آنحضرت که گفت هر
خواهد کرد مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و خلق او با خلق من نیز از عدل راستی
پستیم ابوسعید از آنحضرت روایت نموده که فرمود بعد از این زمانه را خیارچ و اخطای سهر
دشمنها ظاهر شود در آخر مردی که او را مهدی گویند بطور کند و دشمنها را بر طرف کند و اختلاف را بافاق
بدل کند و او را عطا یا بخشند ما موافق عدل عدلست باشد بسیت و چهارم ابوسعید خدری از آنحضرت
روایت کرده که فرمود پرون می آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید بسیت من و نازل سازد حق تعالی
بر کتفای خود را بجهت او و محکومند نیز از عدل راستی خیارچ مجبوسه باشد از ظلم و جور عمل کند سهر من خلق

هفت سال نسائی که بجهت او مقرر شده و نزول کند در پست المقدس هست و پنج نوبان از آنحضرت ^ص بود
 که هر گاه دیدید که رایجها و علمهای سیاه از ظرف خراسان میآید رویا و کند که خلیفه خدا احمدی در کجا
 بیست ششم این چهارمین است نموده که در خدمت آنحضرت بودم که جمعی از جوانان بنی امیه آمدند چون
 چشم آنحضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شد و آن دیدنای مبارکش کرد ایند بر ایشان گفتند یا
 رسول الله چرا بجهت از شما چیزی می بینم که مکره میداریم آنحضرت فرمود دیدیستی که از اهل بیت که ^ص
 کرده است خدا حضرت را از برای ما در کرده است از آنجا که ما بدیستی که اهل بیت مرا بعد از من بلا
 داران را و محدثان را بر سر سید و محنت خواهند بود اما آنکه قومی از جانب مشرق می آیند که با ایشان
 علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند پس ایشان جهاد کنند و کار برد دشمنان شک گیرند تا چون ^ص
 که حق را به ایشان تسلیم نمایند قول کنند و حق را بر مودی از اهل بیت من و اگر آنرا که مملو سازد و زلفرا
 از عدل چنانچه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید کسی از شما که در باید انقوم را بجای ایشان
 شایسته و اگر چه رفتش ممکن نباشد الا پسند در آنو اگر چه راهش بر روی برف باشد مست و مهم ^ص
 روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود وای ز این است از پادشاهان جبار که کلوز خواهند
 کشت و خواهند ترسانند کس او را که عاقبت ایشان نکنند مؤمن متقی در حال بزبان با ایشان خواه
 سخت و بدل ایشان گیران خواهد بود تا چون حقیقتا خواهد که بقدرت کامل خود ما با اسلام را غیر از
 جبار از اینیکه یکبار که فرقا کند و کار سلام بعد از آنکه فاسد شده باشد اصلاح بزرگ و بسبب خطاب من کرده
 فرمود ای خدایه کزانی مانده باشد از عمر دنیا الایکوز که البته حقیقتا دراز میکند آنروز را اما آنکه مالک شود
 و حاکم شود بر دنیا مودی از اهل بیت من که فتنهای عظیم بردست او جریان ما بنا اسلام ظاهر شود
 و کفر بر طرف کرد و حبشی و تعداد عده نموده و وعده او خلاف نمیدود و حق ننگ سرخ است است است
 ابو سعید روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود و منی خواهند کرد است من چندان عهدی تا آنروز
 از اولاد آدم آن چنان تنگی نموده باشد آسمان بر ایشان باران بی درنی خواهد ریخت و زمین شکم
 خود هیچ رویشد نگاه ندارد بلکه همه را بر سر خود خواهد ریخت و منم پس این مالک روایت کرده است ^ص

از رسول خدا شنیدم که از سادات اهل جنیم و بعد از آن مجری را مفضل نموده بر زبان مجری
اورد که آن نم و برادر علی و عم من حمزه سید شهید و پسر عم من جعفر طیار و دو وسط من حسن بن
و حمدی نادوی از اولاد حسن بن امی ابو هریره روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که فرمود
اگر کسی نماز دنیا بجز از نبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مرد از اهل بیت من و قائم مظلوم از علم و ادب
سی و یکم سوبان از آنحضرت روایت نموده که شنیدم فرمود در نظر انان فتنه پیدا خواهد شد تا آنکه
یکصد در ضرافت کشته شود و بیچک زنده و بعد از آن ریات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی کنند
که هیچ قومی بخزده باشند در آنوقت خلیفه خدا احمد ظاهر شود که بشود که حمد خروج کرده باشد و با
بعث نماید که او خلیفه الله و بعثت سی و دوم ثوبان روایت نموده که آنحضرت فرمود که ریات
سیاه از جانب مشرق پیدا شوند که گویا دلهای ایشان قلعهای آهن است که گویا بشود که آن در وقت
رو آورده اند با شمشیر و مباحثت و متابعت ایشان نمایند و اگر چه روشن بر آنو باشد در روی
سی و سیم در سند خود امیر المؤمنین روایت نموده که آنحضرت فرمود که فرمود که بعد از آن ایام که محمد
بود حمدی یا از غیر ما پس رسول الله فرمود بلکه از آنجا خواهد بود از غیر ما حق تعالی آنچه این دین را عطا
کرده است ختم آن نیز عا خواهد بود و از آنجا خواهد بود و چنانچه مردان با بشارت شرک کفر خلاصی فتنه گریست
از فتنه و فساد بجات خواهند نیت پس حق تعالی وقت میدهند میان دلهای بعد از آنکه دوری فسادها
بجهت فتنها و فساد و با خنای وقت و برادری و اوجیب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با هم کینه ترک
سی و چهارم عبد الله بن مسعود روایت کرده که آنحضرت فرمود که اگر کسی نماز دنیا بکوشد که البته
حق تعالی در آن خواهد کرد نشیب تا مالک دنیا شود مرد از اهل بیت من که موفقی باشد اسم او با اسم
و اسم پدر او با اسم پدر من زیرا بر کند از عدل و راستی چنانچه بر شده باشد از علم و جور و کثرت
کنند اما را در میان مردم بسویت برادری خواهد کرد ایند حق تعالی بکثرت او دلهای مردم را در آن
و در پیش از دلهای بر خواهد کرد و او مالک زمین خواهد بود و تمام سالان سال چندی در آنجا بعد از آن خواهد بود
و عیون و نعمی خلق خواهد بود مثل آن مدینه و نشیند بشند سی و پنجم ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که گفت

شنیدم که قیام میسام بخیر و با آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که سطنطنیه را با جلیل و دلم را قریب
 و اگر باقی نماند الا یک روز از دنیا که الهی تعالی دراز کرد و اندازد ز را تا او بلاد مشرق را جمعاً فتح نماید و از شرک اری
 در روی زمین نماند سی و هشتم قبس ابن جبار از پدرش نقل میکند که آنحضرت فرمود زد و باشد بعد از من
 خلفا بهم رسند و بعد از خلفا امر او بعد از هر ملوک جبار و پس هر دن آید از اهل بیت من مردی که مخلوق
 که مخلوق کند زمین را از عدل درستی چنانچه همیشگی باشد پیش از آن از ظلم و جور و ستم سی و نهم ابو سعید رود
 که از آنحضرت شنیدم که فرمود از ناخواب بود آنکس که نماز کند در پی سر او عیسی بن مریم بعد از آنکه خروج کند عیسی از
 آسمان نزول کند سی و هشتم جبار از آنحضرت روایت کرده که شنیدم که نازل شود عیسی بن مریم پس میگوید امیر قوم که
 هدایت عیسی را که پیام منم ناکینم پس عیسی میگوید بستی که بعضی از شما بر بعضی امیر است و این از کرامت است
 که حق تعالی این است عطا کرده است و در پی سر آن حضرت نماز میکند سی و نهم محمد ابن ابراهیم از ابو جعفر حضور
 دو اشقی از جدهش عبدالقادر بن عباس نقل کرده که در حدیث آنحضرت بودم و شنیدم که فرمود من ضایع
 ماند و هلاک نخواهد شد قومی دامت که من در او ان عیسی بن مریم در آخر و مهدی وسط الیها بوده باشد
 چهل سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت روایت نموده که معدی از فرزندان فاطمه است اما شاهد
 و آنکه مصدومین شیعیان را امر فرموده بصبر و اظهار فرج و دعا کردن از برای ظهور از عبادت شمرده اند
 و بهتر و آفته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک و ملائمت آنحضرت زیرا که فتنهای عظیم در حضور
 آنحضرت بهم رسد و خلق بسیار از دین میروند و بچنین منع فرموده اند از رسیدن علت غیبت آنحضرت
 که چه غیبت چنانکه کرد و چه اعتدال بطول کشید و چه فایده آن غیبت متصور است پس معتبر منقول است که حضرت
 زکی خالص بن عسکری نوشند شیخ علی ابن ابی بوی فی رحمه الله لبیم الله الرحمن الرحیم بنامه میگوید بخداوند عالم
 و پس آن ستایش مر خدای را که پروردگار عالمیان است و عاقبت خیر از برای پرینگار است و کس حرام را
 شد آن و میل کنندگان از حق باطل است و نسبت عداوت و دشمنی مکر بر شما را ان و نسبت خدای سبحان
 عبودیت مکر خدای که منزه او پرستش و بندگیست و بهتر فرغیدگان اما بعد بستی که ترا وصیت میکنم شیخ
 من و محل آتما د من ابی الحسن عقیقی تو فین د بتر ل خدا و بر ساد بنه شودی خود بود که اند از خدا تو فرزند صالح

و شایسته بر بزرگاری و ترسیدن از خدا و پشیمانی داشتن نماز و دادن زکوة و اجبی بدستی که خدای تعالی قبول
 نمیکند از کسی که زکوة نهد و وصیت میکند ترا بچندان گناهان و فرود کردن خشم و غیظ و صلح رحم کردن و سزا
 کردن اموال خود با برادران و سعی کردن در رجوع ایشان در دشواری و پنهان و حرم نمودن نزد خویشان
 در امر بعهده رفتن از مسکن بدستی که خدای تعالی نکند و گنبدت امیر فایده خیر فی کثیر من تجویم الامین ابراهیم صلی
 او معروف اصلاح بین الناس و اجتناب نمودن از خویشش و بر تو با دینمازت کسی که سبک است از سبک
 کرد و از نمازت را از ما نیست یعنی که ترک کند پس عمل کن در وصیت من و امر کن جمیع شیعیان را که عمل
 در تو با دیگران صبر و شپار کشیدن فرج پس بدستی که پیغمبر فرموده است بهترین اعمال است شپار
 کشیدن فرج است و همه شیعیان ما در خون و اندوه خواهند بود اما گناهان هر شود فرزند من که بر کند نظیر
 از عدل و داد بعد از آنکه محلو باشد از جور و ستم پس صبر کن ای ابو الحسن عباد امر کن جمیع مردان مرا بصبر
 بدستی که زمین از دست پیرت میدهد یکی که میخواهد وقت از پر مهر کار است و سلام بر تو با
 در همه شیعیان ما در محنت خدا و بر کتای او سهمی دکامای حضرت و جامعی که دیده بودند بسبب فرج
 مرویت که نام حسن عسکری آنحضرت را بخوان شیعیان خود و بنزد و از آنحضرت مسایل می پرسیدند
 و آنحضرت مسیح و ارجو است از امید و مشکلات ایشان را حل میکرد و تا پیش از دو سه سال آنحضرت شیعیان
 توقیعات میفرستاد دکامای آنحضرت شیعیان میرسانیدند و این بقا در دست صغری میگویند و
 حضرت کبری آنحضرت دکامای ابی الوکاله آنحضرت نفر بودند و اول ایشان عثمان بن سعید بود که حضرت
 امام حسن عسکری او را وکیل کرد و بعد از آن پسرش محمد وکیل بود چون وفات محمد را بنی عباسی سزا از کلام
 شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از تو وکیل چه کسی خواهد بود در جواب گفت که بعد از من وکیل حسین بن روح
 نزدیک است چون وفات حسین نزدیک شد همان نمود که بعد از من عثمان بن محمد عمری وکیل است چون
 علی بن محمد وفات نزدیک شد و اکابر شیعه با او گفتند که کی وصیت نماید در جواب گفت که بعد از من وکیل
 وکیل وصیت کند و ایشان از خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و آن در سنه سعید و پست و زنجری بود
 که وفات یافت و هر که بعد از عمری ادعای دکالت نمود اکابر شیعه او را فرمودند و از آنجمله حکم آنحضرت است

مضور علاج کرده اند که ادعای و کالت میکرد و شیخ طوسی در کتابت نقل کرده که در کمال
بقم آمد در پیش امیران و کم عقدان و کالت حضرت صاحب الامر نمود تا اینکه بن بابویه قمی تومی
بسیار رسانید و او را از قم اخراج نمود و رویت کرده است عیسی بن عیسی از بنی ذریه در کتابت کشف الغنه
از محمد بن ابی عبد الله کوفی که جماعتی که بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توقعات پرورن میآورد
و بعضی و کلا بودند این است از بغداد عمری بود و پسرش محمد و جعفر و یحیی و عطار و از کوفه عاصمی
اهل هوا از محمد بن عیسی بن مهزیار و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صباح و از اهل
دوم و سدی و شامی و از اذربایجان قاسم بن عماد و از غیشا بور محمد بن شاذان و از غیره
که آنحضرت را دیدند و لایله امت آنحضرت بر ایشان واضح شده از بغداد ابوالقاسم
ابن ابوجیس بود و ابوعبد الله کندی و ابوعبد الله جنیدی و هر دو از اهواز ابوالقاسم بن شاذان
عبد الله بن قروح و سرور طباطبای و موالی حسن و احمد و محمد پسران او و اسحق کاتب از بنی کوهت
و صاحب القراءه صاحب محرمه و جعفر و شادریان و از بصره ابوالادیان و از همدان محمد بن کثیر و جعفر بن
حماد و از دینور حسن بن هرود و احمد برادرش ابوجسن و از صفهان ابن بابویه که در نصیر
ندان و از قم حسن بن بصره و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش حسن بن یعقوب و احمد
اسحق و سعد بن ابی عبد الله و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و پسر هرود و صاحب اصحابه
محمد و محمد بن یعقوب کلینی و ابوجعفر الرضا و از قزوین مرداس و عیسی بن احمد و از فارس دومر و دوزدا
ایشان را پان نکرده و از شهر زور ابن خال و باز میگوید از فارس مجروح و از مر و صاحب الف دیار و
صاحب المال در قعه لهما و ابوثابت و از غیشا بور محمد بن شعیب بن صباح و از بنی فضل ابن زبیر
حسن پسر او و جعفری و ابن الاعمی و ائمه طایفه از مصر صاحب الولید بن صاحب المال و ابوجا
و افضلی بن ابی محمد ابن الوخیا و از اهواز عینی حد و سیصد و سیزده تن که در خدمت آنحضرت حاضر
میشوند موافق احادیث بسیار بلکه اجماع شیعیه است که جمعی از بزرگان مومنان که مرده اند در زمان آن
زنده میشوند و جمع از خاصه شیعیه که زنده اند در خدمت آنحضرت حاضر میشوند و مگر این و مگر آن و مگر

حج متع مع طواف نساکا فرست درند همیشه و چهار تن از پیغمبران علیی و ادیس حضرت
 و ایلیاس و بروایت دیگر اسمعیل صادق الوعد سپهر قبیل این پنج نفر حاضر میشوند بروایت مشهوره
 بسیار میباشد حضرت شویزا دم و چهار تن از فرزندان جناب و چهار تن از کعبه و مثل آن از بیت المقدس
 کس از اهل شام و مثل آن از یمن و سه نفر از ارباب کمان و ما آن از بنی غزوه و سه نفر از خداد و چهار کس از بنی
 تمیم و دو نفر از بنی سهد و هفت تن و چهار کس از اولاد عقیل و مثل آن از اولاد هفت از صبره
 و مثل آن از دیمان و مانند آن از کیمان و هفت نفر و دو نوزده تن از طالق و مثل آن از
 کوهستان و شش نفر از ناحیه بصره و چهارده تن از جرجان و مانند آن از ری و دو نوزده تن از قم
 و سیزده تن از نواحی و یک کس از اصفهان و چهار کس از کرمان و سه نفر از موصل
 و سه نفر از مرو و پنج نفر از بند و سه نفر از غزنین و سه نفر از ماورالینهر و سه نفر از خجند و دو نوزده تن
 و چهار نفر از نیشابور و دو نوزده تن از سمرقند و هفت نفر از طوس و میان آن در نفر از دکان و
 نفر از خوار و چهار نفر از کوه پایه و چهار نفر از مصر و هفت نفر و دو نفر از طبرستان و سه نفر از جرجان
 نفر از کوشک پنجمه سید و سیزده تن بنند که از میان آن پنج تن از کوشک و یک تن از کوشک حضرت حاضر شدند
 بروایت دیگر آنجا هفت نده شوند و در خدمت آنحضرت روز سلیمان فارسی و مقدار او بود و انور
 و عی و مالک شتر و حریفه بود و آنجا الضحاک و خذیفه بن یحیی و جابر بن یحیی و عظیم از جمله سید و سیزده
 تن اندکان آنحضرت در ایام غلبت بطریق مخالفان و در اکثر کتب ایشان است که نام قریه که صاحب الامر
 ساکن است کریمت و بطریق دیگر دو شهر در شرق و مغرب است که باوراء الاقلم است و نام یک جا لیست
 و نام دیگری جا بلقات و در کتاب نزهة الناظر مطروبت که امر در مکان حضرت صاحب الامر در
 جزیره است از جزایر مغرب که از اعظم خوانند و هر یک از اولاد و کوه آنحضرت طاهر و قاسم و ماشم ابراهیم
 و عبد الرحمن سلام اید عظیم در جزیره از جزایر حاکم و نام آن جزایر این است نام مبارکه صیحه و حضرت و مضایق
 و نودی و مکن آنحضرت در جزیره است که از کالیه میکویند و در وجه آنحضرت از دشمنان است و دو
 اکثر در دست مبارک است یا از حسن ابن علی و نقش آن از دائق رحمت است یا از حضرت امام حسین است

و نقش آن اما سبج کبابان آنجا تعیین است و مشویدین و کسب است اما که شهری است حرمین نام سید صالحی
 شیعه از مردم بولایت گفت که در که بودیم و شخصی را دیدیم که در بازار منی میگردید و زنی در دست داشت
 و میخواست که چیزی بخرد کسی از زر را نیک گرفت بدو گفتم ترا چه حالتست گفت چند درهم دارم کسی از من نیک
 چون کنم کنم نمایی چون گاه کردم سگ آن این بود اندر بنا و چرخها و المهدی اما من پرسیدم تو از کجا
 گفت از بلاد مغرب در میان دریای خضر و مارا پادشاه است حمدی نام و این که بنام سگ است
 که در حدود بسیار دارد و من گفتم که کیست این حمدی و از کدام طایفه است گفت بلب که گفت
 حرف زن اگر تو شیعه میدانی که کیست من از آن در این شهر یعلم بود یا ده آهدم و در این شاهی در عرض دارم
 و چون بولایت آمد هر یک بر رسم ترک از من بردند و فرنگی جدید الاسلام که طایفه ای گفت من در آنجا
 در دیای خضر سیاحت و تجارت میگردم بجای آنکه جزیره که میرسیم در میان دیده بان نظر میکردم شهری
 عظیم و وسیع و همه اهل شهر با عربان بودند و در کنار دریا آمد و شد میکردند و بهم بر میآمدند و او را میدادند
 و گاه بود شخص میگردم از دور میرا که ریش او سیاه است یا سفید یا سرخ پوست و چون نیک ملاحظه کردم
 اثری از او نمیدیدم و علی بن عزالدین استرآبادی نقل میکند که سید علی قلی نقل میکند که سید علی ابن شاق
 پدرو در حال علم و ورع و تشیع در ولایت عرب مشهور و حکایت کرد پیش ازین پنج سال با جماعتی در دیار
 پووم ناگاه کشتی پیدا شد بطریق کشتیمای چون نزدیک رسیدیم احوال پرسیدیم چنان معلوم شد که قریب
 پنجاه است که در دریا راه کم کرده اند و به آباد آورنده اند پس احوال پرسیدند که شمار چه دین هستید چون معلوم
 کردند که از اهل اسلام اند خوش دل شدند ما محزون بودند تا آنکه تحقیق کردند که بر طریقه اثنی عشرت عمل میکنند
 رام شدند و با ما کباب خاشکی بر آمدند و کمانشان شد که مخالف در این ولایت نمیشد پس مردان آمدند و نماز
 ظهر را بجاعت گذاردند و در این بسیار پروان آوردند که چیزی بخورند و سگ مبارک آن در این نام مبارک
 امام حمدی بودند ناگاه ملعون مخالفی در میان جماعت بود ما منافق دیگر میگفت که این جماعتی که می نمایی
 رافضی اند اگر این در این ولایت شام بدر میآوردند ایشان را از ای بیخ میفرمایند مردمان چون این
 سخنان شنیدند شبستان ایستادند و فی الحال کلبیتهای خود سوار شدند و از نماز راه که آمده بودند رجعت کردند

روی که در اینجا بود و در اینجا نام شهر را در این شهر

و سید مشارالیه فرمود که بنویز پیش پدر و اقربای من از آن چهار تکلیف نیست و در کتاب اربعین محمد بن
 علی العلوی همچنین بود بنوی که متصل است بمحمد بن یحیی الانباری روایت کرده است گفت
 در سال الفصد و چهارده ماه مبارک رمضان در بلده طبله بدینته الاسلام دین رسید علیشان عنوان این
 یحیی بن بهره را با جمع کثیری بصفیافت طلبید و بعد از آن جمعی از خواص را امر بهجت نمود و بصحبت
 مشغول شدند باران یار از آن مانع آمد که از آنجا حرکت تو اند کرد و از هر در خروج میکنند و از هر باب
 حکایت در میان بود تا سرشته کلام بجزایب و اویان کشید و حسب اتفاق از اول مجلس حاضر در پیش
 و نیز در غیر ذلک نشسته بود که در این صفت او را ندیده بودم و نیز در کمال دلبستگی میکرد و با او در مقام
 توفیق و احترام بود چون حرف مذنب در میان آمد و نیز گفت جمع قلیلی اند شیعه و در نظر دیگران خدا و دلیل
 و اهل سنت جماعت بسیارند و غیر ذلک حسب اعتبار و اندر غیر از حضرت که بر او وظایف هر سازد که کثرت دلیل
 حقیقت و قلت دلیل اطلاق ثنیت بوزیر گفت اطلاق شد بفاک اگر حضرت بایستد حکایتی که برای من
 واقعه دیری بعین مشاهده نموده ام معروض دارم و الا ساکت باشم و نیز تا ملی که دو کعبه مشاهده
 تا منفع شویم گفت بدانند که نشو و نما می در شهر بود که لشکر در غایب عظیم است عظیم است چنانکه هزار دست
 طلوع و قریه دارد در نرس مردم لشکر و نواحی را حصری نیست و همه نصیرند و در کجا رود و در اسیار
 و صحاری آن که عثمینی نوبه و جلوه می شود و وعد و خلقش را کسی نمیداند غیر از خدا و همه بضاری اند و کسان
 و نوبه که آن نیز ضعیفی ندارد و همه نصیرند برست عظیم و کمان دارم که عدد مسلمانان در پیش آنها همچون عدد
 بنیت بدو زمینان و اینها که کفیم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجازند چنانکه بر شما طاعت است بعد از آن
 حوت که بوزیر طاعت هر شود که اگر کثرت دلیل است بحقیقت سنی که شیعه از سنی بیشتر است گفت قبل از این
 برست و یکسان با پدرم نبرستم تجارت از مدینه ما همه بیرون رفته سفر دریا اختیار کردیم و قایم بودیم
 بموجب خدا کشتی اینجا که خواب برد اگر ما خدا جامه بر تن رود ما که کشیده بخبره رسیده از اینجا که
 کشته با بر ساق و مدینه عظیم بر ششای و آنها رسانید و چون از ما خدا سوال کردیم گفت دادند
 همچون شما اینجا ندیده ام و نه از کسی شنیده ام چون لشکر اول رسیدیم شهری دیدیم و غایت است

و آب و بوی و کمال لطافت و مردی در نهایت پاکیزگی و نضافت پیش رسیدیم گفتند سهر
 زهره نام از اینجا از راه دیباده روزیست و از راه صحرا کماه نامی تحت سلطان نجاش گفتیم حال کما کلان
 حاکم کجا نیکه که موافق را بپنداخته و طرح خود را بگفته است مشغول خرید و فروش شویم گفتند حاکم این شهر بسیار
 خراج خود را بر دوشه بخانه حاکم میزد و ما را بخانه حاکم دلالت کرد و چون در آنجا دیدیم مردی موصوفی ضعیف
 دوزی صلی جان را نشتم پوشیده و عیبها در دوشش افکنده داشت و قدم در پیش خود نهاده کتابت میکرد و سلام کردیم
 بر جا گفت و هزار دو اکرم نمود و صورت حال را تقرر کردیم گفت بشرف سلام بپایه که پیغمبر مسلمانیم و بختی
 بر دین موسی و عیسی تا آنکه گفت این دین بر غیر خود را بپندارند مسلمانانما تحقیق نیست این شود پس هر دم خبر خود را
 در ما و سلفه ذکر کردیم و او را داد و بیودان نه نفر بود و نظریه خود را دادند پس گفتش در حال مسلمانان کرد
 چون بیان عقیده خود کرد و در آنوقت معرفت ایشان بحکمت متجان تمام عیارینا فرمود که شما هر دهره اسلح
 نیستید بلکه در مسلک خواجه منتظید و مال شمار بر مؤمنان حلال است که ایمان بکنند و قبول محبتی عطا فرمایند و سایر
 تا حسب الامر مولای ما در روز دوزخ مسلمان نیستید و دخل خواجه مسلمانان که این را شنیدند و مال خود را
 در معرض تلف دیدند بجز بکار فرموده بعد از آن بسیار استعدا نمودند که احوال اسلحان نوشته استجماعت را
 فرستند شاید فرجی بخار و نماید قبول نمود و فرمود و بظاہره روزی در آنجا رخاوند لعلک مر ملک عن غنته
 و ما ایسا ز آنچه گذشته شما شوایم گذشت و کسی باقی باقی علم کمال او دست از آن شکر کرد و محکم گرفته رفت
 شدند روز چهاردهم بظاہره رسیدیم عرصه دیدیم خسته عرضها اسلح و الاصلی تی بود در آن اذ خلوا
 بسلام آسینن کلمه بود درباره این چون آنرا نگاه و هویش فرج افزایم خود را در کنار دیوار واقع شده
 در آن جای که گمان در کوفتند آن بهم در شوش بسیار و دو دو صلیع و بوم او از آنرا کسی رسیدی و نه ضرر
 بکسی سایندی شهر عظیم در فراد و وسعت بوجبات نعیم با زاری و متعبه شمار مردوش بهترین خلائق روی رفتن
 بر ستوانها و دینت هم قرین اگر کسی بدو و کین خیزی خیزی خود متعرض شده حق خود برداشته و دروغ و لغو و
 در میان نشان نایاب همه کارشان محض قریبه و از برای ثواب چون مؤذن بانک نماز گفته همه در مسجد
 حاضر و بعد از فراغ بکعبه کار خود ناظر جمع غریب از آنجا تبعی از آنوضع غریب روداده بود که تمام

در حیرت بودیم جمعی ما را بنهادند بقصری در میان سیاه را بشمار و نهار آوردند و خواب را دیدیم و لباس را
 بر سندی نشسته و جمع با او در خدمت آنها که سبقتا رسیدن مؤذن بانگ نماز گفت و هیچ برادر مرد
 سلطان است کرد و بعد از ادای نماز در کمال حضور و خشوع مردم متفرق شدند و بجانب نماز نشسته نمود
 که تازه وارد شده اید فرمودیم بی بار دلاری نموده در جای کف و از سبب در پدید آید که نشسته را معروض
 داشتیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب مسلمانان کرده فرمود که مسلمانان چندین فرقه اندر آن میان شخصی
 روز به آن نام برده است یعنی تکلم شده آنها بجهت خود نمود و فرمود که از این جماعت کدام تا تو مشغول
 گفت هر شیعه اندک لایک شخص همان این ثابت نام دارد که او را لیکت خواه است او را بر او نگاه
 دلاکت گفت شافعی با جماع قیامی و عمل بهیاس گفت بی یابن صاحب الامر چون مردمان او را بچنان
 نام میزدند فرمود ای شافعی آری مایل را خوانده و میدانی گفت بی فرمود خود اذنه که قتل تو آذنه اناسی
 و اینا کم و نسانا و نسا کم و الفنا و الف که تا آخر فرمود ترا قسم میدهم لقرآن که در مسلک صحاب کسان دیگر را
 در بعضی حسن محبتی و حسین سید شهید است و بتول خدا را فاطمه زهرا را دیگری روز به آن گفت زیبا جان - الامر
 و الله این آیه نازل شد که در شان ایشان و باین مخصوص نبود و غیر ایشان و بعضی آریات دیگر در ایشان
 پاک صاحت بزانی و طلاق پانی او که در کفر حاضر مجلس را دید تا کرمان و بینها سوزان شد شافعی
 گفت غیر غیر ما این صاحب الامر سب عالی را بیان فرماید و این سرشته وادی ضلالت را راه برد
 بتائید فرمود من طالب بن محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن حسین
 علی بن ابیطالب که در شان او نازل شده و کل شیعی حنیفاه فی امام حسین و الله که در شان
 از امام حسین است الاحضرت میرالمؤمنین و فاعل الغر المحجلین که ضلیفه بیخا صلا خاتم النبیین و محکم را نشند
 که بعد از حضرت مرگ این خلافت شود بپسر شاه و ولایت و خطه ایوان عدالت و هدایت و کرامت
 و کرمه ذریه بعضها من بعضی شان است و حق تعالی را باین مرتبه عالی اختصاص داده پس فرمود شافعی تا
 از اهل بیت رسویم و مراد اولاد ما ایم روز به آن چون اسماعیل بن سخنان را شاهزاده علمای نمود
 پیوست شد بعد از اسامعی پیوست آمده گفت بحمد الله الذی مسحی الاسلام و اعطانی من القلیدة العزیز

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران است
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰

بالاکرام و الانعام و تقوی روز بهان را جمعی از کافران اند و دست بکشند از آن
 اهل دین فرمود که ما را به اینها بفرزد و کمال عزت و اکرام رعایت نمودند و تا پیش از روز جوان
 احسان شام آمده همان بودیم و مردم بیرون ما می آمدند و بعضی میگریه و غمناک می نمودند
 تا پیش از روز بعد از شام روز حضرت گرفتند که ما را صیافت نمایند شرف قبول ارزانی داشتند
 تا یکسال کسی هر روز از اهل شهر ما می بردند و نهایت کرمی در می نمودند و طلوع زبده و ملائیس شسته
 با کاسین می آمدند و در ارض شهر دو ماه راه بود و سگه نمودند که ازین شهر که شته برینه است که نزله نام گویند
 و حاکم آن قاسم ابن صاحب الامر است طران عرضش برابر شهر مردمش در خلق صحابه و سدا در وقت
 و فراغ حال با ندم مردم پیش و چون از این شهر گذرد سببش شهر از اصفافیه نام نهادند از سلطان
 ابراهیم ابن صاحب الامر است و بعد از آن همه زینت دینی و دینی اگر شهر شهر است نام آن طراوم
 متولی آن عبد الرحمن ابن صاحب الامر در حوالی رسایق و ضیاع کثیره دخول و عرض آن دوست
 و فتنی می شود بشهری که ایاطیس نام دارد و حاکم آن باغ ابن صاحب الامر است آن چهار ماه را
 زمین کثرت و بسیاری آنها نمود جنات تجری من تحتها الانهار هر که آن خطه کبش را دید باقی عمر
 از دل که فرمانفرمای ملک بیست رحمت بر این نیاید اقصه عرض طول نمک است که در یکسال
 و سکنان محالک شامی و دبا التمام شیعه اثنی عشره مؤمن و متقی تو بی نامه معصومین در تبر از شام
 شته و عدو الین مجموع پنج نوع و مجموع نماز گذارنده در روز در زکوة و خمس اموال خود را بصر
 رساننده و از مناسبتی دو باشد در تبر و حج حکام دین و پیر وی رسول ب العالمین امر محمد و فتنی
 از منکر کنند و هر که مسطح شود بر بارت تبت اگر ام رود یقین که در عده و عده زیاده از کاف مردمان
 عالمند و این محالک همه نسبت صاحب الامر دارد و حاکم او لاد حضرت از چون کجا آن
 آن بود که در سال بقدم حجت کردم حضرت آنکه را منسوب از ده طرا بر دیم ما را التوت
 بیست مرد و ده دیار خود شدیم ما حسان در روزها ما ندم ما می کردند و دست را در ما بند و چون
 آمد در غیر حکایت را تمام کرد و نیز بر حوضه کجه خاص است و یکیک از حضور ما مجلس غلبه

از و عهد و پیمان گرفت که آن حکایت را اظهار نکند و مبالغه و ارجح بگوید و متذکره نمود که
حاضران فشای از آن نگنجد و چون بهم میرسد هم بر فردا اعیان و نیش و آن قصه بنمودیم ، ۲
و الله اعلم علامت ظهور صاحب الامر در روز دوشنبه عا شوری محرم که هم روز زخم باشد هر چند
و بر وایت دیگر مطلق عا شور او در سال طاق که نسبت به پنج مایه یا هفت ط باشد و عی
ازانی انکار و داد از امام محمد روایت نموده که گفت قیام ال محمد در این مدت مالک کل زمین
سبب و در میان دشاهی خواهد کرد و در روی زمین جان قدر که اصحاب کفرت نخواهد
تا روزی که پدیدار شدند حق تعالی گشاده میکند از مشرق و غرب روی زمین را بچشمه آید از
ترس شیطان و آنچه از آن مالا دین محمد در روایت دیگر چهل سال و بطریق عام یکسال نیز در آن
و در روایت دیگر هفت سال سلطنت کند که هر روزش برابر ده روز باشد و هر ماهش برابر
ده ماه و هر سالش برابر ده سال خواهد بود و محمد این روز را کوفی از امام جعفر صادق روایت کرده
که هفت تن از حضرت صاحب الامر معجزه خواهند خواست یکی از ما در آن معجزه آید که ایستاد
امام در من بر تو کلمات و حوسب کفته در روی دجله از طرف با لطف رود که موزه او تر نشود
آن لعین گوید که این جادوست پس آبر او گوید که او را بگردان و از روز در آن شب و وفرا د کند که آن
خرای اینکه بر امام زمان الحار کند و هم از اصفهان از آن معجزه امرا هم خلیل خواهد نظر تا آن
خطیمه بر روز زنده و ایضاً فیحان الذی سیده ملکه شکل ششی و الیه ترجعون خواهند در آنش رود
سلامت بر دن آید انلعون گوید این حرکت بهتر امر کند تا او را بگردان و او پیشو باشد
و فرما د کند و گوید این من برای آنکه من با امام عصر شود سیم شخصی از فارس نصیحا که در دست امام
گوید معجزه موسی از تو میخواهم قائم دان عصا که فاذی ایشان پس گفته آن عصی را بنیزد
عصی از او باشد و آن معاند گوید که این جادوست و با امام او را فرود برسد و گوید نش بر
گوید این خیرای آنکه معجزه امام را جادو گوید چهارم مردی از اذربایجان اسخانی در دست گرفته
معجزه عیبوی خواهد که اگر تو امامی این اسخانی از سخن آور بدعای او آن اسخانی متکلم شود

۲۲۲
محمود

کودام مصحوم نر سال شده که من عذاب که فرام و بدعای تو مهید وارم از خدا در خواه تا عذرا از من
 کرده المظود ایان بنا در در او کوش کند و من ~~در روز و کوش کند~~ و هفت روز بهر در فریاد
 که این خجری انکه معجزه میشد و کار کند پنجم منکری از اهل عمان گوید این در دست داوودی بر شمس
 اگر دست تو نرم کرد نام باشی و چون بر او نماید بر کار ثابت باشد نمودی بر کرد نشنند خجری
 و او در دنیا می گشته باشد و بگوید این خجری انکه نام صادق را کاذب داند ششم انکه یکی از اتر که
 اسمعیل کار در حلقش کار کردش و من از او معجزه میدانم اگر در دست او مثل او ظاهر شود اما استغنی
 اتر که کار دوی بدست او دید که سپر خود را فرج کن داد و بقوت تمام مقشاد با کار در بر کلوی
 مالد و اصلان و انخلون کار بر زمین زند لفظان حق تقارلا کار خود را با در سازد حلقش را بر
 بدو خوش فرستد بهنم یا از اعراب از ان معجزه جدش محمد را طلبید انحضرت شیری را طلبید و ان
 شهادت بر نامت خود طلبید شیر بر زمین نهاد روی رخاک نالد و کواچی و هفت و ایش
 بزبان صحیح او نماید و چون چندی که انخلون اقرار با ماست نام مینکند و او را در این شهر گاه میدانند
 و میگوید این خجری انکه نام صادق را کاذب داند بنش عملایش سر او شیخ محمد بن مسعود که از
 لغات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده از ابولید محمدرومی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 مدت شفاوت اثری را کس را بیان کرد فرمود که یا لید به تحقیق که در حرف مقطعه که در اول
 سوره مای قرآنت علم بسیار است بدستی که حق تقار فرمود و فرمود و الم ذالک الکتاب
 پس حضرت محمد مصطفی اطهار مغیری خود نمود اما انکه حقیقت بود باشد و کلام حق و اسلام او ثابت و محکم
 شد در روزی که متولد شد از هزار معجزه خلق از صد سال گذشته بود پس گفت بیان این در کتاب
 خدمت و در حرفهای مقطعه است انکه گشایی میشود در روزی که متولد شد ان یکی از نسی نام شیخ خروج
 میکند پس فرمود که الف کبیرت و لام سسی و میم جلیل است و صاد نوید است پس این صد و شصت
 یک بیست و پس خروج امام حسین در الم التیس چون تمام شد پیش خروج اول پادشاهان
 بنی عباس نزد منقضی شدن ان خروج بلای پس لغتم نزد المص و خروج میکند قائم با اهل

نزد ما مستحق شدن آنحرف با ال پس نفهمد گاه دارو نشان دارد بنای آنحرف
 بجای آن حرف نیست که سابقا در میان عرب شایع بود و ابجد نشان نیست مخصوص قشرب
 ضد لغزش بعضی صفا در سفت و صفا در نود و سین را سجد و طار شمس و عین را نه صد
 نیز میگرد و باقی حروف را با مشهور موافق اند پس آن تاریخ بود که آنحضرت رسالت را از جمیع قوم
 بدون آوردند با آنکه مگر در اینها از بی معنی از الم و ال و ا و ح و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را
 حساب کنی و حرف بسو طه را با ز حساب کن مثل اینکه الف را سه حرف گیر دو لام را سه حرف
 بدین طریق میگرد حرف نون که الف لام صاد الف لام را کاف یا قین صا طه طه سین سین
 حایم عن سین قاف نون حرفهای ایشانرا که شماری صد و سه میشود و از خلق حضرت آدم تا ولادت
 شریف حضرت سید البشر موافق آنحضرت هجده شش هزار و صد و سه سال گذشته است و اول هزار
 سال مبداء تاریخ است و از اول هجتم صد و سه سال گذشته بود و عدد آنحرف و صد و سه است و
 سه است چنانکه دانستی پس فرمود که انقضای هر یک از فروع سور و زوج کی از بی تا ششم است و اول
 و دولت نبی تا ششم آنحضرت عبدالمطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیا زکات بقضا و دولت است
 که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از ان الم البقره الم عمران است و آن اشاره
 بخروج آنحضرت قریب بقضا و دولت بود دیگر بحساب سور قرآنی المص است و اشاره
 بخروج نوح بحساب است هر چند هر چنان باطل بود و بحساب ابجد مغایره صد و شصت
 و یک چنانکه بیعت ایشان است بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره
 اعراف باشد پس بیعت ایشان نیز موافق میآید و توضیح این که بنای حساب المص حجاب است
 مغایره است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار نقل شده است حاصل میشود اما آنکه قیام ال محمد
 نزد اوست که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد و بقرینه آنکه در الم کی که مراد بود و فرمود
 بعد از آن فرمود و در آن موضع و در آنرا چون مراد بود و بیان فرمود و مجموع هزار صد و
 پنج شود چون مبداء تاریخ از اول بعثت حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت

در این کتاب
تفسیر شده است

چند میانه امید آنکه حق تعالی در زودی زود دیده جمیع مؤمنان را بجزایر مرکب حضرت منور گرداند
 بجز و آنکه الطاهرین در احوال اثنا عشری علیهم صلوات اللغات الاکبره و اثنا عشر لیل
 عقلی قطع نظر از افاده و آئین حکمت و طریقه متکلمین چون چند حجت است اول آنکه عدد
 نقیای نبی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند دوازده نفر بودند لابد که باید اوصیای
 رسول دوازده باشد و اسامی نقیای این است یوشع ابن نون کالوئ بن یوشا الیوشع ابن
 یونس ابن متی حزقیل ذوالکفل شموئیل شعبادان بنیال ارمیاغزایان شریحیا و او و سلیمان و داوود
 آنکه حواریین حضرت عیسی که اوصیای آنحضرت دوازده نفر بودند لابد که باید که اوصیای حضرت
 رسول دوازده باشد و اسامی حواریین هبیت شمعون ابن حنون ایصفا که نصاری او را
 پیدایش میکنند و یوحنا ابن زبیدی و لوقا و منی و مرقس که در این بی اندر دوس میکنند
 برادر شمعون و یعقوب ابن زبیدی و یهو و ابن شموئیل و یوشع و یونس و صادق و صدوق
 و فیلیپوس و فنانق و حضرت خانی و در همین و خطی از اوصیای بعد حواریین اند یعنی
 حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه و آخرین اوصیای آخرین روح اهد میمانند سه آنکه عدد
 اسباط حضرت اسرائیل دوازده نفر بودند لابد که عدد اوصیای رسول خدا و دوازده باشد
 و اسامی ایشان یوسف ابن یاقین یهو و لادی رودئیل شموئیل فارش و لوقا و
 یسایا و چهارم آنکه عدد روح همایین دوازده اند و ان این است که در تورات و در سطر
 اسد سبده مران عقرب و سحر جری دلوحات پنجم آنکه عدد هبها و دوازده اند لابد
 که عدد اوصیای آنحضرت دوازده باشند و عدد ما هبها این است محرم و صفر و ریح الاوول
 ریح الاخر و جمادی الاوول و جمادی الاخر و رجب شعبان رمضان شوال ذی القعدة ذی الحجه
 ششم آنکه عدد سال نرد و مخمور و این همان و حکما دوازده است لابد که اوصیای آنحضرت دوازده
 باشند همچنان مثل او و بارس و یوشعان لوی شیلان یونس قوی بیخ شافو است شکر حضرت
 آنکه اعظام آنها دوازده اند لابد که اوصیای آنحضرت دوازده باشد آدم نوح ابراهیم

و اسمعيل استحق يعقوب يوسف موسی هرون داود سليمان و عیسی هشتم آنکه عدد کما بنا
 است و او انزده اند لا بد باید که عدد اوصیای آنحضرت دو انزده باشد سفر آدم مجموع یوشع
 ابراهیم قیدت موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد مصحف حضرت فاطمه دو انزده صحیفه محمدیه
 کتاب خبر افض کتاب ناموس صلواة التذریع نینا و آله و سایر بنیاد المسلمین هم آنکه
 سلاطین انبیا دو انزده اند لا بد باید که اوصیای آنحضرت دو انزده باشند آدم شش در این
 یوشع و ابراهیم و موسی و یوسف و داود و سلیمان و یوشع و ذوالقرنین و محمد مصمم و هم که
 احوال ملک مکه مقرین دو انزده انزجیریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل روح سلطان اسرافیل
 مخطی ایل منصور رضوان مالک در د ایل با نر زیم انز در د لایل نقلی از صحاح شش عا
 بهر بی ایراد نماید که حجت بر کوه ساله پرستان باشد که بسا و او که بنذر انبیا ان برای خود
 تفسیر و تاویل نموده اند و نقلی المصدر از کتب ایشان شده و احادیث محمدی این حکم در
 دو انزده هم فی روایت مسلم من حدیث عامر بن سعد بن ابی وقاص قال کتبت الی جابر بن سمره
 مع غلامی نافع ان انجری فی شیئی سمعته من رسول الله قال سمعته یوم حججه برجمه الاسلامی قال لا یزال
 اذین قائما حتی یقوم الساعة و یكون علیکم اثني عشر خيفة كلمة من قریش ايضا عن علي بن جابر
 این سمره قال اطلقت الی رسول الله مع انی سمعته یقول لا یزال یوالدین عزیزا فیعا الی الی
 خيفة فقال كلمة فقلت لابی ما قال قال كلمة من قریش ايضا من عند احمد بن حنبل عن سمره قال کنا
 مع ابي عبد الله جلوسا فی المسجد تقریبا فأتاه الرجل فقال ان من سجد حدیثکم فیکلمکم کونون من بعده
 خيفة قال نعم کتبه بقبا بنی اسرائیل ايضا رواه ابن ابی الاثیر فی جامع الاصول فی الفصل الاول من
 باب الاثر من کتاب الایمان من صحیح البخاری و المسلم و الترمذی و ابی
 داود عن جابر بن سمره قال سمعت ابا عبد الله یقول بعدی اثني عشر امیر فقال کلامهم هم جابر
 ابی ان قال کلام من قریش ايضا و فی روایت لا یزال من اناس انجیا و لهم اثني عشر رجلا ثم کلم کلهم خيفة
 لابی ما قال رسول الله فسمعت قال کلام من قریش ايضا و فی اخری المسلم قال اطلقت الی رسول الله فسمعت

يقول ان هذا امر لا يقضى حتى يمضي اثنى عشر خليفة ثم تكلم بك خفيضة فقالت لاني قال كلهم من قریش ايضا
وفي الاثر لا يزال لاسلام غيرنا في اثنى عشر خليفة ثم تكلم بك خفيضة فقالت لاني ثم ذكر مسند البضا وفي رواية
خفيضة بنى قال قال النبي يقول هذا الدين قائما ما لم يكن عليكم اثنى عشر خليفة يجتمع عليه نعمت كل الامم
ثم صلت لاني ما يقول قال كلهم من قریش ايضا وفي رواية ابى داود قال سمعت رسول الله يقول
لا يزال لاسلام غيرنا الى اثنى عشر خليفة ثم تكلم بك خفيضة فقالت لاني ثم قال كلهم من قریش
ايضا وفي الاثر لا يزال هذا الدين غيرنا الى اثنى عشر خليفة فقال كثر انكس فضيحا ثم قال كل خفيضة لاني
ما قال قال كلهم من قریش ايضا وما ذكره من اذهاب اناس كجالات الائمة يدل عليه مع الاشتغال وفي
الاسنن والنقل اني الكنتيا نقلت من فضل الابن روزبهان وما ذكره ابن ابى بكير في مقام
المقاهر الذي كان بينه وبين امية القدي بعد من قریش او من غيرهم ما يعده الطالون عشرة
في عشرة في كل واحد منهم عالم زاهد ناسك شجاع ظاهر ذك فتمهم خلقا ومنهم مشون ابن ابن بن كذا
الى عشرة وهم محمد بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي
صلوات الله عليهم اجمعين في هذا المذهب لبس من العرب ولا من ثبوت الحج بخاري ودرود
آخر صحيح ومسلم سنة سنه و ابوداود وسنن غيره ما ساند محمد بن ابي عاوية را رواية موزة
والكثيري چون علاجی نذرند قایلند که مراد اثنى عشر صحابة را فضيلة ايند و با جمعی از فضلاء
ما وراء انهم و دانشمندان بخارا در اين زمان فقير امباحثات افتادار ایشان پرسيدم که
خلفای دو انزوه که امنند گفته دو انزوه امام شما و هر که کار ایشان کند کافرست و خود
گفته که اگر خلفای اربعه را بگويم ایشان خامس نذرند و اگر خلفای بنی عباس را بگويم ایشان
اصغاف اين عددند و چون کسی ایشانرا خليفه خدا و رسول خدا تواند گفت با اين بزرگان
که از ایشان صادر شده ما حال الحمد لله جمعی از ایشان مؤمن و شيعه شدند و الله
بيدي من ایشان الى صراط المستقيم الحمد لله رب العالمين الذي خلقنا و هدانا لهذا
محمد وآله الطيبين الطاهرين برحمتك يا ارحم الراحمين ثم الكتاب بعون الملك الوهاب

آنچه در زمان دولت عدالت شرواد آن سلطنت سعادت اثر اعانت شاه
 بجایه و خدیوین پناه خسرو فلک دستگاه مظهر لطف آله فرزند محسن و جهان سوز
 سال جور و طغیان سلطان ابن سلطان محمد شاه قاجار خلد الله ملكه الی یوم النحر الکریم
 غریبه و عرفتهای بریده و کار طبع و تمیز نیز که در عهد تعویق و تاخیر بود در محزون ایران
 و ظاهر شد خاصه در دار السلطنه نیز که بحسن عطف و دین تربیت سرکار سپهر سلنت
 آب و رنگ روضه خلافت ششم و چراغ دوده ولایت شاهزاده کامکار بهمن میرزا لایق
 اعلام جهان رفوعه و اعداء قضاة مقهوره هر کس به تعلم آن طالب و مایل گشت در آن
 زمان ماهر و کامل گردید و تصرفات پسندیده و اختراعات جدید کرده اتمام اقل و عیان

دولت ابد بنیان محمد مهدی ابن محمد صالح صحاف تبریزی چون
 سابقا هزار جلد تذکره منطبق شده و نسخ آن محض بود و این نسخه
 بعد از آن بدست افتاد از این نسخه نیز موزاری یک هزار جلد نیز
 مطبوع گشته با تمام تسمیه را قمری در حق آن نگذارد
 که عمر خود را بهو لب گذرانده بود و با او نادانان
 مصحت و موثقت و دشت دوست و دشمن
 نامش را برستی پیردند از اهل حضرت
 ادرا دلایل شده با آله از علی شریع
 نایب و متوسل با فیه اظهار شده
 بحر بر این کتاب پرداخت
 حرره ابن مرحوم مراد
 اشرف القریظی خفیه

دهم بریر حاکم خواهد شدن بجایه باری چاد کار با در خط سیاه
 امید از مطالع کنندگان خجاست که حقیر فقیر کثیره التقصیر را بدعی خبر باد
 دست شوی در دست هر شیخان سه هزار در دست نمک بود

مجلسه با ضمیمه علی احمد فی انجمن اربعه شهر جمادی الاول
 و سایر مع شرط بود و در...

شماره ۱۰۰
 واد

سوه صد و یک
 حکم بر زمین مستقر
 ارضانی نامه
 جزو و کسب
 جزو و کسب
 کار و کسب
 سرانجام

لغه واد

شماره ۱۰۰
 واد

مجلسه با ضمیمه و غیره در میان علم مردم و سایر مع...

لغه واد و غیره
 سرحدی با لغوی با الکر
 ایشرف لوفه
 صحت و سلامت
 نقد
 لوله
 سرحدی
 با الکر
 با الکر

کتابخانه
مکتبہ عالیہ
مدرسہ اسلامیہ
لاہور

